باشد او را علیحده تذکیه باید نمود      از حیوانات بهیمه غیر
وحشی گوسفند و گاو و شتر حلال است و اسب مکروه و خر و استر
مکروه تر و آنچه غیر اینهاست حرام است و از بهایم وحشی آنچه چنگ
دارد حرام است خواه چنگ او را قوتی باشد چون شیر و پلنگ
وخواه نباشد چون شیر و پلنگ وخواه نباشد چون روباه
وخرگوش وحشرات همه حرامند مثل مار و سوسمار و موش
وامثال آن وجمیع مسوخ نیز حرامند مثل فیل وخرس و میمون
از طیور آنچه چنگال دارد چون باز و شاهین وسایر جوارح
صید حرام است واقسام غراب حرامند الا زاغ یعنی غراب سیاه
کوچک که در و خلافست و همچنین خشاف و خطاف و طاوس
حرامند و هر طیری که در حال پریدن پر زدن او کمتر از بال
راست نگاه داشتن او باشد حرام بود و هر طیری که او را چینه دانه و
سنگ دانه و صیصه نباشد حرام باشد و صیصه زیادتی باشد
مانند انگشت که از ساق طیور روید و خروس را باشد      بیضه
طیر تابع آن طیر است و اگر معلوم نباشد که بیضه کدام مرغ است

و ب ج






بی بضاعت وغریب مجهور بی استطاعت ابرهیم استرابادی که

باشد اورا علیحده تذکیه باید نمود     از حیوانات بهیمهٔ غیر
وحشی گوسفند وگاو وشتر حلالست واسب مکروه وخر واستر
مکروه تر وانچه غیر اینهاست حرام است واز بهایم وحشی انچه چنگ
دارد حرام است خواه چنگ او راقوتی باشد چون شیر وپلنگ
وخواه نباشد چون شیر وپلنگ وخواه نباشد چون روباه
وخرگوش وحشرات همه حرامند مثل مار وسوسمار وموش
وامثال ان وجمیع مسوخ نیز حرامند مثل فیل وخرس ومیمون
از طیور انچه چنگال دارد چون باز وشاهین وسایر جوارح
صید حرام است واقسام غراب حرامند الا زاغ یعنی غراب سیاه
کوچک که در وخلافست وهمچنین خشاف وخطاف وطاوس
حرامند وهر طیری که در حال پریدن پر زدن او کمتر از بال
راست نگاه داشتن او باشد حرام بود وهر طیری که اورا چینه دان و
سنگدانه وصیصه نباشد حرام باشد وصیصه زیادتی باشد
مانند انگشت که از ساق طیور روید وخروس را باشد     بیضهٔ
طیر تابع ان طیر است واگر معلوم نباشد که بیضه کدام مرغست

اگر دو طرف

اگر دو طرف او مساوی هم باشد حرام بود و اگر مختلف بود مثل
بیضه مرغ خانگی حلال باشد    از حیوانات بحری ماهی
که او فلس داشته باشد
حلال بود و غیر آن
حرام باشد
والله اعلم
بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی من علینا بمعرفة الانبیاء والائمة المعصومین
بالدلایل والبراهین ونجانا برحمتك مضلات الاهواء
الفاسدة والمذاهب الباطلة بالصدق والیقین والصلوة
والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین محمد صلی الله علیه واله
وعترته واتباعه الی یوم الدین    چنین گوید حقیر فقیر
بی بضاعت وغریب مهجور بی استطاعت ابرهیم استرابادی که

چون این ذره بمقدار تاریخ ثمان وخمسین وتسع مائة شرایط
طواف بیت الله الحرام ومراسم زیارت حضرت خیر الانام وائمه
معصومین علیهم السلام بتقدیم رسانیده مراجعت نموده بدار
الخلافه دمشق رسید وبا بعضی از مؤمنان با خود وشیعیان
معتمدان دیار مخالطت ومصاحبت نمود رساله حسنیه که در
زمان هارون الرشید ملعون با علما وفقهای مخالفین بحث کرده
بود واثبات حقیقت مذاهب بدلایل وبراهین نموده واین رساله
شریفه نزد سیدی که بتشیع وتورع مشهور بود یافته من اوله
الی اخره مطالعه نمود وبالتماس تمام این رساله را گرفته بقید کتابت
در آورد وچون متوجه بلاد عجم شد این رساله شریفه را تحفه
شیعیان ومحبان خاندان رسالت ساخته مناظره ومباحثه
حسنیه را با علماء اهل سنت وجماعت بمسامع ارباب محبت ومودت
رسانیده چون رساله مذکور بعربی بود واکثر محبان عجم را از آن
حظی نبود بنا بر التماس عزیزی از احبا او را بفارسی ترجمه نمود
در عبارات طریق تکلف را مرعی داشته تا همه کس از خواص و عام

از فوزن

از خواندن و نوشتن و شنیدن ان محفوظ باشند و به برکت
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علیه الصلوة والسلام
رساله مذکوره در اندک زمانی اشتهار تمام یافته مقبول و مطبوع
موافق و مخالف گردید روایت است از پیشوای جهان و علامه
دوران جامع معانی معلم ثانی العارف و بالله والعالم و بالله
شیخ ابو الفتوح رازی مکی رحمه الله که در زمان دولت و ایام
خلافت هارون مردی بود بازرگان با نعمت فراوان و از مشاهیر
بغداد بود و شهرت تمام به محبت خاندان طیبین و طاهرین داشت
و پیوسته در ملازمت امام بحق ناطق جعفر بن الصادق ع بودی
و شرایط بندگی و خدمتکاری بجای اوردی بعد از شهادت
ان حضرت بواسطه ظلم اعدای دین اموال و اسباب او تمام
از دست وی بیرون رفت و درویشی و فاقه روی بوی نهاد
و اورا هیچ نماند الا کنیزی که در پنج سالگی و برا خریده بود و به
مکتب داده و مدت ده سال در حرم محترم حضرت امام جعفر
صادق ع تردد نمودی و قریب به بیست سال بمطالعه علوم دینیه

ومعارف یقینیه مشغول بودی و در حسن و ملاحت نظیر
نداشتی و نام وی حسنیه بود چون مشقت فقر بر خواجه
اشتداد یافت روزی با کنیز خود اظهار شکایت روزگار
نمود گفت ای حسنیه تو مرا بمنزله فرزندی و مرا غیر از تو کسی دیگر
نیست و از برای تو زحمت بسیار کشیده ام تا ترا بدین پایه
رسانیده ام و امروز تو بانواع فضایل و کمالات اراسته باید که
از روی فراست چاره کار من کنی که کار من از دست رفته و از
هجوم فقر برسوایی خواهد کشید حسنیه گفت ای خواجه هزار جان
من فدای تو بادا اگر مصلحت باشد یک سخن بعرض رسانم خواجه
گفت بگو حسنیه گفت ای خواجه صلاح دران است که مرا پیش
هرون الرشید بری و عرض نمایی و اظهار فروختن من کنی اگر از
بهای من پرسد گوی صد هزار دینار زر خلیفتی و اگر گوید
که وی چه هنر دارد گوی این هنر دارد که اگر تمام علمای زمان حاضر
شوند و در علوم دینیه باوی بحث کنند بر همه فایق اید و مغلوب
و ملزم نگردد خواجه چون این حکایت بشنید گفت حاشا که من

اینکار

این کار بکنم مبادا چون انظالم بر کیفیت و فضیلت و حسن صوت
و سیرت تو آگاه شود بهر طریق که باشد ترا از من بگیرد
و من در مفارقت تو صبر نتوانم کرد و مرا خورسندی نیست
پس حسینه گفت ای خواجه مترس که ببرکت محبت اهل بیت رسول
تا مرا حیات هست کسی از تو مرا جدا نتواند کرد برخیز و توکل
بر خدا کن که اینچه ضراست چنان خواهد شد و در این باب مبالغه
تمام کرد خواجه برخواست و بخدمت یحیی ابن خالد برمکی که وزیر
هرون بود رفت و کیفیت حال خود و کنیز را فرمود یحیی گفت برو
و کنیز را بیاور خواجه بیچاره از این واقعه حیران و خایف و
هراسان و متفکر و پریشان حسینه را برداشته متوجه بخانه یحیی
شد چون یحیی صورت و فصاحت و بلاغت حسینه را مشاهده
کرده متحیر شد در ساعت متوجه دار الخلافه کردید و آن قصه را
بعرض هارون رسانید پس فرمود تا حسینه را حاضر کردند چون
بمجلس درآمد برقع بر روی در کشیده و دعای هرون بجا آورده
شعری چند در مدح وی بخواند چنانکه او را بسیار خوش آمد

بفرمود تا برقع از روی او برداشتند هرون چون صورة
وی بدید بی اختیار برخواست و بفرمود تا خواجه او حاضر
کردند هارون گفت بگوی که بهای کنیز چند است و نام
وی چیست خواجه گفت نام او حسنیه و بهای او صد هزار
دینار زر خلیفتی هارون برآشفت و گفت بچه جهت او را
چنان بها میکنی گفت از آن جهت که اگر جمیع علمای زمان تو
جمع شوند در علوم دینیه و مسائل شرعیه او را منقطع نتوانند
کرد هرون گفت اگر منقطع و ملزم شود بفرمایم که گردن ترا
بزنند و کنیز مرا باشد خواجه گفت اگر وی را ملزم نتوانند کرد
چه کنی گفت بفرمایم تا صد هزار دینار زر خلیفتی بتو دهند و
کنیز مر ترا باشد خواجه اندیشه کرد و گفت مرا مهلت ده تا یکبار
دیگر با کنیز حکایت کنم هارون مهلت داد خواجه بنزد کنیز آمد
و گفت احوال چنین است و کیفیت آن با کنیز گفت کنیزه در جواب
گفت ای خواجه اندوه مدار که از برکت حضرت رسول و اهل بیت او
صلوات الله علیهم اجمعین مغلوب و ملزم نگردم خواجه باز گشت

با هرون شرط کرد هرون کفت حسنیه را حاضر کردند شرایط
دعا کوبی بجای اورد هارون کفت ای حسنیه چه مذاهب داری
و بر کدام دینی کفت بر طریق دین مبین حضرت محمد رسول الله
و اهل بیت او هرون کفت ای حسنیه خلیفه و وصی رسول که بود
حسنیه کفت ای خلیفه زمان بفرمای تا علما را حاضر کنند تا انچه
کفتنی باشد بکویم اکر در دین و مذهب من سخنی داشته باشند جواب ایشان
بکویم هرون یافت که بر طریق اهل بیت است وزیر خود یحیی را طلب
کرد و کفت ای یحیی این کنیز بر طریق و مذاهب ماست بفرمای تا وی را بکشند
وزیر کفت که وی دعوی بزرکی کرده است که اکر چنانچه علما او را ملزوم
کنند و مذاهب خود را بحقیقت ثابت نتواند کرد وی را بقتل رسانند
به اقبح وجوه و اکر چنانچه علما از وی مغلوب و ملزوم شوند در این
صورة رعایت وی بر ذمه خلیفه لازم کردد چرا که کنیزکی که بر جمیع علما
و فضلا فایق اید کشتن وی لایق نباشد هارون را بسیار خوش
امد و کفت تا علمای بغداد را حاضر کردند راس و رئیس فقهای ان
ایام ابو یوسف بود شافعی نیز در بغداد بود میان ابو یوسف قاضی

وشافعی عداوت بسیار بود جمله را حاضر کردند حسینه برقع
برروی کشیده وودر برابر ایشان بنشست از مذهب وی سئوال
کردند حسینه اظهار مذهب ومحبت اهل بیت نموده اصلا اندیشه
نکرد وبا ایشان مباحثه ومجادله بطریقی میکرد که هیچکدام را جواب
ویارای خطاب نبود تفسیرات ایات قرانی وتاویلات فرقانی و
احادیث صحیح نبوی بنوعی میکرد که هرون متغیر شده بود بفرمود
از اعراب شخصی حاضر کردند فرمانی نوشته درساعت ببصره فرستاد
وفقها را در دار الاماره بصره حاضر کردند وابرهیم ابن خالد عونی
که اعلم علما بصره بود وچهار صد عالم را در دار الاماره بصره درس
میگفت چون فرمان بوالی بصره رسید وبر مضمون فرمان مطلع
گردید درساعت ابرهیم ابن خالد را بر ناقه دشت پیما سوار نمود
وباستصحاب رسولی که امده بود بدار الخلافه بغداد فرستاد چون
ابرهیم به بغداد رسید بهرون الرشید عرض کردند بفرمود تا مجلس
بیاراستند وجمیع علمای بغداد را حاضر نمودند وارکان دولت
واعیان مملکت وسلاطین که از اطراف عالم در بغداد حاضر بودند

وورود دار الخلافه حاضر کردند هارون بفرمود تا از برای ابرهیم
ابن خالد کرسی زرین نهادند تا بر انجا نشست وبعد ازان هارون
با براهیم شرایط پرسش بجا اورد وبعد ازان بفرمود تا حسنیه را
طلبیده حاضر کردند وبجای بندگان وحقیر بداشتند حسنیه رخصت
پیش امد ودعاهای هرون بجا اورد وچون به مجلس داخل شد بی
انکه جای بوی نمایند پیش رفته ودر برابر ابرهیم ابن خالد عونی
بنشست وابرهیم از روی تکبر بر کرسی نشسته بود هرون بجانب
حسنیه نظر کرده بگوشه چشم بمباحثه ومجادله اشاره نمود حسنیه
از کمال حدت طبع وفراست دریافت در ساعت متوجه شد وگفت ابرهیم
ابن خالد توئی که صد جلد کتاب از تصانیف تو در میان علماء مشهور
ومعروفست وتفاخر میکنی به عداوت علی بن ابی طالب ع ابرهیم برا شفت
وگفت با من سخریه میکنی وروی بجانب اهل مجلس کرد وگفت مرا
با کنیزی معارضه کردن چه صورت دارد این موجب استخفاف
علم واهانت علمای شود یحیی برمکی که وزیر هارون الرشید بود برابر
وی ایستاده بخندید وگفت ای خداوند کلام اکابر دین است

كه اُنظُر اِلی مَا قَالَ وَلاتَنظُر اِلی مَن قَالَ یعنی سخن را نظر کنند و در
کذارنده سخن منکر بدای ابرهیم این سخن از اهل فضل بعید مینماید
حسینه کفت ای ابرهیم بتوفیق الله تعالی همین ساعت ترا از
این کرسی زر بزیر می اورم و شروع در مجادله نمود ابرهیم کفت
سبقت مراست که از راه دور امده ام سئوال من خواهم کرد و
لیکن ابرهیم دانسته بود که حسینه میخواهد حقیقت مذهب اهل
بیت را بر هارون ظاهر سازد حسینه کفت سبقت ترا باشد از هر چه
خواهی سئوال کن ابرهیم سئوال میکرد و حسینه جوابهای فصیحانه
میکفت تا انکه هشتاد مسئله ابرهیم را جواب کفت که اکر تفصیل
ان در این رساله می اوردیم بطول می انجامید و خواننده و مستمع را
از خوندن و شنیدن ملال بهم میرسید و حسینه در هر مسئله
از مسائل او بر وجه معقول جواب کفته و اعتراضات وی را و
الزام داده چنانکه هرون با ارکان دولت و علما و فضلا از موافق
و مخالف بر تقریر پاکین حسینه حیران مانده بودند و محبت او
در دلها متمکن شده بود انکاه حسینه کفت ای ابرهیم مناظره

دراز کنید

دراز کشیده می ترسم سبب ملال خاطر خلیفه زمان شود
اگر رخصت باشد من نیز سؤال کنم ابرهیم گفت ای حسنیه بسه
مسئله دیگر پرسم اگر جواب گویی من ملزم شوم حسنیه گفت بپرس
از هر چه خواهی ابرهیم گفت که بگو بعد از رسول ص خلیفه و قائم مقام
وی که بود گفت انکه سابق بود در اسلام ابرهیم گفت سابق
الاسلام که بود حسنیه گفت انکه داماد و ابن عم و برادرش بود هرون
ازین سخن متغیر شد چون ابرهیم بن خالد هارون را متغیر دید دلیر
تر شده گفت ای حسنیه چه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام است
من میگویم که ابابکر سابق الاسلام است از برای انکه چون پیغمبر ص
دعوت نمود ابابکر چهل ساله بود و علی کودک ایمان و طاعت
کودک و کفر و معصیت او را اعتباری نیست حسنیه گفت اگر
من ثابت کنم که ایمان و کفر و معصیت و طاعت او را اعتباری هست
و کودک مستحق ثواب و عقاب هست اقرار کنی بامامت و وصایت
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ابرهیم گفت بلی اگر به حجت و دلیل
گویی اقرار کنم حسنیه گفت چه گویی در نص قرآن که صریحست در حق

حضرت موسیٰ ع وان کودکی که حضرت خضر او را بکشت و قرآن
بدان ناطق است که فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال
اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا وبعد از
انکه موسیٰ ع بروی اعتراض کرد بسبب قتل کودك خضر در جواب
وی کفت واما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما
طغیانا وکفرا ای ابرهیم بکو که کشتن ان کودك باستحقاق بود
یا حضرت خضر ع ظالم بود نشاید که حضرت الله تعالی مدح ظالم را
کوید ومدح خضر در قران فرموده است وخضر ع پیغمبر بزرکوار است
ای ابرهیم چرا سر در پیش افکنده وجواب نمیدهی وعناد را پیشه
کرده ای ابرهیم بخدای که خالق الاشیاء است راست بکوی که
این نقل میکنم بنظر تو رسیده است واز اصحاب حدیث شنیده
یا نه واز جمله علما که حاضر بند شهادت میطلبم ابرهیم کفت بکو
حسینیه کفت روایت میکند مجاهد از ابو عمران واز ابو سعید خدری
که کفتند ما نشسته بودیم نزد حضرت رسول ص که سلمان فارسی
وابو ذر غفاری ومقداد بن اسود وعمار ابن یاسر وخدیفه یمانی

وابوطفیل عامری درخدمت آنحضرت درآمدند واثر اندوه
وملال از ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله بدانکه ما بعضی
حکایت می‌شنویم از جمعی حاسدان درحق برادر وابن عم تو
که از آن اندوهگین می‌شویم حضرت رسول الله فرمود که چه میگویند
درحق برادر من علی ابن ابی طالب گفتند که میگویند چه فضل است
صاحب شما علی را بر دیگران در سبقت الاسلام که وی در آن زمان
طفل بود حضرت رسول ص فرمودند که من شما را بیرون آورم
از این اندوه چنانکه روشن شود دلهای شما والله بدانخدایی
که مرا براستی بخلقان فرستاده که با شما حکایتی بگویم که خداوند
مرا خبر داده است از آن وشاید که شما در کتابهای پیشینیان خوانده
باشید که چون ابرهیم ع از مادر متولد شد واگر بدانند از آن ملک
عاصی وطاغی مادر او را درمیان اسلاب بنهاد در کنار جوی آب
در وقتی که آفتاب فرو می‌شد چون وی را آنجا بگذاشت ابرهیم ع برخواست
ودست بر سر وروی مالیده کلمهٔ توحید بر زبان جاری ساخت
آنکه جامه برگرفت وخویشتن را بدان پاک میکرد چون مادرش

انحال بدید بغایت بترسید چنانکه خدای تعالی در قرآن فرموده
وكذلك نري ابرهيم ملكوت السموات والارض وليكون من
الموقنين فلما جن عليه الليل راى كوكبا قال هذا ربي تا آخر
آیه که اني بري مما تشركون ای یاران من بدانید موسی بن عمران
که فرعون در طلب او بود و شکم زنان باردار را میشکافتند و
اطفال را می کشتند تا موسی کشته شود چون مادرش موسی را بزاد
در ساعت بمادر کفت ای مادر مرا در تابوت بکذار و در دریا
بیفکن مادرش ترسید از سخن کفتن او و کفت ای پسر ترسم که در
دریا غرق شوی موسی کفت ای مادر مترس که خدای تعالی مرا
نکاه دارد و بسلامت بتو رساند مادر وی را در تابوت نهادند
و در آب انداخت آب وی را در کنار انداخت تا آنکه خدای تعالی وی را
بسلامت بمادرش رسانید و مدة هفت روز یا بعضی کویند مدت
هفت ماه از طعام و شراب هیچ نخورده بود و خدا از حال وی خبر داده
ولتصنع على عيني اذ تمشي اختك فتقول هل ادلكم على من يكفله
فرجعناك الى امك كي تقر عينها ولا تحزن الى آخره الآيه دیکو بدانید

ای یاران من که خداوند جل وعلا در حق عیسی ع فرموده فناداها
من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا تا انجا که فرموده
وکنت نسیا منسیا یعنی با مادر خویش سخن گفته در ان حال که بر
زمین امد و در ان حال که مادرش اشاره بدو کرد که فاشارت
الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال انی عبد الله
اتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی
بالصلوة والزکوة ما دمت حیا یعنی سخن گفت در وقت ولادت
وخداوند جل وعلا ویرا در ان حال کتاب و نبوت ارزانی داشته
و در ان حال ویرا وصیت کرد باقامت واداء زکوة واو سه روزه بود
که سخن گفت و شما نیز بدانید که خدای عز وجل بیافرید مرا و علی را
از یک نور و ما در صلب ادم ع بودیم و خدا را تسبیح میگفتیم تا انکه
ما را نقل کرد او اصلاب طاهره بارحام زاکیه چنانکه تسبیح ما را می
شنیدند در پشتها و شکمها در هر عهدی و عصری تا انکه بعبد
المطلب رسیدیم نور ما در روی پدران ما ظاهر بود انگاه ان
نور بدو نیمه شد نیمه به عبد الله منتقل شد و نیمه با بو طالب و

وپدر و عم من هرگاه در میان مردم بنشستندی نورهای ما
بدیشان ظاهر بودتا بشکم مادران امدیم بدرستی که دوست من
جبرئیل علیه السلام فرود امد در وقتی که حضرت امیر المؤمنین
از مادر متولد شده بود گفت یا حبیب الله خدا ترا سلام میرساند
و تهنیت میکند ترا بولادت برادر تو علی ابن ابی طالب و میگوید
که اکنون وقت ظاهر شدن نبوت تست و آشکار کردن وحی تو
که ترا مؤید کردانیدیم به برادر تو و وزیر تو و همتای تو و خلیفه
تو و نام نامی تو بدو بلند کرد و نسل تو بوی باقی ماند اما چون
علی انگشت راست بر گوش خود نهاده بوحدانیت پروردگار و بر رسالت
من اقرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله گفتم بخوان بدان خدایی که جان
من در فرمان اوست پس علی ابتدا کرد بر صحف که خدای عز و جل
بر ادم فرستاده بود و شیث بان قیام نموده برخواند از اول تا به
اخر بنوعی که اگر ادم و شیث حاضر بودندی اقرار کردندی که علی
بان مستحضر تراست تا انکه توریة موسی برخواند چنانکه اگر موسی
حاضر بودی اقرار کردی که علی حاضر تراست از او و انکه زبور داود

وانجیل عیسی ع بر خواند بنوعی که اگر داود و عیسی حاضر بودند
انصاف دادند که علی از ما با خبرتر و آگاه تر است انکه شروع
در خواندن قران عظیم کرد انچنان تلاوت فرمود و محافظت
نمود که من محافظت می نمایم انکه علی ع با من سخن گفت و من با وی
سخن گفتم به چیزهائی که انبیاء و اوصیاء با هم سخن گویند انگاه
علی بحال طفولیت شد و برا بمادرش فاطمه بنت اسد دادم ای یاران
شما بسبب گفتار دشمنان چرا اندوهگین می شوید و اقوال اهل
شک را چه اعتبار پس بدانید که حضرت رسول ص فرموده است
من فاضل ترین جمیع انبیا و رسلم و وصی من علی ع فاضل ترین جمیع
اوصیاست انگاه سلمان فارسی و باقی اصحاب کبار خوشدل و خندان
بر پای خواستند و صلوات بر رسول خدا فرستاده و میگفتند که
نَحْنُ الْفَائِزُونَ رسول ص فرمود والله که شما رستگارانید و بهشت را
از برای شما افریده اند و دوزخ را از برای دشمنان صاحب شما
علی ع افریده اند چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هرون واکثر علما
بگریستند و ابرهیم ابن خالد قوت نطق نداشت انگاه حسنیه گفت

کفت ای علمای زمان وای شافعی وای فلان وفلان بحق
خدا که مداهنه مکنید و راست بکویید که انچه من روایت کرد
صحیح است وبنظر شما رسیده وشنیده اید یانه اکثر علماء که
حاضر بودند کفتند ای حسنیه این حدیث از ان قبیل نیست که انکار
ان توان کرد حسنیه کفت معترف هستید بافضیلت پیغمبر ما
از سایر انبیاء همه کفتند نعم حسنیه کفت ای ابرهیم قایل هستی
برانکه خدای تعالی امیر المؤمنین ع نفس رسول خوانده ودر قران
مجید فرموده قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا و
نسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین واکر در این قصه سخنی داری بکوی که در حضور جمیع
مفسرین ومحدثین بر تو ثابت کنم ابرهیم کفت حاشا که من
انکار نمایم قرانرا حسنیه کفت ای دشمن خدا و رسول وای معاند
خاندان طیبین وطاهرین بعد از انکه قائل شدی بقران وحدیث
برانکه مرتضی علی ع نفس رسول است ص وبرادر او وافضل انبیاء و
رسل است پس چرا اعتراف نمیکنی که امیر المؤمنین ع سابق اسلام است

دمعترف

ومعترف نمیشوی که آن سرور افضل اوصیاست وچون ابرهیم
خلیل ع که جد بزرگوار او بود وموسی وعیسی در حال ولادت تکلم
نمودند وایمان آوردند بخدا وهم چنین نبوت داد به عیسی در حال
طفولیت ونبوت داد بحضرت یحیی در وقتی که طفل بود پس چرا روا
نداریدکه علی ابن ابی طالب که برادر رسول خدا بود وابن عمش ودین
رسول واسلام بوی قوی شد وخدا اورا نفس رسول خوانده وچندین
از آیات قرآنی در حق وی نازل شده وخدای عز وجل اورا باسم ولی
خوانده ورسول ص یکضربت اورا در روز خندق برابر کرد بعمل انس
وجن وناقل این حدیث شمائید واین حدیث نیز در طریق شما وارد است
که مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلَی اٰدَمَ فِی عِلْمِهِ وَاِلَی نُوحٍ فِی تَقْوٰیهُ وَاِلَی اِبْرٰهِیمَ فِی حِلْمِهِ
وَاِلَی مُوسٰی فِی صِیبَتِهِ وَاِلَی عِیسٰی فِی عِبَادَتِهِ فَلْیَنْظُرْ اِلَی عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ
وچون رسول الله اورا برابر کرد باچندین پیغمبر اولو العزم بزعم شما
وبطریق اهل بیت وی فاضل تراست از هر یک از انبیاء مرسل وبعد از
رسول افضل عالمیان است پس چرا مضایقه میکنی در آنکه ایمان طفل
معتبر نیست ومعترف نمیشوی بر سبقت ایمان امیر المؤمنین ع در باب

انکه امیر المؤمنین در حال طفولیت امامت یافت و وصی رسول
بود حافظ صحف و توریة و انجیل و فرقان بود و جمیع اهل الاسلام
متفق‌اند که علی لم یشرک بالله طرفة عین و ابوبکر بعد از چهل سال
ترک عبودیت لات و عزی کرده بزبان اسلام ظاهر کرد و هرگز
بحسن اعتقاد موفق نشد و در جمیع اوقات مخالفت خدا و رسول
نموده طریق عناد را می‌پیمود و گوشت و خون او آمیخته بشراب و گوشت
خوک بود و با وجود این قبایح وی را مؤمن میدانید و اعتبار میکنید
ایشان وی را قبول نمیکنید ایمان معصومان خاندان را که خدا تعالی
گواهی داده بر عصمت و طهارت ایشان زهی بغض و عداوت که
شما را بخانه‌دان نبی و ولی ابرهیم ابن خالد بمرض قولنج مبتلا گشته
و سر در زیر افکنده گفت از این مسئله نیز در گذشتم اما چه گوئی
در حق عباس و علی که ایشان منازعه کردند بسبب میراث پیغمبر ص
و هر یک دعوی میکردند که میراث از ماست و بر داوری پیش ابوبکر
رفتند چون دو خصم که بحاکم روند البته یکی بر حق و دیگری بر باطل
خواهد بود و غرض از پرسیدن این مسئله این بود که اگر حسینیه گویند

که عباس

که عباس بر باطل بود بدست هرون کشته شود بجهة اینکه هرون
خلیفهٔ پنجم از نسل عباس بود و اگر گوید که مرتضی علی بر باطل بود
ابطال مذهب خود کرده باشد و تضعیف دین و آیین او باشد حسنیه
گفت ای ابرهیم این سؤال ترا از قرآن مجید جواب حاصل است
ابرهیم گفت کدام است حسنیه گفت حقتعالی بحضرت پیغمبر ص خطاب
کرد که هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ
مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ تا بر اینجا که فِي الْخِطَابِ و در تفسیر است
که این دو خصم یکی جبرئیل و دیگری میکائیل بود و حاکم داود
پیغمبر تو بفرمای ای ابراهیم که کدام یک برحق بودند جبرئیل یا
میکائیل یا آنکه هر دو بر باطل بودند ابرهیم گفت که جبرئیل و میکائیل
هر دو برحق بودند و سهو بر داود بود حسنیه گفت الله اکبر پس علی
و عباس نیز هر دو برحق بودند سهوای مکرر بود بواسطه تنبیه پیش
وی آمده بودند عباس در حین طلب میراث میگفت میراث مراست
که عم پیغمبرم و مرتضی علی میگفت که بمن اولی است که ابن عم و داماد و
برادر و وصی پیغمبرم و قرة العین او در خانه من است و حسن و حسین

که سید جوانان اهل بهشتند فرزندان منند ونفس رسول
بحکم ایه کریمه انفسنا وانفسکم منم چون ابو بکر حکایت ایشانرا
بشنید کفت الله اکبر من از پیغمبر شنیده ام که کفت یا علی وصی
ووارثی وقاضی دینی چون عباس از ابو بکر این سخن شنید بی طاقت
شد وکفت ای ابو بکر چون این سخن از پیغمبر شنیده چرا مخالفت
شاه مردان نمودی وبخلافت نشستی وحق او را ضایع کذاشتی
ومخالفت خدا ورسول کردی چون ابو بکر این سخنان بشنید
دانست که ایشان از جهت الزام وی امده اند واین دعوی را بهانه
ساخته اند کفت شما بمنازعه من امده اید واعراض نموده از مجلس
برخواست چون ابرهیم این حکایت از حسنیه بشنید کفت از این مسئله
نیز در کذشتم اکنون بکو که عباس فاضلتر بود یا مرتضی علی ع
حسنیه کفت که تو بکو که حمزه فاضلتر بود یا محمد ص تو چه در میان
عباس وعلی افتاده اکر عباس فاضلتر باشد فخر مرتضی علی بود
که چون او عمی داشته باشد واکر علی فاضلتر باشد فخر عباس را
که چون او برادرزاده داشته باشد اما چون هرون فصاحت

وبلاغت حسنیه را بدید متحیر بماند وروی با برهیم کرد
که تو عجب شهرت خلافی کرده بودی حیف از آن علم که با تست
حسنیه گفت هشتاد و سه مسئله او را جواب گفتم اگر رخصت
باشد یک مسئله پرسم اگر جواب گوید من ملزم و منقطع باشم
هرون گفت بپرس حسنیه گفت ای ابرهیم چون پیغمبر از دنیا
برفت وصی تعیین کرد یا نه ابرهیم گفت نه حسنیه گفت خطا کرد
یا صواب وانچه خلفا در ثقیفه بنی ساعده کردند خطا کردند یا
صواب پیغمبر را بخطا نسبت میکنی یا اصحاب را ابرهیم بغایت
فروماند از این جهت که اگر میگفت رسول خطا کرده نقصان دین
وشرع بود و اگر میگفت خلفا کردند مدعای حسنیه ثابت میشد
وبطلان مذهب او و بیم کشته شدن نیز بود باندیشه فرو رفت
پس بر جمیع خلایق ثابت شد که حسنیه ابرهیم را عاجز ساخت و
در مقام اضطرار است خلایق بیکبار فرو خندیدند سرزنشها
کردند که چنین عالم فاضلی از کنیزی عاجز شده الزام یافت هارون
چون ابرهیم را مضطرب دید یافت که موجب فضیحت و رسوایی

او میشود روی بوزیر خود یحیی ابن مالك كرد و كفت شنیده ام
كه در میان علماء بغداد و بعضی از علماء بنی هاشم و فقهای
حله در مسئله قضا و قدر و افعال بندكان از خیر و شر منازعه
بوده از ابرهیم ابن خالد سؤال كن كه چكویی مبادا كه در مسائل
دیكر ملزم شود ببلایی ازدحام كرفتار شود شاید بدین وسیله
از این شرمندكی خلاص یابد و از چنك حشیه برهد و هرون
هم دران مسائل مترددبود هرچند علمآء دلایل بعرض او میرسانند
قبول نمیكرد و اورا اطمینان قلب حاصل نمیشد غرض او ان بود
كه بر بند حشیه با او دران باب چه میكویند یحیی برمكی بنابر اشارت
خلیفه از ابراهیم سؤال كرد كه چه میكویی در باب خیر و شر و نفع
و ضر كه از بندكان صادر میشود و بدیشان عاید میكردد و معاصی
و ظلم و كفر ایشانرا اسناد به الله تعالی میكنی یا بقضاء قدر او یا بنده را
فعلی و اختیاری هست چنانچه معتقد بنی هاشم و اتباع ایشان
هست مطیع مستحق ثواب و عاصی مستحق عقاب هست یا نه ابرهیم كفت
اعتقاد ما درین مسئله چنان است كه خیر و شر و نفع و ضرر

بقضا و قدر

بقضا و قدر خداوند است و پیدا کننده آدم و هابیل و دوزخ
و بهشت و حیات و ممات و صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت
و عصیان مبدع اوست و محبت و عداوت ابرهیم خلیل و نمرود
مردود و موسی و فرعون و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان همه
بقضا و قدر اوست هم از خیر و شر اما شر بقضا و قدر اوست
بی رضا چون حسین این مهملات را استماع کرد بی طاقت شد
و گفت ای ابرهیم از خدا شرم نداری که این کفر را بر خود و بر مسلمانان
روا میداری و از برای شیطان راه اقامت حجت و دلیل میدهی
بدانکه منع تو و آنهائی که قبل از تو بر این اعتقاد بوده اند با حسن
الوجوه میسر است آنکه گفتی که شر و عصیان و کفر و فسق بقضا
و قدر اوست فاما برضای او نیست بدانکه در یک سخن او محال ثابت
کردی برای آنکه کسی که حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز و
بیم بود یا از مداهنت و ریا و تلبیس و ذات مقدس باری تعالی
جل شانه از این صفات منزه است و بدان ای ابرهیم که این سخن را
از آنهائی که قبل از تو باین اعتقاد بوده اند قصد کردند که شاید

بدين حجت وبدين سخن كفر و زندقه را از خود دفع نمايند و
بدانكه اعتقاد شما آنست كه شر و كفر و فسق جمله بقضا
وقدر و بي رضاي خداوندست و خود هم از اين سخن شرمنده ايد
ابرهيم كفت اي حسنيه مكر اقرار بكلام خداوند ندارى حسنيه
كفت الله اكبر اقرار بكلام خدا دارم و تفسير كلام و مشكلات
و مسئولات او را فرا كرفته ام از كسي كه قرآن مجيد در حق ايشان و جد
بزركوار ايشان نازل شده ابرهيم كفت اي حسنيه چه كويي قول
خدا را كه قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَاللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وهم چنين
در آيه تُضِلُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ وهم چنين وَلَوْ شِئْنَا
لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا معنى آيه اول آنكه همه چيز از نزد خداست
و معنى آيه دوم آنكه كمراه ميكرداند آنكس را كه خواهد و راه مينمايد
هر كرا خواهد معنى آيه سيم آنكه هر كرا خواهم هدايت كنم و همچنين
ميفرمايد خَتَمَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
يعني مهر نهاد خدا يتعالى بر دلهاي ايشان و شنوائي و بينائي ايشان
كه نتوانند ايمان آورند اي حسنيه چه كويي در اين آيات قرآني

ايم معتقدي

وجه معتقدی بدین احکام فرقانی حسینه گفت ای ابرهیم ایه
ختم الله را تا اخر که گفتی بدانکه اکثر ایات قرانی محمول و ماول است
بر بعضی وجوه که موافق و مطابق قضایای عقل است و متناقض
وایات قرانی متفاوت نگردد اول انجا که گفتی قل کل من عند الله
چون ظاهر این ایه را تفسیر کنی لازم اید که جمیع اشیا را خالق
خداوند باشد این مذهب ابلیس است بدانکه در قران کل بمعنی
بعض امده چنانکه در قصه ابرهیم ع امده که ثم اجعل علی کل
جبل منهن جزءا واین بر جمیع عقلا ثابت است که کوه الوند و ماوند
انجا نبود و هم چنین در قصه بلقیس میفرماید که ومن کل شیء و لها
عرش عظیم جمیع عقلا دانند که بادنجان و شلغم انجا نبود پس کل بمعنی
ان باشد که هر چه نقصان ان راست او نکند از افعال حسنه چون خلق
اسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و انس و جن و ملائکه و اصول
و فروع و سایر نعمتها الله را خالق و موجد اوست تبارک و تعالی پاک
و منزه است از خلق فعل شر و فساد و ظلالت و ظلم و معاصی و مانند
ان دیگر فرموده که یضل من یشاء و یهدی من یشاء بدانکه هدایترا

معنی بسیار و مرجع همه بدو معنی است یکی بمعنی ارشاد و دیکری
بمعنی لطف و این هردو عام است جمله مکلفانرا از مؤمن و کافر
و دیکر بدان ای ابراهیم که هرچه خداوند تعالی در حق مؤمنان
کرده است از الطاف و ارشاد و ارسال رسل و قدرت و قوّة و
تمکین و عقل و نصب ادله در حق کافران نیز کرده که اکر نکرده باشد
کافرانرا بر خدای تعالی فردا حجتی بود که تو مهر بر دلهای ما و چشم
و کوشهای ما نهادی و ما را قدرت و قوّة دیدن و شنیدن و دانستن
راه حق ندادی و خدای تعالی از کفار ملزم کردد و حق تعالی در قران
مجید تصریح کرده که لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ
یعنی ما این همه از برای آن کردیم تا مردمانرا بر ما حجت نباشد چنانکه
فرموده فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ بدان ای ابرهیم که هرجا که هدایت
کرده است مقید بمثبت است و مراد از آن زیادتی الطافست که واجب
نباشد مارا بهشت و کسانی را که از ایشان طاعات و معصیت در
وجود آمده باشد اکر خواهد بتفضل از سر کناهان ایشان در کذرد
و راه بهشتشان بنماید و به بهشت فرستد دیکر بدان ای ابرهیم

که اضلال را معانی بسیار است وبسیاری استعمال کرده اند ومعنی
اصلی او را هلاک کرفته اند واضلال را چون بخدا تعالی نسبت
کنند به معنی هلاک وعذاب بود ویُضِلُّ مَن یَشَآءُ ویُضِلُّ اللهُ
الظّالِمِینَ یعنی عذاب وعقاب کند خدا تعالی ظالمان را از آن
رو که ظالمان وکافران کمراهند اکر بمعنی کمراهی بودی ای ابرهیم
کمراهان را کمراه کردانیدن تحصیل حاصل بودی واین محال است
بدان ای ابرهیم که این معنی را که تو بخدا تعالی نسبت میکنی خدا تعالی
این معنی را با غیر خود حوالت کرده است چنانچه میفرماید وَلَقَدْ
اَضَلَّ مِنکُمْ جِبِلًّا کَثِیرًا یعنی شیطان رجیم کمراه کند بسیاری از شما را
وبا فرعون نیز اسناد کرده است که وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدیٰ
یعنی کمراه کرده فرعون وقوم خود را پس اکر خدای بندکان را
کمراه کردانیدی اسناد با غیر خود نکردی ای ابرهیم این معنی که
تو میکویی که خدا تعالی کافران کمراه میکرداند افترا ودروغست
واین محض کفر است چرا که خدا تعالی میفرماید اِنَّمَا یَفْتَرِی الْکَذِبَ
الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ پس بدانکه لازم بود تاویل نمودن آیات را



که در آنجا اضافت اضلال با خداست یضل من یشاء و یهدی
من یشاء یعنی خذلان کند خدای تعالی آنرا که خواهد چون لطف را
در وی اثر نباشد و چون خدای بنده را خواهد که بواسطهٔ اصرار
بر کفر و عصیان خذلان کند وی را با خود گذارد چنانچه گویی اضلال
کرده است و ضلالت از بنده باشد بدان ای ابرهیم که مدعا از آیهٔ
ختم الله علی قلوبهم آن است که اضافت مهر بر دل و گوش و پوشش
بر چشم خود کرد بر سبیل تمثیل یعنی آنکسانی که مقام کردند بر کفر بمنزلت
کنید که گویی خدای تعالی با ایشان این معنی را القا کرد تا نتوانند
که ایمان آورند ختم و طبع مانع نیست از ایمان اگر مانع بودی خدای
تعالی نفرمودی که بل طبع علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا و ای
ابرهیم بنابر اعتقاد تو لازم آید که دعوت انبیا قبیح بودی و بر خدا
لازم بودی که رسول را اعلام نماید که فلان و فلان را دعوت مکن که
ایشان ایمان نتوانند آورد از آن جهت که من ایمان از ایشان نخواهم
و مهر بر دلها و گوشهای ایشان نهاده ام تا دعوت رسول را پی بودی
نتوانند کرد و دعوت عبث نباشد ای ابرهیم بدانکه آن هدایت

که حضرت پروردگار مؤمنان را کرده کافران را نیز کرده پس یقین
حاصل است و قران مجید را ناطق است که اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ
اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفوراً یعنی ما هر دو فرقه را راه نمودیم خواه شاکر
و خواه کافر چون خدای تعالی عَزَّ وَ جَلّ چنین فرموده چون توان گفت
که خدای تعالی کافران را هدایت نکرده هارون علیه اللعنة اگرچه بر طریق
مخالفین بود امّا در این مسئله او را در این مدّة یقین حاصل نشده بود
از این بحث حسنیه او را بسیار خوش آمد ابراهیم ابن خالد گفت ای حسنیه
چه گویی در این آیه که ابرهیم خلیل ع با مشرکان گفت و در قران صریح
واقع است که اَتَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ وَاللهُ خَلَقَکُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ یعنی
می پرستید آن چیزی را که خود می تراشید و حال آنکه خدای تعالی خلق
کرد شما را و عمل شما را امید آن که حسنیه بخندید و گفت والله که شما را
اعتقاد بقران نیست از این تاویل که موافق مدّعای خود میکنید کلام
الهی را ابرهیم گفت اکثر از مفسّرین و تابعین بر آنند که ماء ما مصدر است
و تقدیر کلام آنست که اللهُ خَلَقَکُمْ وَ عَمَلَکُمْ یعنی خدای تعالی خلق کرد
شما را و عمل شما را حسنیه گفت ای ابرهیم دلیل بر بطلان کلام

شما قول الله تعالی است که ما تعبدون ما تنحتون بدانکه مورد
این ملامت است و ملخص معنی انست که می پرستید ان چیزی را
که خود بدست خود می تراشید و خدا افریده است شما را وانچه می
تراشید انرا یعنی چوب را واکر مراد ان بودی که فعل و عمل شما را
خدا افریده است این عذر کافران بودی و خدا عذر کفتی کافرانرا
بدان عمل که میکردند و متناقض بودی جهت انکه اول کلام ملامت
ایشان بودی واخر کلام عذر ایشان و جمع بین النقیضین شدی و
فحوای این ایه است که ایشان بت پرست و بت تراش بوده اند و در این
هیچ خلافی نیست که خدای تعالی فرموده شما را وانچه شما می پرستید
از بتان و اصنام که خود می تراشید خدای تعالی افریده بدانکه ما
ما تنحتون می تواند بود که موصول باشد و می تواند بود که نکره
موصوفه باشد و ما در وما تعملون موصوله است به معنی الذی حمل کنم
بر انچه مراد شما است متناقض باشد و دیکر حضرت باری تعالی نسبت
و اضافت عمل با ایشان کرد که اکر فعل خدای تعالی بودی نسبت و اضافت
ان بنده نکردی چون اضافت به بنده کرد فعل بنده باشد نه فعل

خدا

خدا جهت آنکه عقلا و شرعاً اضافت فعل و نسبت او به فاعلش
کنند ای ابرهیم اعتقاد شما آن است که خدای تعالی میخواهد که کافر
معصیت کند و نمیخواهد اطاعت کند و این اعتقاد شما مستلزم
اشیاء شنیعه است که الله تعالی را فاعل قبایح میدانید و کفر و معاصی
و فساد که در عالم واقع می شود می گویید که بقضا و قدر اوست و از
سخن شما لازم می آید که خدای تعالی از جمیع ظالمان ظالمتر است چرا
که عقاب کند کافر را جهت کفری که خود تقدیر کرده است و چون
خدای تعالی خلق کفر در کافر کرده باشد در او خلق قدرت بر ایمان
نکرده باشد و بعد از آن او را عقوبت کند از برای کفری که خود در او
خلق کرده باشد و تقدیر نموده و هم چنین که فرقه بنی آدم سیاه حبشی را
عقوبت کند و گوید که رنگ تو چرا سیاه هست یا شخص بلند قامت را
تعذیب کند که چرا قامت تو بلند است یا پستی که چرا قامت تو کوتاه هست
یا کودکی را دست و پای به بندند و در آب اندازند و بیرون آورند
و بزنند که چرا جامهات تر است و امثال این ظلم صریح است اگر خلق
کفر در کافر و فسق در فاسق و ظلم در ظالم خدای تبارک و تعالی کرده

باشد انقطاع حجت انبیاء والزام رسل باشد زیرا که چون پیغمبر
با کافر گوید که ایمان بیاور بخدای عز وجل که مرا براستی به خلق
فرستاده تا مرا بایمان دلالت کنی بایستی که ایمان را در من خلق
کند یا مرا قوت مؤثره عطا نماید و تمکینم بدهد تا من ایمان آورم
و اگر نه مرا چرا تکلیف میکنی بایمان چون مرا قدرت نیست و در من
کفر خلق کرده است و من متمکن نیستم رسول منقطع گردد و او را
جواب نماند و عاجز شود ای ابراهیم اگر کفر را خدا تعالی در کافر
خلق کرده باشد و باز او را بایمان تکلیف نماید تکلیف ما لا
یطاق بود و این عقلا و شرعا قبیح بودن و این بدان ماند که آدمی را
گویند در هوا طیران کن و در قرآن مجید واقع است که لا یکلف الله
نفسا الا وسعها و جای دیگر میفرماید که یرید الله ان یخفف عنکم
وخلق الانسان ضعیفا و نیز میفرماید که یرید الله بکم تا آخر آیه
و امثال این بسیار است ای ابراهیم خدا تعالی کفر بیافریند و بگوید
کیف تکفرون و خود خالق حق و باطل باشد و گوید که لم تلبسون
الحق بالباطل و ایشان را از خود دور کند و باز دارد و بگوید لم

تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللهِ ای ابراهیم اگر حقتعالی در کافر کفر
خلق کرده باشد لازم اید که کافر مطیع الله تعالی کفر در او خلق
کرده واز او کفر میخواهد انچه مراد الله تعالی بود کرده پس کافر
مطیع بود و نبی عاصی بود بر این تقدیر از برای انکه رسول کافر را
با یمان امر میکند واز کفر منع می نماید و خدای کفر در او خلق
کرده وایمان نمی خواهد پس نبی عاصی باشد بزعم شما و کافر مطیع
ای ابرهیم بنا بر قول شما لازم می اید عدم رضا بقضا و قدر خدا یتعالی
از برای انکه باجماع رضا بکفر حرام است واین کفر است و رضا بقضا
و قدر خدا واجب پس اگر کفر بقضا و قدر خدا یتعالی باشد پس واجب
باشد رضا بکفر واین معنی کفر است ای ابرهیم بدانکه باعتقاد شما
لازم می اید تعطیل حدود و قصاص و زواجر شرعی از معاصی از
برای انکه اگر زنا و لواطه و دزدی و شرب خمر و خون ناحق و جمیع
معصیتها از قمار و طنبور و نرد و شطرنج و غیر اینها که واقع می شود
به اراده و قضا و قدر خدا یتعالی باشد پس جایز نباشد امام و حاکم
شرع را که زجر و منع کند فاعل این اشیا را و انچه مراد خداست از ان

بازدارد وامر نماید بانچه غیر مراد خداست ودیگر لازم می اید که مرید
نقیضین باشد از برای انکه معصیت مراد اوست وخود تقدیر
کرده است امر ونهی وزجر ومنع نیز از معاصی مراد اوست و
امر باجزای حدود وتقدیرات کرده پس لازم می اید جمع بین
النقیضین ای ابرهیم ابو الشعثا روایت میکند که دزدیرا
بمجلس عبد الله عباس اوردند واو امر کرد بقطع ید او ویکی از حاضران
مجلس کفت نعوذ بالله من قضائه یعنی پناه میکیرم بخدا از قضاء
او عبد الله عباس براشفت وکفت لقولك اعظم من سرقته یعنی
کناه سخن تو اعظم است از دزدی وان شخص را از مجلس برخیزانید
وایذا کردند وتوبه دادند چون هرون این سخن بشنید ویرا بغایت
خوش امد چرا که عبد الله عباس جد وی بود حسینه کفت ای ابرهیم
اکر خالق کفر ومعاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد نزد ما
میان انکسی که در جمیع عمر خود با ما انواع نیکوئیها کرده باشد
ومیان ان کسی که با ما انواع ظلم وجور واصناف بدیها وجفاها
کرده باشد وباین تقدیر از ما نیکو نباشد شکر نکوی کننده ومدح

وی نکو نبود بلکه جایز نباشد مذمت بدکننده بواسطهٔ
انکه اگر نیك کننده و بدکننده فاعل مختار نباشد مدح وذم
ایشان بدیشان راجع نباشد یعنی که بفعل زید عمرو را مدح
نکویند پس چون مدح وذم که وصف فعل است و بما راجع است باید
که نفس فعل ما نیز بما راجع باشد و باین تقدیر ارسال رسل و انزال
کتب و بهشت و دوزخ جمله بی فایده و عبث باشد ای ابرهیم این
مذهب ابلیس است که کفت رب بما اغویتنی ای ابرهیم بدانکه
شما اهل جبریه و برای شیطان اقامت دلیل مینمائید و این معتقد را
بنی امیه و اتباع ایشان و اصحاب حدیث که تابع ایشان بودند
از ابلیس فرا کرفته اند و دین بدنیا فروختند و شما نیز متابعت مینمایید
ان کروه لعین را چون حسینه سخن را بدینجا رسانید ابرهیم خالد و
علماء بغداد و اتباع ایشان بیکبار بخروشیدند و فریاد براوردند
که ای کنیز چند در مذهب اسلام طعن کنی و نزدیك شد که قصد حسینه
کنند هرون براشفت و کفت ای ابرهیم شرم نداری که این کنیز بدلیل
و برهان تکفیر شما میکند و از وی عاجز مانده اید و سر بها در زیر

افکنده باوی خشونت میکند حسنیه کفت کو مباحثه ومناظره
موجب ملال خلیفه زمان نشود تا هفته اقامت دلیل نمایم
هرون کفت بکو وبیار انچه داری وغم مدار حسنیه کفت ابراهیم
اکو بنده فاعل فعل خود نباشد لازم اید که افعال اختیاری که
صادر می شود از ما بحسب قصدها واد عیه ها ورفتن و نشستن
وخوردن واشامیدن ودادن وستانیدن وحرکت دست و پای
مثل افعال اضطراری باشد مانند حرکت نبض وغیره ای ابراهیم
بدیهی است که فرقست میان حرکات اختیاری واضطراری و هر که
عاقل بود حکم میکند برانکه ما قادریم بر حرکات اختیاری وقادر
نیستیم بر پریدن وباسمان رفتن چنانکه شیخ بهلول با حنیفه
کوفی در مسئله قضا وقدر بحث کرد والزام وی نمود وکفت بدلیل
ثابت کنم که خر از تو بمراتب عاقل تر است واز انها که بنده را مسلوب
با ختیار میکویند ازبرای انکه اکو خررا بکنار جوئی خورد بری که از
انجا بکذرد وان خر نکذرد لازارش کنی البته بکذرد واکو بکنار جوی
بزرک بری که قادر نباشد بر کذشتن ان اکر اورا بکشی از انجا نکذرد

پس خود فرق میکند میان آنچه قادر است و آنچه قادر نیست و توای
حنیفه فرق نمیکنی که بر چه چیز قادری و بر چه قادر نیستی چون حنیفه
این بکفت هارون و یحیی و اکثر ارکان دولت بیکبار بخندیدند
و ابرهیم از خجالت مردن خود راضی شده بود دیکر باره حنیفه
کفت ای ابرهیم اکر فاعل فعل بنده الله تعالی باشد صحیح نبود آنکه
کوئی خدای تعالی عَفُوٌّ و غَفُورٌ و رَحِیمٌ اَسْت و عفو کننده کناهاست
از برای آنکه عفو و غفور کاهی باشد که بنده کناه کرده باشد و بسبب
کناه مستحق عذاب شده باشد او را عذاب نکند و بیامرزد و عفو
کند پس چون کناه فعل بنده نباشد و فعل خدا باشد چکونه صحیح
باشد که کویند خدا امرزنده و عفو کننده و رحیم است ای ابرهیم حقیقت
ایمان آن باشد که مکلّف در سرای تکلیف بنظر و دلیل حاصل کند
بفعل خویشتن یا به تحصیل آن در دنیا مستحق مدح و در قیامت
مستحق ثواب شود پس اکر خداوند عالم خواهد که این مذکورات را
در بنده بیافریند تواند امّا خدا خواهد که بنده بکسب خویش و فعل
و اختیار خود مؤمن و مطیع باشد و تارک کفر و معاصی و اکر بنده

با حصول الت وقدرت وتمکین ایمان اختیار نکند خدا برا نمی

نباشد ای ابرهیم اگر ازدلایل عقلی زیاده برین خواهی چندان

بگویم که سامعین را ملال باشد وازدلایل نقلی از حدیث صحیح

نبوی روایت کرده اند ودر طریق شما نیز واقعست انچنان که عبدالله

عمرروایت میکند از رسول که القدریة مجوس هذه الامة ان

مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تصلوا علیهم وان لقیتموهم فلا

تسلموا علیهم قیل من هم یا رسول الله قال الذین یعملون بالمعاصی

ثم یزعمون انها من الله کتبها علیهم قیل منهم یعنی قدریة

مجوس این امتند اگر بیمار شوند بپرسش ایشان مروید واگر بمیرند

نماز برایشان مکنید واگر ملاقات کنید برایشان سلام مکنید

جمعی اصحابه گفتند یا رسول الله قدریه چه طایفه اند وایشان

کیستند ان حضرت فرمودند انکسانید که معاصی بعمل اورند وزعم

ایشان ان باشد که عمل خیر وشر از خداست وخدای در ازل

نوشته که ایشان معصیت کنند وچنین تقدیر فرموده وعبدالله

عباس روایت میکند از رسول که لن یلقی العبد ربه اعظم

من الاشراك بالله وان يعمل معصيته ثم يزعم انها من الله
عز وجل یعنی ملاقات نمایند بنده پروردگار خود را بگناهی که
انگاه بزرگ تر باشد از شرك بخدا واز انکه معصیتی به عمل اورد وانکه
گمان برد که فعل معاصی از خداست وانس بن مالك روایت میکند
از رسول ص که سیاتی قوم یعملون بالمعاصی ویقولون هی من عند الله
فاذا رایتموهم فکذبوهم قال ثلاث مرات فکذبوهم وهم چنین
احادیث که از اهل بیت ع منقولست ای ابرهیم بواسطه چند ایه باول
که در قران است این همه کفر و زندقه وضع نموده اید وچندین از ایات
قرانی که خدا تعالی در قران تصریح نموده واسناد فعل شر به بندگان
نموده غافلید از ان جمله که خدا تعالی سرزنش میکند کسانی را
که گفتند اگر خدا خواستی که مشرك نشویم نمی شدی وشرك ما بخواست
خدا تعالی است چنانچه میفرماید که سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله
ما اشرکنا ولا اباؤنا ولا حرمنا من شیء یعنی نزدیك باشد که انانکه
مشرك شدند بگویند که اگر خواست خدا نبودی شرك نیاوردیمی نه ما
ونه پدران ما وهیچ چیز بی گفتا وحرام نمیکردیم ای ابرهیم این ایه

اگرچه سرزنش کفار است امّا فی الحقیقه سرزنش شماست وشما با کفار
شریکید در این اعتقاد ودیگر فرموده که وَمَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ و
دیگر فرموده که اَلْیَوْمَ تُجْزٰی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ ودیگر فرموده
که وَلَا یَظْلِمُ رَبُّکَ اَحَدًا ودیگر فرموده وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰکِنْ کَانُوا
اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ ودیگر فرموده وَاَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی ومیفرماید
فَوَیْلٌ لِلَّذِیْنَ کَفَرُوا ومیفرماید که اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ودر جای
دیگر فرموده که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّیِّئَةِ
فَلَا یُجْزٰی اِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ ودیگر فرموده که لَهَا مَا کَسَبَتْ
وَعَلَیْهَا مَا اکْتَسَبَتْ ودیگر فرموده که کُلُّ امْرِئٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِیْنَةٌ و
هم چنین فرموده در جائی که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَیْهَا
ودر جای دیگر فرموده که اِنَّ اللهَ لَا یَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ودیگر فرموده وَمَا
رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیْدِ وفرموده وَلَا یَرْضٰی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ وازین روشن
تر فرموده وَمَا اَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ یعنی هرچه می رسد
بشما از حسنه پس انرا از خدا تعالی دانید وانچه می رسد بشما از گناه
ومعاصی انرا از نفس شریر خود دانید وانرا بخدا نسبت مکنید و امثال

این در قرآن بسیار است که حق سبحانه وتعالی حواله باسناد
معاصی وکفر بندگان فرموده وشیطان گفت لأغوینّهم اجمعین
اگر فعل فعل خدای بودی جایز نبودی که بفعل خود بر ابلیس لعنت
کند وفرموده که انّ علیک لعنتی الی یوم الدین ای ابرهیم اگر آدم
بود گفت که ربّنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکوننّ
من الخاسرین واگر موسی بود گفت ربّ انّی ظلمت نفسی فاغفر لی
ویونس گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ای ابرهیم
جملهٔ انبیا توبه به تنزیه وتقدیس الله تعالی کرده اند اگر عصیان
عاصی فعل او نبودی توبه چرا بایستی کردن ابرهیم محل یافته گفت ای
حسنیه تو ابطال مذاهب خود نمودی چه که باعتقاد تو جملهٔ انبیا
معصومند چون از ایشان جرمی ومعصیتی واقع نشده چرا توبه
واستغفار نمودند یحیی وزبیر بخندید وگفت ای ابرهیم مقدمهٔ
اول را ثابت نمودی ومنع دلایل وحجت او کردی که حالا شروع
در عصمت وعدم عصمت انبیا میکنی اکثر خلایق بخندیدند حسنیه
گفت ای ابرهیم این بحث تو خلاف ادب ودخل بی موقع است در این

مسئله نیز جواب خود خواهی شنید بعد از اتمام سخن در باب
قضا و قدر بدان ای ابرهیم که مشرکان قریش جمله چیزی بودند
چون اسلام ظاهر شد بعد از وفات حضرت رسالت پناه
و شهادت حضرت امیر المؤمنین معاویه ملعون و یزید مطرود
و باقی خلفای بنی امیه لعنهم الله در زمان خلافت خود احیاء
ان کردند و در اسلام جبریان تابع ایشان شدند و شما نیز
متابعت میکنید ایشانرا روایتست که روزی عمر ابن الخطاب
علیه اللعنة والعذاب بر سر منبر در میان خطبه گفت الی هادی
لما اضللت ولا مضل لما اهتدیت کبری حاضر بود فریاد بر آورد
وگفت الله اعدل ان یضل احدا عمر گفت لولا عهدک لضربت عنقک
شما مخالفت قران و حدیث میکنید و میگویید متابعت کلام
میکنیم وای بر شما ای ابرهیم بخدای سوگند که رسول خدا و اهل بیت
عظام او و اصحاب کرام او و اعمام با احتشام او بدین اعتقاد بودند
غرض از عباس بود و هم غرض حسنیه این بود که شاید هرون فرمان
کرد و چون حسنیه سخن را به اینجا رسانید فغان از جمیع خلایق

برامد و جمله زبان بر تحسين حنيفه كردند وان مومنرا افرين
ميكردند ابرهيم وزير كفتند اي حنيفه اين همه راسلم داشتيم از
ايات قرانى و غيران اما چون اكر تابعين برين نهج رفتند و چنين
اعتقاد كردند كه بنده مسلوب الاختيار است و تجويز اين معني
نكردند كه بنده شريك الله تعالى باشد واز اين معنى بنابر قول
ايشان شرك لازم ابد حنيفه كفت اي ابرهيم چكونه شرك لازم
ابد وحال انكه حق سبحانه و تعالى قادر است بر قهر بنده و اعدام او
مثلا اكر پادشاهي كبير اوالي بلادي كرداند وان والى دران بلاد
ظلم كند و غارت و ستم كند مسلمانانرا و سلطان متمكن باشد كه انچه
او بر غير حق كرفته باشد باز ستاند و اورا بقتل رساند چكونه
لازم ابد شركت او با سلطان چون توان كفت كه او شريك سلطانست
اي ابرهيم احكام الهي و حديث حضرت رسالت پناهي صلعم و جميع
دلايل عقلي را معطل و ضايع ميكذاري و ناديده و ناشنيده مي
انكاري كه بعضي از تابعين چنين اعتقاد كردند اي ابرهيم اعتراض
كردي درباب عصمت انبيا بدانكه جمله انبيا معصوم و معصوم

ومطهر اند از جمیع معاصی و واجبست که جمیع انبیاء و اوصیاء
معصوم باشند از خطا و گناه فراموشی از ابتداء طفولیت تا
انتهاء زمان نبوت و وصایت زیرا که امناء ستر خدایند چگونه
جایز بود که در مقام انقیاد شیطان که از ازل موجود است و بعد
مخلوقات از جناب کبریاء است پس شیطان را نصیبی نباشد در ایشان
و اگر از ایشان از افعال شیطانی صادر شود طبایع از انقیاد و
متابعت ایشان متنفر گردد پس فایده بعثت که متابعت رعیت است
مختل گردد و باید که نبی و وصی او اولی باشند از سایر امت از
تدبیرات و سایر کمالات و از منقصت صوری و معنوی منزه
و مبرا باشند و در آباء و امهات ایشان عیبی نرفته باشد که سبب
قطع فرزند باشد و در طریق علم نبوت و ولایت باشخاص امت
مختلف است بعضی از کمال مناسبت و صفای فطرت محتاج به
معجز نشوید لیکن جمهور الناس احتیاج بمعجز دارند و معجز امری را
گویند که بیرون باشد از قدرة جمیع مخلوقات و مقارن دعوی
نبوت بود بدان ای ابرهیم که کمال و نشائه انسانی در علم بمبدء

ومعاد است چنانچه دلایل مقتضی عقلی ونقلی است وعلم
بمعاد حاصل نشود مگر بنقل واکثر نقلها بواسطهٔ انکه احتمال
تاویل دارد افاده یقین نکند پس عنایت الهی اقتضا نمود که شخص
معصوم که بر اقوال وافعال او اعتماد بود بر انگیزاند تا مقصود
حاصل اید وقول شارع ومقصود شارع با علام وی ونایب او
ظاهر کردد ای ابرهیم از غیر معصوم جایز بود که عصیان واقع شود
وهرگاه که انبیاء واوصیاء مرتکب معاصی شوند از جمله معاصی
یکی کذب بود پس احتمال دارد که هر چیز که نبی وامام گویند دروغ
باشد پس نماند مرامت را وثوق واعتمادی بر قول نبی وثابت
شدن امام وعصمت امام نیز بنقل یا بطریق اعجاز باید که نبی
وامام را ابا وامهات پاک باشد از دنائت ورزالت مثل انکه
مادر یا پدر او حجام وسرکین کش نباشد وباید که نبی وامام متصف
نباشند بصفات ذمیمه مثل حقد وجهل وحسد وغلظت وبخل
وجنون وحرص بر دنیا واقبال دنیوی ومعلول وناقص نباشد
ومبتلا به برص وجذام وکنگ نباشد واز جمیع نقایض منزه

باشد و کاذب و عاشق پیشه نباشد و بدانکه کذب قبیح بود و خدای
تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
ای ابراهیم واجبست که امام افضل و اعلم و ازهد و اورع و اتقی
و اسخی و اشجع و اقدم اهل زمان باشد و از جمیع خلق مستغنی بود
در علم و بدانکه هر امامی که رعیت و امت او را نصب کنند باز او را
عزل نتوانند کرد امام باید از جانب خدا و رسول منصوب باشد
تا خلایق در متابعت او گمراه نباشند و باید که معصوم بود چراکه
غیر معصوم بود تواند بود که ظالم باشد و حضرت پروردگار فرموده
لا ینال عهدی الظالمین حسنیه چون بگفت این را کوزه بر هرون افتاد
چراکه وی دعوی خلافت میکرد بغیر حق و از این صفات یکی در
وی موجود نبود یحیی بن خالد دریافت و روی با برهیم کرد گفت
مگر جیوه از تو منقطع شده چرا از کرسی بزیر نیایی و مذهب حسنیه
اختیار نکنی چون ابرهیم از اطراف و جوانب کنایه شنید گفت ای
حسنیه چگونی در این ایه که صریحست که خدای تعالی امر کرد ادم و
حوا را که یا ادم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث

شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين ای حسنیه
بلا شك ایشان از ان درخت خوردند واز ستمکاران کشتند
حسنیه کفت ای ابرهیم بدانکه نهی نمودن خدا تعالی ادم را نهی
تحریمی ان نبود بلکه نهی تنزیهی بود زیراکه نهی تحریمی ان باشد
که بارتکاب ان مستحق ملامت وعذاب اخرت کردند ونهی تنزیهی
ان باشد که بارتکاب ان از فایده ومصلحتی که دران باشد از خود فایت
کرده باشد اما بران مستحق ملامت دنیا وعذاب اخرت نباشد
پس اکر ادم علی نبینا وعلیه السلام ترك تناول ان درخت کردی مستحق
زیادتی الطاف وثواب شدی وچون نکرد مستحق عذاب نشد ابرهیم
کفت اکر چنین بودی وی از ظالمان نبودی وخدا تعالی نفرماید
که فتکونا من الظالمين حسنیه کفت ای ابرهیم بدانکه ظلم وضع
شئ بود در غیر موضع خود یعنی نهادن چیزی بود در غیر جای
خود پس کردن کاری در جای ناکردن وناکردن کاری در جای
کردن وضع شئ در غیر محل خود باشد پس سنتی راکه ترك کنند
وضع شئ در غیر موضع باشد یا مرتکب مکروهی شدن واز ان

اجتناب ناکردن همین حکم دارد واین ظلم باشد چنانچه در حق
بوستان کفته ولم تظلم منه شیئا یعنی از ان میوه که هر سال
مي اورد هیچ نکرد دبس معنی من الظالمین ان باشد که از ان کسان
باشد که حظ نفس خود از ثواب کم کردانیدند ابرهیم کفت ای
حسینه ادم وحوا چرا کفتند ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا
وترحمنا لنکونن من الخاسرین چون میکوئی که ایشان ترك
سند وبی کرده اند وکناه نبود پس چرا چنین بکفتند حسینه کفت
ای ابرهیم ایشان اعتراف کردند بظلم بر نفس خود وبخشش
خواستند وامرزش طلبیده اند از خدا تعالی دلالت نکند بر کناه
زیرا که ظلم بمعنی نقصان است وقوة منفعت که از ایشان شده
ورحمت وغفران طلب کردن عبادتست که بدان مستحق ثواب خدا
کردند واین معنی دلیل نبود بر انکه ایشان کناه کرده اند وحضرت
رسالت پناه صم فرموده انا استغفر الله في كل يوم سبعين مرة
یعنی که من پیغمبرم در هر روزی هفتاد بار استغفار میکنم ورسول را
هیچ کناهی نبود ودیکر اطاعت انبیا واولیا انست که طاعت

بسیار خود را اندک دانند و اندک ترک سنتی را کناه دانند
و جرم بزرک شمارند اکر هیچ کناه بزرک از ایشان بوجود نیامده
باشد از برای تذلل و مسکنت خود را مجرم و خاسر خوانند پس اعتراف
ایشان بظلم و اقرار ایشان بکناه و استغفار ایشان دلیل نبود بر
کناه ایشان ابرهیم کفت ای حسنیه چون چنین است ادم را عاصی
نشاید خواند و خدا تعالی میفرماید وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ حسنیه
کفت بدان ای ابرهیم که اکثر آیات قرآنی در قرآن بقول رسول خدا
و اهل بیت و اصحاب کبار او مأول است و بظاهر او حکم نتوانند کرد
بدانکه عصیان مخالفت است و مخالفت چنانکه در واجبات باشد
در مندوبات نیز باشد و در اداب نیز باشد اما مخالفت مندوبات
و اداب آن مستحق ملامت و عقاب نباشد و غوایت در اینجا بمعنی
بی بهره ماندن است یعنی مخالفت آن چیزی کرد که وی را ترک آن
فرموده بودیم و از ثواب آنچه بوی داده بودیم بی بهره ماند و آنرا
ضایع کرد و غوایت در اشعار عرب بسیار آمده ابرهیم کفت ای حسنیه
چون ادم و حوا معصیت نکردند چرا ایشان را برهنه کرده از بهشت

بیرون کردند بزمین فرستاد حسینه کفت ای ابرهیم ادم را از
برای خلافت بزمین افریده بودند چنانچه میفرماید اِنّی جاعِلٌ
فِی الْاَرْضِ خَلیفَةً اکر ادم ازان درخت تناول نکردی وی را از بهشت
بیرون نکردندی و بزمین نفرستادندی از برای خلافت زمین
پس بیرون کردن وی از بهشت و برهنه کردن عقوبت کناه نباشد
زیرا که عقاب رنجی باشد که بغیری رسانیده باشند بسبیل
استخفاف واهانت بیرون کردن ادم از بهشت بنا بر مصلحتی بود
چنانچه درویشی و رنجوری را بر حسب مصلحت میدهند نه بر سبیل عذاب
ابرهیم کفت ای حسنیه چکویی در باب نوح علیه السلام که وی
دعا کرد تا خدای تعالی قوم وی را هلاک کند چون خدای تعالی قوم
نوح را هلاک کرد بغرق و طوفان نوح پشیمان شد ازان دعا کردن
و پانصد سال ازان دعا کردن میکریست و بعد از کریه کردن بسیار
نام او را نوح کردند و پیش ازان نام او عبد الاعلی بود چون حسنیه این
حکایت بشنید بخندید و کفت ای ابرهیم بدانکه این حکایت بر خلاف
قرانست که میفرماید یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا و قوم

بعد ازان

امد واین نوع که من بیان میکنم اجماع امتست و پیغمبر صلعم بضرورة
او را ببرد که مبادا بدست کفار گرفتار گردد واین موجب رسوائی
رسول خدا شود دیگر بدان ای ابرهیم که حضرت باری تعالی نفاق
ابی بکر و یارانش را بر رسول خدا خبر داده و از انچه بعد از رسول
از ایشان واقع شدنی بود نسبت با اهل بیت و چون پیغمبر را و ایمن
نبود او را بضرورت با خود ببرد و ایه یقولون بأفواههم ما لیس
في قلوبهم و چندین ایات دیگر در باب نفاق ایشان نازل شده
ای ابرهیم رسول مستغنی بود از جلیس وانیس وانس او بحضرت
پروردگار جبرئیل جلیس وانیس وی بودی و بجنود لم تروها
شاهد این حالت ای ابرهیم انکه گفتی که خدا تعالی وی را صاحب
رسول خوانده بدانکه بمجرد صحبت او را هیچ شرفی و فضیلتی حاصل
نمیشود و دران صحبت دفع ضرری از رسول نکرد و با اعدای
دین محاربه و مقاتله نکرد و از هیچ راه کار معاونت رسول
نتوانست کرد و اگر بودی چنانکه از دیگران در قصص و تواریخ
مذکور است ازو نیز بودی و دیگر در قران صریح واقع شده

که کافر را صاحب مؤمن خوانند چنانکه میفرماید قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ
وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ
سَوَّاكَ رَجُلًا و هم چنین در سوره نسآء فرموده است ثُمَّ
تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ
شَدِيدٍ وجای دیگر میفرماید أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ عجب
از شما که اقامت دلیل نمیکنید و اگر چه ابی بکر از مشرکان بود
باطناً دیگر آنکه زن نوح کافر بود صاحب او نوح ع بود و هم
چنین زن لوط نبی کافر بوده او را با لوط صحبت بود و خوانیز
صاحب خونده اند و این در میان عرب مثل شده که بِئْسَ الصَّاحِبُ
الْحِمَارُ یعنی بد مصاحبست خر و سك اصحاب کهف نیز صاحب ایشان
بود در غار پس ابی بکر ملعون را چه حاصل شده باشد که با دل پر
نفاق با رسول ص همراهی کرده باشد ای ابرهیم فضیلت نیم را لا
تحزن شمردی یعنی پیغمبر ص از غایت شفقت گفت محزون مباش
ای ابرهیم حزن ابا بکر دران حال که با رسول بود از غایت خوف
و بددلی طاعت بود یا معصیت ابرهیم از ترس هیچ جواب نگفت

چنینم

وبهمین قدر قناعت کردند که انا وجدنا اباءنا علی امة وانا
علی اثارهم لمهتدون تا حقتعالی در جواب ایشان وشما نیز فرموده
که انتم واباءکم فی ضلال مبین وبعضی بتعلیم معلم قناعت کردند
واز سر انصاف تفحص حق نکردند که مذاهب معلم چیست وچه میگوید
تا موازنه کنند میان اقوال وبنظر کافی وعقل شافی طریق حق
اختیار کنند ومع هذا هر یکی دعوی انا مع الحق میکنند قوله تعالی
کل حزب بما لدیهم فرحون بدان ای ابرهیم که حق جز یکی نباشد
تا ازین مذاهب دلیل برای اشارتست از حضرت خاتم الانبیاء عم
ستفرق امتی علی ثلاثة وسبعین فرقة واحدة منها ناجیة والباقیة
هالکة یعنی زود باشد که امت من متفرق شوند بر هفتاد وسه فرقه
ویک فرقه ازان ناجی ورستکار باشد وباقی هالک ودر اتش باشند
جمعی از صحابه پرسیدند یا رسول الله ان فرقه ناجیه کدامند فرمود
انچه من بر انم واهل بیت من بر انند ودر این اشا فرموده که مثل
اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا ومن تخلف عنها غرق
یعنی مثل اهل بیت من چون مثل کشتی نوح است که هر که در کشتی

نشسته از غرقاب من کشته و دیگران نه بدان ای ابرهیم که جمیع امت
بر صحت این دو حدیث متفقند و بلاشك فرقه ناجیه واحده
ان طایفه اند که پیروی رسول خدا و اهل بیت او می نمایند جهت
انکه در مسائل اصول معتقدات ایشان مباین جمیع مذاهب است
وهیچ فرقه از این فرق جزم نمیتوانند کرد که ناجیند الا طایفه
که پیرو اهل بیت ع اند بدان ای ابرهیم که مرا از قتل و قلع و قمع
شما باکی نیست و خایف نیستم و بحیات پنج روزه قیدی ندارم
و همیشه طلب شهادت از خدا تعالی میکنم و امروز صریح تر و روشن
تر بیان میکنم که بر خلیفه زمان ظاهر کردد که از این که شما میگویید
و بیشتر از شما می گفتند که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسق و خیر
و شر بتقدیر و اراده الله تعالی است و بنده را اختیاری نیست و
میخواهند که اصلاح قبایح اصحاب ضلالت که ظلم بر اهل بیت رسول
کردند چون غصب امامت و خلافت و غصب فدك و ایذا و ازار
حضرت سیدة النساء و صحابه کرام که با رو زهر دادن جکر کوشه
حضرت رسول امام حسن مجتبی و قتل نور دیده مصطفی و مرتضی

امام حسین

امام حسین ع شهید بکربلا هفتاد و دو تن اصحاب ان حضرة
و باز گرفتن خمس از اولاد رسول خدا و محاربات با ابن عم و برادر
و داماد و وصی رسول خدا و اخراج ابی ذر غفاری و ایذاء عبد الله
مسعود و سوختن مصحف وی و قتل عمار یاسر و چندین از
صحابهٔ کبار و منجنیق بر در کعبه انداختن و کعبه را خراب کردن
و قتل مسلمانان در مدینهٔ رسول ص و چندین از اولاد رسول را
بقتل رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم از ایشان
بوقوع امد که زبان بیان از تعداد ان قاصر است از این جهت
اصحاب کبار و شیعیان اهل بیت رسول ص و مخصوصان و مخلصان
و تابعان ان حضرت که بصفت ایمان متصف بودند ایشان را ملامت
میکردند و بلعن خفی و جلی نوازش می نمودند و بر افعال قبیحه
ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده تخویف از خدا و رسول
و عذاب و نکال اخروی میفرمودند ایشان از برای دفع ملامة
از اصحاب ضلالت و تنزیه افعال و کردار شیخین و باقی بنی امیه
و دفع مطاعن و تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیمه و کفر و زندقه

ایشان این معتقدات وضع نمودند و کفتند که بنده فاعل فعل
خود نیست و جمله فعل خداست و خدای چنین خواست و این چنین
تقدیر کرد در ازل از این سبب اسناد معصیتها بر انبیا کردند و
معصومان را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند
و شما نیز پیروی کردید آن کروه را و اکر کسی کوید که عصمت در
نبوت و امامت شرطست بدلایل عقلی و بمقتضای ایه وَإِذِ ابْتَلَى
إِبْرَٰهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ تا عَهْدِي الظَّالِمِينَ خدای تعالی ابرهیم علی نبینا
واله وعلیه السلام را فرمود من ترا امام مردمان میکردانم ابرهیم
خلیل دعا کرد و کفت از ذریت من هر که لایق امامت باشد امام
کردانی حق تعالی فرمود لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی عهد من که
امامتست بظالمان نمی رسد پس الله تعالی از ظالم نفی امامت کرده
باشد و شقی و ظالم بر دو قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر و هر که این
دو ظلم از و منتفی باشد معصوم بود پس عصمت در امامت شرط بود
و بمقتضای این ایه که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ مشرك تو به نکند
لایق منصب و مرتبه امامت نباشد و اکر کسی بر این اعتقاد

بود ویرا رافضی خوانند و قتل وی واجب دانند و پیروی مبتدعه
سنت معاویه را و خود را به پیروی سنت پیغمبر و اسم سنی
اشتهار داده اند و جمیع انبیا را در مقام و درجه فسق و فجور
می اورند و اگر کسی برین اعتقاد نباشد بتکفیر وی میکنند
چون حسینه را اتش محبت مشتعل شده بود بر مسند فصاحت
و بلاغت نشسته لاینقطع در مذاهب مخالفان و عصمت و
طهارت اهل بیت اقامت دلیل می نمود هر فن و تابعان او ورا لرزه
بر اعضا افتاده از قبایح اعمال ناشایسته خود شرمنده همه سرها
در زیر افکنده متحیر بودند و علما را قوة نطق و یارای سؤال و جواب
نبود ابرهیم کفت ای حسینه عنان اختیار از دست داده مرکب
تشنیع و تعریض در میدان وقاحت و قباحت میرانی و صحابه و
تابعین را طعن و تکفیر میکنی اگرچه محبت و مودت اهل بیت رسول
بر همه کس لازم است و درین باب کسی را با تو نزاعی نیست اما مودت
اصحاب کبار و خلفای عالیمقدار که جانشین سید مختار بودند
بر همه کس واجب ست و در خلافت ایشان اجماع امتست خصوصا

ابا بکر که حضرت حق جل و علا در آیه غار ابا بکر را صاحب
رسول خوانده آیا از آن فضیلتی حاصل است یا نه حسنیه
گفت بخدا که ابا بکر را از آیه غار هیچ فضیلتی و منزلتی حاصل
نیست بلکه از ظاهر آن آیه عدم ایمان بر رسول ثابت است بیان
فرمای ای ابرهیم که آن فضیلت کدام است ابرهیم گفت کلام معجز
بیان ناطق است بدین آیه شریفه که اِلّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ
تا بانجا که بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا فضیلت اول آنکه همراهی وی با رسول
خدا اگر کسی را بیشتر دوست داشتی آنکس را بردی تا انیس و جلیس
وی بودی فضیلت دویم آنکه خدای تعالی وی را صاحب رسول
خوانده فضیلت سیم آنکه خدا و رسول او را محزون نتوانستندی
دید و از برای دفع حزن و خوف و بیم گفتندی لَا تَحْزَنْ یعنی غمگین
مباش فضیلت چهارم آنکه اِنَّ اللهَ مَعَنَا بلفظ جمع گفت یعنی
خدا با ما است پس معنیش این بود که خدا با رسول و ابی بکر
بود ای حسنیه این کمال فضایل است که از هر یک از آیه ابی بکر را حاصلست
حسنیه بخندید و گفت ای ابرهیم جواب بشنو بدانکه این فضیلتها

که بینتها

که بدینها چشم عوام را می پوشید ولیکن انهائی را که دیده بصیرت
بود از این فضیلت از راه نروند و بدین مناقب کسی را افضل امت
نخوانند و بر معصومان خاندان مقدم ندانند بدانکه فضیلت
اول که بیان کردی رسول ابی بکر را برای ان با خود برد که او را از همه
کس بیشتر دوست میداشت والله که غلط گفتی و انهائی که این اعتقاد
دارند غلط کرده اند ای ابرهیم بدانکه جبرئیل بر رسول خدا امد
و رسول را گفت که امشب کفار بقصد قتل تو می ایند باید که امر
کنی که امشب هیچ کس از صحابه تو بیرون نیایند و امر الهی چنانست
که علی که برادر با جان برابر تواست بر جای خود بخوابانی که کسی که جان
خود را فدا میکند برای تو اوست و خود متوجه شوی بفلان غار
و شرایطی چند که امر شده بود بجای اوری چون شب نزدیک شد
رسول خدا اصحاب را طلبید و امر کرد که امشب هیچ کس از اصحاب
و احباب من بیرون نیایند که خدا تعالی مصلحت در اینست پس تا امر
رسول جمله متوجه خانهای خود شدند بعد از ان حضرت امیر را
فرمود یا علی امر الهی شرف نفاد یافته که تو بر جای من بخوابی تا من

از شر کفار محفوظ مانم و از این شهر بمدینه فرار نمایم و بفلان
غار بروم این سخن اصلا بحضرت امیر کران نیامد و از روی
محبت و اخلاص عرض کرد هزار جان من فدای حکم الهی و نفس رسوله
باد و با وجود صغر سن خائف و هراسان نشد رسول و برادر بغل
کرفت و روی وی را بوسید و کریه بسیار کرد پس فرمود یا علی ترا بخدا
سپردم و وی را بجای خود بخوابانید و برفت چون پاره راه برفت
دید که شخصی می اید حضرت توقف فرمود تا ان شخص بیامد دید
که ابی بکر است فرمود ای ابی بکر نه من حکم خدا را بشما رسانیدم و کفتم
که امشب از خانهای خود بیرون مروید چرا مخالفت حکم الهی کردی
کفت یا رسول الله از برای تو دلم هراسان بود نتوانستم در خانه خود
قرار کیرم پیغمبر متحیر ماند بواسطه انکه حکم الهی نبود که کسیرا بغار برد
در ساعت جبرئیل بفرمان رب جلیل نازل شد و کفت یا رسول الله
بخدای که اکر او را بکذاری کفار او را کرفته از عقب تو بیایند و ترا
بقتل رسانند پیغمبر ص بضرورة او را با خود برد و در غار داخل شد
ای ابن هیم ابی بکر مخالفت حکم خدا و رسول نمود و از خانه بیرون

بعد از آن بپانصد سال غرق شدند نام وی نوح بود کذب
اول ثابت شد اما انکه کفتی که نوح پشیمان شد از دعا کردن
از دو حال بیرون نیست اکر قوم نوح مسلمان بودند و نوح دعا
کرد تا ایشان غرق شدند پس این کفر عظیم است که شیخ المرسلین
دعا کند تا عالم را طوفان بکیرد و چندین هزار مسلمان هلاک شوند
واکر کافر بودند نشاید که نوح ندامت خود بر هلاک دشمنان خدای تعالی
وخدای تعالی در حق ادم و نوح میفرماید که اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَ
نُوحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِیمَ وَاٰلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِینَ حسینیه کفت ای ابرهیم
حقیقت مذهب با این نوع مزخرفات ثابت نمیشود و من این مهملات را
بسیار شنیده ام از غیر تو بدانکه بنی امیه و اتباع ایشان بلکه انها
که قبل از ایشان متصدی خلافت و امامت بودند بظلم و تعدی
با انکه ایشان را از هیچ ممرّ استحقاق ان نبود و اکثر اوقات از ایشان
ظلمها و فسقها بظهور می امد و در مسائل دینی جاهل و از احکام
فرقانی عاجز بودند و بعضی اوقات مست و بیهوش امامت کرده
نماز صبح را چهار رکعت میکذاردند و مثل این افعال که اکر قبایح

ایشانرا تعداد کنم موجب ملالت خلایق گردد وچون بعضی از
اهل بیت با جمعی از صحابه کبار که بصفت ایمان موصوف بودند
ایشانرا نصیحت وملامت میکردند واکثر خلایق ایشانرا سرزنش
مینمودند از برای دفع ملامت از برای خود واتباع این همه کفر
وزندقه بخدا ورسول نسبت میکردند وجمیع انبیا را که معصوم
ومطهر اند هر یك را بمعصیتی وذلتی وخطایی متهم میکردند وظاهر
قرآن عمل کرده بر صحت تاویل فاسد حدیث وضع میکردند وعقل را
بمیزان نقل نهاده جمیع آیات قرآن را برطبق احادیث موضوعه
تاویل میکردند وچون مردم مهارت دفع شبهه نداشتند وطلب
علم نمیکردند بر تقلید با مثل آن قناعت میکردند وقوت تمیز
نداشتند میان طبع وهوا ومیان عقل ورضای خدا وبعضی
ترغیب جاه بی مدار وحکومت پنج روزه این دنیا ثواب ابدی
وعقاب سرمدی را بنظر دنیا ورند بعد از رسول صلعم بصد سال
یا دویست سال مذاهب وضع کردند ومقلدان بنای دین وملت را
بر نشو ونما نهادند وبرطریق انصاف در طلب حق سعی ننمودند

حسنه گفت ای ابرهیم اگر حزن و خوف ابی بکر طاعت بود پس
حضرت رسالت پناه ص او را منع کرده باشد از طاعت نعوذ
بالله من هذه الاعتقاد و اگر حزن او معصیت بود و خوف
و بیم او از سستی اعتقاد و عدم ایمان او بخدا و رسول بود پس
او را با معصیت از این همراهی چه فضیلت حاصل شده باشد
و لاتحزن او را چه نتیجه دهد و بدانکه پیغمبر ص طالب طاعتست
نه معصیت و مانع و ناهی معصیت است نه طاعت ای ابرهیم حزن
ابی بکر دالست بر قلت صبر او و عدم رضای او بقضاء و قدر
خدا تعالی و عدم رضای او بصحبت رسول ص و ثابت است که او را
اعتماد بقول رسول ص اصلا نبود چرا که در محل رفتن غار رسول ص
او را اعلام کرد که من بحکم الهی متوجه این غار شده ام تا محروس
و محفوظ خواهم بود از شر اعادی و از کفار الهی و ضرری بما نخواهد
رسید پس بقول شما که میگوئید که پیغمبر ابی بکر را انیس و جلیس
بود و پیغمبر او را از غایت محبت با خود بغار برد پس چون بود
که ابی بکر ندانست که پیغمبر ص بواسطهٔ استخلاص بحکم الهی بغار رفت

که آن همه جزع می نمود و نزدیک بود که پیغمبر را رسوا کند
بلکه غرض از جزع نمودن و فریاد کردن آن بود که پیغمبر را رسوا
کند و کفار مطلع کردند که رسول آنجاست اما امر الهی نبود و
خدا تعالی حافظ و ناصر رسول بود ای ابرهیم اگر ابابکر در ایمان
با پیغمبر درست بودی خدا تعالی نگذاشتی که مار بر پای وی
زند و او را از شر مار نگاه داشتی چنانکه پیغمبر را از شر کفار
نگاه داشت با آنکه جمع کثیری آمدند و مکرر بر کود غار کردیدند
و علامات پای مبارک آنحضرت را بر در غار رسانیدند با وجود
این خدا تعالی و را از شر آن ملعون نگاه داشت ای ابرهیم فضیلت
دیگر را گفتی که رسول با ابی بکر گفت که ان الله معنا یعنی خدا
با ماست یعنی حافظ و ناصر ماست غرض رسول آن بود که حافظ
و ناصر من است و بر تقدیری که شامل حال ابابکر نیز بوده باشد
او را چه فضیلت حاصل است چرا که در قران فرموده که ما یکون
من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم تا آنجا که و لا اکثر الا هو معهم
بدان ای ابرهیم که خدا تعالی میفرماید که نباشد از راز گوینده

سه کس مگر انکه خدایتعالی چهارم ایشانست ونیست کو بنده
پنج کس مگر انکه خدا ششم ایشانست ونه کمتر ازاین ونه بیشتر
که خدایتعالی با ایشان است واین ایه شامل حال جمیع کفار
ویهود وترسا ومؤمن ومنافق وغیر ایشان هست پس ابابکر را
ازین چه حاصل ای ابرهیم بدانکه مسجد رسول اشرفست هزار
مرتبه از غار وجمع می شدند دراو مؤمن ومنافق وکفار و
هم چنین در سقیفه بنی ساعده جمع می شدند با شیطان لعینه
ای برهیم مثلا شخصی را حیوانی باشد مثل اسب وشتر وحمار و
ازخوف دزدان وحرامیان پناه بخانه یا وادی برد وکوید خدا با ما ست
وما را در این وادی نگاه خواهد داشت یعنی مراد حیوانی که با من است
ایا ان حیوان را ازان چه فضیلت حاصل است چون حسینه سخن
بدینجا رسانید هرون بسیار بخندید با انکه تعصب وبسیار بود
با اهل بیت در مقام عداوة ونفاق بود اما خدایتعالی او را بر حسینه
چنان مهربان کرده بود که اگر طعن مردم نقص منصب وتکبر وتجبر
مانع نبود بر خواستی وبر کرد حسینه کردیدی ودست وپای

حسنه را بو سیدی دیکو مرتبه حسینه کفت ای ابرهیم متوجه
من باش که هنوز مطاعن ابابکر در این غار بیشما راست واز همه
رسواتر و بی بهره تر از ایمان بودن ابی بکر این آیه است فَأَنْزَلَ اللهُ
سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ تا اخر این آیه کریمه راجع است بحضرت رسالت
پناه که ضمیر واحد مذکر مجرور است واین دالست برانکه انزال
سکینه بر ابابکر نشد واو ازین الهام بی بهره است واکر براو انزال
سکینه شده بودی فَأَنْزَلَ اللهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِمَا بایستی و بجای ضمیر
واحد مذکر مجرور ضمیر تثنیه مذکر مجرور متصل بایستی و الله
که معنی دالست بر کفر و عدم ایمان ابابکر جهة انکه الله تعالی در دو
موضع اخبار فرموده در قران که بر حضرت رسالت پناه ص
انزال سکینه نموده اول در این آیه که کذشت در غار و دیکر در غزای
حنین چون لشکر اسلام شکسته شدند ابابکر و عثمان و بسیاری
از صحابه کریختند و رسول را در میان کفار کذاشتند الا حضرت
امیر المومنین و هفتاد سر کس از اصحاب و مومنانی که فرار ننمودند
و در ملازمت امیر المومنین پای همت و مردانکی در میدان قتال

وجرال

وجدال محکم کرده بودند واز سر جان گذشته غزاوت بتقدیم
رسانیدند حضرت الله تعالی در حق ایشان فرموده که لَقَدْ
نَصَرَكُمُ اللهُ تا آخر وهم چنین در جائی دیگر میفرماید فَاَنْزَلَ اللهُ
سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَاَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا
خروج ابابکر از سکینه خروج ویست از ایمان وشما از اینمعنی غافل
شده اید ای ابرهیم چون در روز حنین وغیر آن با رسول مؤمنان
همراه بودند وانزال سکینه بر رسول ومؤمنان شد ودر غار چون
غیر از ابابکر دیگری از مؤمنان همراه نبود فرمود که فَاَنْزَلَ اللهُ
سکینته علیه وابوبکر را ذکر نفرمود مطلقا واگر فی الحقیقه ابابکر را
ایمان بودی بخدا ورسول بایستی که بجای ضمیر مفرد تثنیه بودی وعلیهما
گفتی ای ابرهیم چون حزن وتزلزل وی در غار خطا ومعصیت
بودی وعدم سکینه مقوی آن پس اورا هیچ نصیبی نباشد بلکه عدم
ایمان وی ثابتست ای ابرهیم این نوع فضیلتی که از او کفر ثابت
میشود ودیگر فضایلی که نقل میکنند مثل اینهاست این مزخرفات را
در رشته کشیده بلباس فضایل در نظر عوام جلوه می دهد و

احادیث موضوعه را در زبان خلایق انداخته اند و فضیلت جمعی
فساق و فجار بلکه اشد کفار را بر معصومان خاندان ثابت میکنند
و علی که جان خود فدای رسول کرده بجای انحضرت خوابیده تا کفار
وی را بجای رسول بقتل رسانند و حضرت پروردگار مباهات
کرده باشد بجمیع ملائکه اسمان و زمین که ای ملائکه من هر دو نفر
از شما را برادری دادم هیچ یك از شما هست که جان خود فدای برادر
دیگر کند هیچ یك از ملائکه جواب نگفتند امر الهی شد که بروید و ببینید
که علی بن ابی طالب چگونه جان فدای برادر خود کرده ملائکه گروه
گروه بامر رب العزة فرود می امدند و زیارت انحضرت میکردند و
صلوات بروی میفرستادند و بروی دعا میکردند امر الهی شد که جبرئیل
و میکائیل یکی بالای سر و یکی پایین پای انحضرت ساکن شوند و
حفظ آن حضرت نمایند از اعادی ای ابرهیم از عبد الله عباس مرویست
که گفته هم چنانکه اسمعیل تسلیم ذبح خلیل شد با وجود مرتبه
نبوت و خلت و اسمعیل میدانست که جریمه ازوی واقع نشده که
مستحق قتل گردد علی تسلیم مرگ کان شد و ایشان هم کافران بودند

وهمیشه در مقام قتل محمد ص و علی ع بودند و عداوت علی با ایشان
بیشتر بود و فرصت نمی یافتند تا آن شب که جمله کفار قریش
اجتماع نموده و قصد رسول ص کردند و حضرت امیر ع جان فشانی
نموده و بجان خود جان رسول را حمایت کرد و این آیه در آن
شب در حق علی بن ابی طالب ع نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي
نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ در جمیع کتب شما مسطور است و در تفاسیر
شما مکتوب چرا اظهار این نمیکنید و این فضایل را عیان و بیان
نمیرسانید و چون در شب غار امیر المؤمنین ع بر جای پیغمبر ص خوابید
و جان فدای او کرد و بجان خود حمایت او کرد و در فراش او خلیفه
و قائم مقام او بود و بعد از رفتن رسول ص بجانب مدینه و خلیفه
و قائم مقام و بر سر اهل و عیال او بود و جمیع کثیر را از اهل حرم و اسباب
ایشان و شتر و گوسفند از مکه بیرون آورد و بمدینه رسانید و گروه
گروه بقصد قتل و غارت بر سر راه ایشان می آمدند هیچ کس را یارای
آن نبودی که رشته تابی از آن ببرند همه را بصحت و سلامت بمدینه
رسول ص رسانید اگر کسی را مهاجر گویند باین معنی روا بود پس

چون علیؑ که در فراش رسول خدا قائم مقام او بود و بر سر
اهل و عیال و رسانیدن ایشان بمدینه و رسانیدن سورهٔ
برآءة بکفار بحکم الهی قائم مقام بنا شد ای ابرهیم بدانکه ابو بکر
با رسولؐ در غار با انحضرت بمدینه توجه نمود صحیح نیست که گویند
مهاجر اوست جهت انکه الله تعالی فرموده که و من یخرج من بیته
مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله
بدانکه هجرت رسولؐ بحضرت الله تعالی بوده و هجرت مومنان
بحضرت رسولؐ بوده در هجرت او با الله تعالی از برای انکه ابو بکر
نوکر و ملازم و متعبد او بود و رسول الله واسطه بود در میانه
او و الله تعالی و رسول بود با الله تعالی بی واسطه و چون ابو بکر
متعبد بود بر رسول پس جایز نیست که شریک رسول بوده باشد
در هجرت و هجرت بر رسول محقق نمیشود الا بعد از هجرت رسولؐ
و اگر کسی قبل از او هجرت نموده باشد با او صادق بود که گویند
که او مهاجر است پس چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هرون وزیر
خود را طلب نموده گفت ای یحیی اگر چه حسنیه هیچ تقصیر نکرد در

دلیل بر امامت ابن عم رسول ص علی بن ابی طالب ع اما بر طریق ما
بودی او را بنکاح خود در آوردمی یحیی گفت زندگانی خلیفه
دراز باد بهر طریق که باشد در حق وی انعام باید کرد و بعد از آن
هارون بانگ بر ابرهیم زد که حقیقت مسئله قضا و قدر و مضمون
ابن غار بر من ظاهر شده چگویی در حق کلام الله و حدوث و
قدم آن میخواهم که حقیقت این مسئله بر من روشن شود ابرهیم را
از شرمندگی یارای حرف زدن نبود یحیی گفت ای ابرهیم چرا
نمیگوئی که کلام الله قدیم است یا محدث ابراهیم گفت اعتقاد ما
چنان است که کلام خدا قدیم است چراکه کلام غیر حروف و
اصواتست و کلام صفت خداست و قایم است بذات خدا و ذات
و صفات خدای تعالی قبل از مخلوقات خلقت کرده چون ابرهیم
سخن بدینجا رسانید هرون روی از او بگردانید و او را خوش
نیامد گفت ای حسنیه چگوئی در این باب حسنیه گفت ای ابرهیم
ترسایان سه قدیم ثابت کرده اند خدا برا و خدا تعالی سرزنش
و تکفیر کرد ایشان را و فرمود که لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث

ثلاثة واز این سه قدیم یکی اقنوم الاب ویکی اقنوم الابن
ویکی اقنوم روح القدس واز اول خدا رخواستند واز دوم عیسی را
واز سیم جبرئیل ع را وگفتند که اگر سه قدیم نباشند نقصان
خدا بود وشما که اشاعره اید نه قدیم ثابت کردید و نه ذات
وقدرت وارادت وادراک وکلام وسمع وبصر واین جمله را قدیم
دانید وسه مرتبه کفر شما ثابتست بحکم صریح قرانی وشش مرتبه
از مدارج کفر قدم بالاتر نهاده اید واز ترسایان ای ابرهیم حاشا
که کلام خدای قدیم بود چرا که نزد اهل بیت ع وجمیع عقلا این
حروف منظوم است که مکتوبست در مصاحف واعتقاد ما چنانست
که خدای تعالی قادرست که ایجاد حروف واصوات منظوم کند در جسمی
از اجسام وذات خدا را باین اعتبار متکلم گویند وکلام چون
مرکب از حروف بود هر اینه مرتب بود بعضی مقدم وبعضی موخر
وهر چه در او تقدیم وتاخیر بود هر اینه حادث بود ودیگر انکه
اوامر ونواهی واخبار خدای تعالی حادث است از برای انکه محالست
معدوم را بچیزی امر کردن واز چیزی نهی کردن ودیگر قران معجزه

محمد حامد

محمد است و محمد محدث است چگونه تواند بود که معجز وی قدیم بود
واگر قدیم مابین الدفتین است این همه غلط است بواسطه اینکه مابین
الدفتین کتابیست و بدیهی است که کتابت محدث است واگر گویند
که حروف و اصوات است اینهم محالست که حروف و صوت قدیم باشد
زیرا که بعضی مقدم و بعضی مؤخر و بعضی سابق و بعضی لاحق
و هر یکی بزمان متناهی محصور و هرچه چنین باشد قدیم نباشد
واگر گویند که قدیم آن معانی است که از مکتوب و حروف و اصوات
مستفاد می شود یا امر است یا نهی یا قصص یا اخبار یا وعد یا وعید
یا ناسخ یا منسوخ و چنانکه گفتم محالست معدوم را بچیزی
وعده کردن یا وعید نمودن یا از چیزی بچیزی نسخ فرمودن و نیز
خدایتعالی میفرماید که فَلْیَأتُوا بِحَدِیثٍ مِثْلِهِ و مراد از حدیث قرآنست
و حدیث در مقابل قدیم است و هرچه حدیث باشد قدیم نتواند بود
و هم چنین خدایتعالی میفرماید مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ
مراد از ذکر قرآن است بدلیل اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
و محدث در مقابل قدیم است و اگر قرآن قدیم باشد انبیا و اولیا آدم

وصلحا و فساق و فجار و جمیع مخلوقات و کفار و غیره که ذکر
ایشان در قران شده است جمله قد بهند حسینه اقامت و بلی میمود
وابرهیم سر در زیر افکنده حسینه کفت ای ابرهیم انکه کفتی
بیش از مخلوقات امر و ناهی بود پس چرا میکفت یا ایها الذین
امنوا یا ایها الناس اتقوا یا ایها النبی اتق الله و یا ایها الذین
امنوا لا تدخلوا بیوت النبی ای ابرهیم اکر شخصی در خانه تنها
نشیند و کوید ای سالم بیا و ای غانم برو و ای قابل برخیز و ای
مقبول بنشین شخصی از وی پرسد کرا میخواهی و با که سخن میکویی
کوید که من در خاطر دارم که سی سالی دیکر غلامی چند بخرم و ایشانرا
سالم و غانم و قابل و مقبول نام کنم الحال ایشانرا میطلبم و با ایشان
سخن میکویم هر کس عاقل باشد چنین کسیرا با معدوم خطاب نماید
و مکالمه کند به سفاهت نسبت خواهد داد و بجنون خواهد کفت
ای ابرهیم چکونه جایز باشد که افعال سفها و مجانین راکسی بخدا نسبت
کند بواسطه مدتعائی چند که شما را باشد چون حسینه سخن را بدینجا
رسانید هرون بفرمود تا طبقی زر سرخ بیاوردند و بر سر حسینه

نثار کردند وجمیع ارکان دولت واعیان حضرت که دران
مجلس حاضر بودند تحسین حسنیه نمودند اکثری از سلاطین زمان
که از اطراف عالم در دار الخلافهٔ بغداد جمع امده بودند ومتوجه
مناظره حسنیه وابرهیم بودند واکثر را داغ محبت اهل بیت بر جبین
بود وحقیقت مذهب اهل بیت برایشان ثابت شده غالب از خوف
خلفاء بنی عباس اظهار اعتقاد وطریقت خود نمیتوانستند کرد
جمله حسنیه را دعا میکردند وجمیع خلایق از فصاحت وبلاغت و
شیرینی او وتقریر متحیر بودند واکثر علماء اشاعره از شرمندهٔ کی
سرها در زیر افکنده بودند یحیی ابن خالد وابرهیم عونی بر بالاء
کرسی زرین نشسته خجل ومنفعل بودند که حسنیه متکلم شده
گفت ای ابرهیم توامروز اعلم وافضل علماء این عصری ومن کنیز
درم خریده ام که مرا از میان کفار گرفته باسیری آوردند واین خواجه
من که در این مجلس شریف حاضر است مرا بچند درهم ناصره خریده
شعار فرخنده اثار اهل اسلام تعلیم من نموده بشرف ایمان مشرف
شدم ومعرفت واجب الوجود حاصل کردم دیدهٔ بصیرت را گشوده

پیغمبر خود و امام خود را شناختم مرا مسئله چند در خاطر است
که بر سبیل تحقیق و ایقان نه برسم ستیزه و امتحان از تو سؤال
میکنم باید که این مشکلات مرا از نفس من زایل کنی تا واجب شود
که مدح تو گویم بر انچه مقدور باشد و بعد الیوم در ملازمت
تو عمر بگذرانم بدان ای ابرهیم که چون فرزند از مادر متولد شود
نه جهود است و نه ترسا و نه مسلمان و نه مشرك و نه شیعه و نه سنی
پدران و مادران و معلمان انها را مسلمان یا کافر یا جهود یا نصاری
یا غیر اینها کنند از مذاهب مختلفه و بدان ای ابرهیم که اگر کسی اورا
اعتقاد باطل باشد یکی از این دو حال بیش نیست یا انکه داند
اعتقاد خود را حق تصور کند و دایم بدان محکم باشد و بدان میرود
یا انکه داند که اعتقاد او باطلست تلبیس کند و حق را بپوشاند و
مردم را بدان فریفته کند و این هر دو صفت در دوزخ باشند
امروز انچه از تو سؤال میکنم بی مداهنه بگوی و بدانکه من بتوفیق
الله تعالی در دین پیغمبر و امام خود بیقینم انچنانکه گفتم و صراط
وحوض کوثر را بتحقیق دانسته ام و اهل بهشت و دوزخ را و اهل کفر را

که راه باطل دارند واهل حق شناخته ام فاما بواسطهٔ اختلاف
چند که درمیانه واقع است متردّدم که عقل راه بجائی برد
ونقل راه بجائی برد وبتحقیق ان امتر صدم که هشتاد مسئله
تراجوابی کفتم وعاجز نشدم توقع ان دارم که این چند شبهه که مرا
در خواطر است چنان کنی که مراد نفس من حاصل کردد ای ابرهیم بعد
از معرفت خدا ورسول ومعرفت امام بنای مسلمانی بر صوم است
وصلوة وخمس وزکاة وحج وجهاد وامر معروف ونهی منکر وصوم
وصلوة حاصل است وفی الجمله بتقدیم میرسانم وامید میدارم
بتوفیق خلیفه زمان که مرا استطاعت ومکنت نیز حاصل شود
که خمس وزکوة مال خود را بارباب استحقاق رسانم وبعد ازان بتوفیق
الله تعالی طریق تحقیق کعبهٔ معظمه را طی کرده شرایط مناسک حج
بجا آورم وجهاد که رکنی از عباد دست الحال من واجب شده که اکر
کسی قصد دین من کند با او جهاد کنم وبدان که جهاد با تیغ وسنان
بر من واجب نیست فاما به تیغ زبان جایز است ای ابرهیم این همه مشقتها
که متحمل ان شده ایم مثل رفتن مکهٔ معظمه وقطع وطی مسافت ان و

دادن زکوة بفقرا ومساکین و روزه داشتن و روزهای گرم
و وضو ساختن در سرماهای سخت این همه تکلیفات که بر خود
واجب ولازم کرده ایم و زحمتها بر خود نهاده ایم حال ان باشد
که ما حقیقت امامت و خلیفگی و حقیقت ایمان را نشناسیم
و طریق فرمان بردار را ندانیم و عالم نباشیم که راست کو و
دروغ کو کیست و خانهٔ خدا را ندانیم که بحقیقت وجود پیغمبر است
و وحی که بدو نازل شده باور نکنیم و بر عصمت و طهارت و راست
کویی و ایمان نیاوریم پس چرا اینهمه زحمت بیفایده کشیم وچه لذة
در این عملها وچه فایده در این مشقتها تصور کنیم و حال انکه
انهایی که بعد از پیغمبر ع این همه خلافت کردند و تخلف ورزیدند
و چندین خونهای ناحق ریختند و غصب اموالها نمودند و با
اهل بیت پیغمبر خود ان جفاها کردند که بر جمیع خلایق ظاهر است
و مخالفت خدا و رسول نموده کافر شدند جمله شهادت گفته نماز
و روزه و حج و جهاد بجای می آوردند و اظهار اسلام می نمودند
والحال ایشان را امام و پیشوا و خلیفه خدا و رسول میکویند من

این مخالفان را

این مختلفانزاندانم واین معتقدات را از نزدیك ودور می
شنوم نشناسم بدانکه اول خدای بر دانایان کیرد چراکه خلق را
نیاموزانیدند وامروز تو از علمای اهل زمان وپیشوای
مردمانی بزعم علماء سنت وجماعت با من بکوی که آنانکه
از برای مال وجاه ومنصب واعتبار دنیا یا از تعصب وعناد
وبغض وعداوت طریق حق را پوشانیدند مخالفت خدا و
رسول نمودند در لعنت باشند ولعنت بر ایشان کردن واجب است
یا نه ابرهیم سر در زیر افکنده جمیع خلایق در هرون مینکریستند
واو نیز متغیر شده سر در زیر می افکند ودر برابر ابرهیم غضبناك
می بود حسینه کفت ای ابرهیم بکوی که هیچکس از آدمیان بکنه
تحقیق احدیت رسد یا نه واکر رسد از راه هدایت وعطای
خدایتعالی رسد یا از راه کسب وتقلید یا از هر دو جانب ابرهیم
از ترس جواب نمیکفت حسینه کفت ای ابرهیم با من بکوی که اکر
مرا مشکلی در دین باشد کجا روم واز که تحقیق نمایم امروز در
مجلس بهشت آیین خلیفه زمان اکثر علماء عراق ومصر وشام و مکه

ویثرب حاضرند وهیچ کس جواب من نمیگوید پس ابو یوسف که
برطریقهٔ حنیفه کوفی بود و قاضی بغداد سر براورد وگفت
ای حسنیه سئوال تو نه بر سبیل تحقیق است بلکه از روی طعن
و تشنیع و تعرض است از هرچه میخواهی سئوال کن حسنیه گفت
بسیاری از احادیث شنیده ام و تفاسیر مطالعه نموده ام که
نقل از امیر المؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع و سلمان و اباذر
و مقداد و عمار یاسر بوده در این ولا بعضی از مردمان برخلاف
او میگویند و شما نیز مخالف ایشانید و انها را باطل میدانید و
هرکه بران عمل نماید تکفیر وی میکنید و اکثر نقلهای شما از معاویه
و عمرو عاص و انس مالک و عایشه و مثل ایشانست و بدرستی که
حق هست و باطل هست و راست هست و دروغ هست و خواص
هست و عام هست و محکم هست و متشابه هست و حفظ هست و وهم
هست و ازین دو گروه که مخالفت ایشان بر جمیع خلایق ثابتست با من
بگویید که از این دو گروه کدام یک دروغ گفتند و به پیغمبر ص افترا کردند
و احادیث موضوعه بر زبان خلایق انداختند و قران را موافق

حدیث موضوعه ساخته تاویل نمودند وحال آنکه صاحب
شریعت میفرماید که حدیث از من بشما می رسد از چهار کس
که پنجم ایشانرا نیست گفتند که آنان چه کسانند فرمود اول
مردیست منافق که اظهار میکند ایمانرا وتن بمسلمانی داده و
از خدا نمی ترسد وهیچ باک ندارد از دروغ گفتن بر خدا ورسول
واگر مسلمانان بدانند که او منافق است وعمدا دروغ میگوید
بر پیغمبر خدا از او قبول نمیکنند وسخن او را باور ندارند ولیکن
میگویند که او را صحبت رسول خدا بوده وان حضرت را دیده و
از آن حضرت شنیده پس آنحدیث را از او قبول کنند واعتبار
نمایند وحال او را ندانند وبر نفاق او مطلع نشوند چنانکه حضرت
پروردگار میفرماید وصفت میکند منافقانرا که واذا رأیتهم
تعجبك اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم یعنی یا محمد چون ببینی
ایشان را یعنی منافقان را وعجب آید ترا از غلیظی جسمهای ایشان
واگر سخنی گویند گوش کنی سخنهای ایشان را چون رسول خدا
ایشانرا دیگران چون شناخت ایشان را دیگران چون شناسند

ای ابرهیم چون ایشانرا نشناختند وقبول کردند وقول ایشانرا
وبرسر مسلمانان حاکم کردانیدند ودنیارا با ایشان کذاشتند
وبدرستیکه مردمان ما تابع پادشاهان دنیاآند مکر کسی که
خدا تعالی اورا نکاه دارد پس این بود یکی ازان جهان کذشت
ودویم ازانهائی که حدیث بمردمان می رسانند مردی باشد که حدیث
واخباراز رسول خدا شنیده و یاد کرفته پس دران غلط کرده باشد
چرا که سهو وغلط ونسیان از غیر معصوم متصور است پس انشخص
عمدا دروغ بر پیغمبر نکفته آن حدیث غلط در دست اوست و
میکوید وبدان عمل میکند وانرا روایت میکند که من چنین شنیده ام
از رسول خدا پس اکر مسلمانان میدانستند که غلط است ازوی قبول
نمیکردند واکر او نیز میدانست که غلط است انرا روایت نمیکرد ای
ابرهیم سیم ازانها که حدیث روایت کند مردی باشد که سخن
از رسول صلعم شنیده باشد که از چیزی نهی کرده و بعد ازان امر کرده
باشد واو حاضر نبوده پس نهی را شنیده و یاد کرفته وامر را نشنیده
پس ان شخص اکر بدانستی که ان حدیث منسوخ است روایت نکردی

واكر مسلمانان نيز بدانستندي كه ان حديث منسوخ است از روي
قبول نكردندي اي ابرهيم بدانكه چهار مر انها كه حديث روايت
كنند مردي باشد كه دروغ نكويد بر رسول از ترس خدا تعالى
و تعظيم رسول او و هيچ سهو و غلط نكرده باشد و انچه شنيده باشد
كه خدا و رسول فرموده اند بي زياده و نقصان و همچنين روايت
كرده باشد و عالم بر ناسخ و منسوخ بباشد پس بناسخ عمل كرده باشد
و منسوخ را انداخته باشد بدرستيكه در قران ناسخ و منسوخ و
خاص و عام و محكم و متشابه هست و حضرت پروردكار ميفرمايد
كه اٰتٰيكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهٰيكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا پس برانكس كه مشتبه
بود كه امر خدا و رسول چيست با چكند پس بكو اي ابرهيم كه بنا بر
اقوال كدام طايفه بايد نهاد و بسخن كدام طايفه عمل بايد كرد اينها يي
كه خدا كواهي داده است بپاكي ايشان كه اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا با وجود طهارة و عصمت از
اول عمر تا اخر عمر همدم و محرم رسول خدا و صاحب راز خير
البشر بودند يا بر روايت ايشان عمل كردن اولى است يا غير ايشان

ای ابرهیم بدانکه همه اصحاب رسول را یارای سئوال کردن
از رسول نبود و تحقیق و تفتیش و تفحص و تجسس هر چیزی
نمیتوانستند کرد از برای انکه اکثر صحابه را هیچ قدرت سئوال
نبود چرا که خدا تعالی ایشانرا منع کرده بود از سئوال کردن
چنانکه در قران فرموده یا اَیُّهَا الَّذِینَ امَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ
اَشْیاءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ یعنی ای انهائی که ایمان اورده اید سئوال
مکنید از ان حضرت از چیزها که اگر سئوال میکنید از ان چیزها
ظاهر شود که شما را بد باشد چون این ایه نازل شد ترک سئوال
کردند و همیشه اصحاب در این ارزو بودند که اعرابی بیاید و سئوالی
کند بشنوند ای ابرهیم مولای من امام جعفر ابن محمد صادق ع
روایت کرد و من از وی شنیدم که او از جد خود علی بن الحسین ع
و او از پدر بزرگوار خود ابا عبد الله الحسین ع و او از پدر بزرگوار
خود حضرت امیر المومنین ع و امام المتقین و سید الاوصیاء و
المرضیین و وصی رسول رب العالمین علی بن ابی طالب صلوات الله
وسلامه علیه وعلیهم اجمعین که فرمود بسلمان فارسی رضی الله

عنه که ای سلمان من هر شب یکبار بخدمت حضرت رسول
رفتمی و با وی راز گفتمی و خلوت داشتمی و جواب گفتی مرا از هر چه
پرسیدمی و همه اصحاب پیغمبر میدانند و که غیر من هیچکس چنین
نکردی و پیغمبر مرا محرم راز خود دانستی و هیچ کس در خلوت
به غیر از من پیش او نرفتی و پیش تر این خلوة در خانه من بودی
و هر گاه که من بنزد پیغمبر رفتمی در بعضی از منازل وی خلوت
کردی و زنان خود را بر خیزانیدی و تنها من با او راز گفتمی
و هر گاه که او بیامدی بخانه من فاطمه و فرزندان من بر نخیزانیدی
و چندان سؤال کردمی که هیچکس را طاقت جواب آن نبود مگر
آنحضرت او از روی شفقت و مهربانی جواب من بگفتی و
جبرئیل در برابر من با وی سخن گفتی و سخن راز از من پنهان
نگفتی و من جمله را می شنیدم و هیچ کس دیگر را این مرتبه میسر
نبود از بزرگان صحابه و هر گاه سؤالات من تمام شدی خود ابتدا
فرمودی پس هیچ آیتی از قرآن فرود نیامده بودی و هیچ چیز
معلوم نکردی از حلال و حرام و امر و نهی و طاعت و معصیت

که نه انرا تعلیم من کردی و بر من خوندی و املا کردمی و من
بخط خود نوشتمی و مرا بشاویل ان خبردار کردی و ظاهر و باطن
انرا بر من عیان ساختی و هرچه انحضرت فرمود یاد کرفتمی و هیچ
ازان رموز فراموش نکرده ام چون حسنیه سخن بدینجا رسانید
هارون و اهل مجلس بسیار بکریستند و همه تصدیق حسنیه و کلام
وی کردند و ابرهیم خالد بعلت قولنج کرفتار شده بود حسنیه
کفت ای ابرهیم چون کیفیت احوال و اقوال راویان و اصحاب تفسیر
و حدیث را شنیدی این زمان معتقدان دو کروه را نیز با تو بیان
کنم بفرمانی که اعتقاد کدام طایفه موافق حق است و کدام موافق
باطل بدانکه اعتقاد اهل بیت و انهائی که بر طریق ایشانند ان است
که خدا را حکیم عادل و پاک و منزه میدانند و صفات قدیم باوی
نسبت میکنند و همه عزتها بدو حواله میکنند و او را عالم و قادر
بر همه چیز میدانند و اعتقاد دارند که خداوند عالم خالق اسمانها
و زمینها و ما فیهاست و افریدن بندکان از خاک و بیرون اوردن
ایشان از نطفه و حیات و روح و اعضا و جوارح و ماکول و مشروب

مطبوس

وملبوس ومنکوح که سبب قوام حیات ومعاش و...
واسباب عبادت وعبودیت ودیگر نعمتهای دینیه چون...
عقل وقوت ومعرفت وبعثت رسل وعصمت انبیا واولیا
واوصیا وارسال کتب واعلام بمعالم شریعت وبیان احکام
از حلال وحرام وطاعت وعبادت وتوفیق والطاف وبهشت
ودوزخ وثواب نعم باقی وحسنات ابدی درین جمله اتفاق است
که فعل الله تعالی است ومیگویند که خدای تعالی فاعل قبایح نیست
وهر فعلی که ازو صادر می شود مشتمل بر غرض وحکمتی است
وظالم وعبث کار نیست وتکلیف ما لا یطاق نکند وبندهٔ خود را تکلیف
کند باختیار نه باجبار وثواب دهد ایشان را بر نیکوکاری و
عقاب نماید ایشان را بر بدکرداری دیگر آنکه امر ونهی او حادث است
از برای آنکه امر بمعدوم محالست واو قادر است بر آنچه بندگان
بدو قادر نیستند وگویند که خدای تعالی هرگز بکفر وفسق بندگان
رضا ندهد وکفر وظلم وبدی بندگان بتقدیر او نیست ویک ذره
ظلم نکند واگر کسی بندگی کند زیاده از آن مزد دهد وگویند که هیچ

چشم او را در دنیا نبیند و دیدن وی را محال دانند بچشم سر و گویند
که انبیا معصوم شد از جمیع صغایر و کبایر و سهو و نسیان
بر ایشان روا نیست و گویند که جمیع انبیاء و اوصیا را خدا تعالی
تعیین نموده و هرگز هیچ پیغمبری بی حکم خدا وصی تعیین ننموده
هرگز هیچ امتی برای پیغمبر خود وصی تعیین ننموده و هرگز هیچ
پیغمبر بی وصیت از دنیا نرفته و گویند که اوصیاء جمیع انبیاء
معصوم و مطهر بوده اند و گویند که پیغمبر ما افضل انبیاء بوده
و وصی او سید اوصیاء خدای او را تعیین نموده و آیات قرانی
شاهد حال است و پیغمبر باجماع امت در غدیر خم امت را بوصایت
و خلافت و امامت او وصیت فرموده بحکم الهی و گویند که
خلفای رسول خدا دوازده اند و جمله معصوم و مطهرند بحکم نص
قران و صاحب جمیع علوم از موافق و مخالف هیچ کس انکار عصمت
و طهارة و علم و سخا و شجاعت و زهادت و کرامت و قرابت ایشان
نتواند کرد و مشاهده ایشان قبله حاجات و جمیع عالمیانست و مطیع
ایشان بحکم خدا و رسول ناجی و رستکار و منکر و مخالف ایشان

ملعون دهر و خاسر و اخس کفار است و گویند که عالم از لطف
و رحمت پروردگار خالی نباشد و گویند که امام معصوم و منصوص
باشد و در این باب از دلایل عقلی و نقلی کتابها ساخته‌اند و
گویند که هر اجماع که مخالف نص بود باطل و بی اعتبار است و
با جماع فساق و فجار اعتبار نکنند و هرگز بی طهارت نباشند و
بی نیت وضوء غسل نکنند پس حسنیه روی با بو یوسف که از
شاگردان ابوحنیفه کوفی بوده کرد و گفت که تا آب نبینند وضو
نکنند و بهر دو دست روی نشویند و گویند که پیغمبر فرموده که
اَلْیَمِینُ لِلْوَجْهِ وَالْیَسَارُ لِلْفَرْجِ و مسح گوش و گردن نکنند و آنرا
بدعت دانند و بخلاف حکم الهی پای نشویند و نماز را بی نیت
درست ندانند و بِسْمِ الله را از فاتحه نبینند و معنی فاتحه را
بفارسی تجویز نکنند و بجای سوره دو درخت سبز نگویند و سجود
و رکوع و قیام و قعود بطریقی که رسول و اهل بیت و صحابه کبار
فرموده‌اند بجای آورند و بجای سلام بر انبیاء و ملائکه با درها
نکنند چون حسنیه سخن بدانجا رسانید هرون و جمیع خلق بیکبار

بخندیدند و بابو یوسف تمسخر نمودند حسینه گفت ای ابرهیم گوشت
خر گوشت مستحاضه را حلال ندانند و پوست سگ و هیچ
نجس العین را بدباغت پاک ندانند و شراب جوشیده را حرام
دانند و شطرنج و جمیع شقوق قمار را حرام دانند بحکم نص
الهی و حدیث حضرت رسالت پناهی و لواطه را حرام دانند
و قتل فاعل و مفعول را واجب شمرند و جمیع سازها و طنبور
و غیره را حرام شمرند و در نماز اقتدا بفاسق نکنند و فاسق را
لایق امامت ندانند و اقتدا بمرد عادل کنند و متعه و حج تمتع
را بسخن یک فاسق و منع او ضایع و معطل نگذارند و روی
بشافعی کرد که دختر خود را که از زنا حاصل شده باشد عقد و نکاح
جایز ندارند و نگویند که فرزند چهار سال در شکم مادر بماند چون
حسینه سخن بدینجا رسانید شافعی را مجال نفس زدن نمانده بود
و دیگر گفت که فقهای ایشان فتوا نکنند که حد ساقط می شود از کسی
که عقد کند مادر خود را یا خاهر اگرچه دانسته باشد و نگویند که
حد ساقط می شود از کسی که ذکر در لفافه بپیچد و در راه کعبه با مادر

خود دخول کند و نکویند که حد نیست بر لواطه کنند و بقیاس
عمل ننمایند و کویند اول کسی که بقیاس عمل نمود ابلیس بود که
کفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ دویم کسی
که عمل کرد بقیاس ابو حنیفه بود و توابع ابو یوسف و نکویند
که نجات ما در امان مادر مشیت است و جزم کنند که فرقه
ناجیه ماییم و یقین دانند که ائمه ایشان پاک و معصوم و
مطهرند و شفعا اند احباب خود را و مخالفان خود را هالک
و خاسر و کافر و ملعون و ظالم دانند بحکم خدا و نص رسول و تعصب
و عناد نکنند و برای نفس خود خون و مال هیچ کس را بر خود حلال
ننماید و بنا بر سنت رسول خدا انکشتری در دست راست کنند
و از برای عناد دیکران ترک سنت نکنند و صلوات بر پیغمبر
و ائمه صلوات الله علیهم فرستد و نکویند که صلوات بر اهل بیت
رسول جایز نیست و پیروی سنت معاویه و یزید نکنند
و کویند خدا تعالی فرموده که هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ
وَعَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ را أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خوانند و این اسم را بحکم

خدا و رسول مخصوص او دانند و گویند که در زمان رسول صلعم
همه خلایق آنحضرت را امیر المؤمنین خواندندی و در آن زمان
هیچ کس را امیر المؤمنین نتوانستند خواند و بحکم آیهٔ إنما ولیکم
الله در زمان حضرت رسول ویرا ولی خطاب کردندی و ولی
الله و ولی المؤمنین گفتندی و صلوات بر ایشان فرستادندی
و اعدای ایشان را بلعن خفی و جلی نوازش کردندی و گویند اجماع
امت است در پاکی و طهارت و عصمت ائمه و هیچکس از اعدای
مخالفین منفعت ائمه ما نقل نکردند و اجماع خواص امت
در کفر مخالفان ایشان و آنهایی که غصب حقوق ایشان کردند
گویند که پیرو سنت پیغمبر و اهل بیت او مائیم و اکثر از
عبادات و اعمال مستحبه که مخالفان ما بدان عمل مینماید و
آنرا سنت رسول صلعم گویند دروغ و بهتان است بلکه اکثر آن
در زمان شیخین فاسقین فاجرین ظالمین باغین طاغین کافرین
ملعونین مردودین مخذولین اشتهار یافته مثل تراویح و غیر آن
چون حسینه زبان بطعن شیخین دراز کرد علمای بغداد فغان

فغان بر آوردند شافعی ملعون دواتی در پیش داشت برداشت بجانب
حسینیه انداخت بیکبار هرون و حضار مجلس بخندیدند و هرون
کفت ای شافعی این کنیزکی است و ما او را معاف داشته ایم از هرچه
کوید اکر میتوانید او را به بحث علم و قرآن و حدیث الزام نمائید حسینیه
چون از هرون تقویت یافت کفت ای شافعی ترا چه رتبه است
که درمیان علما نشینی نصیب تو فضیحت است تو چهار سال بر عم
خودت در شکم مادر بودی و بعد از رفتن پدر بچهار سال متولد
شدی و الحال بدین مسئله فتوی میدهی تو باین رسوایی
چرا مخالفت اهل بیت میکنی ای شافعی بر جمیع خلایق واضح است
که تو مرتدی چرا که در بدایت کار بر طریق اهل بیت بودی و
خود را یکی از چاکران و بنده کان میدانستی و در اوایل حال همچون
ابو حنیفه کردی از رهکذر مخالفت او نسبت باهل و در قصد همچو
اظهار مطاعن نمودی و باجتهاد غلط عمل نمودی و بمسائل قیاسی
عمل کردی و این معنی بر همه کس از حضار مجلس ظاهر است و در این
ولا بواسطه جاه و اعتبار پنج روزه دنیا دین بفروختی و ادعای اجتهاد

کودی و تو از وی امامت و پیشوائی شده مثل ابو حنیفه
لعین کودی که ثانی اثنین شیطان بود و رفیق او شدی و
از طریق خذلان بجانب نیران متوجه شدی ای شافعی حضرت
نوح با آن طول عمر و کثرت عبادت و ابرهیم خلیل با آن همه
خلت و موسی با درجه مکالمت و ذوی القرنین و سلیمان پیغمبر
با آن همه سلطنت و مملکت و داود با شوکت و عیسی با رفعت
و منزلت اینها همه سر بر آستان دولت و عتبه ارادت پیغمبر صلعم نهاده
و تمنای اللهم اجعلنی من امة محمد کردند و عترت اهل بیت او
علیهم السلام که کاملان دین و برهان یقین و حافظ شریعت
و مقتدایان ملت و امنای رحمن و مفسران قران و حجج خدا و
اوصیاء رسول و معصومان إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ
أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ومنصوصان یا ایها الذین امنوا
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر وسروران و صدیقان
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین و جان بخشان
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ

و نان بخشان وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
و راس و رئیس اهل بیت آن صاحب ولایتست که پیغمبر در حق او
فرموده بقول و روایت مخالف و موالف که مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى
آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي
هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وقتی
که پیغمبر ما را با علو شان و کمال رفعت این چنین ابن عمی و برادری
و وصی بوده باشد که پیغمبر او را بجمیع پیغمبران اولوا العزم
برابر کرده باشد بزعم شما و جمیع اهل اسلام ای شافعی ترا چه برین
داشت که شاهراه محبت و مودت او را گذاشته و قدم در طریق
ظالمان اهل بیت و گمراهان ابو الفضول و غولان تیه منقصت
واقول نهادی و دست ارادت بدامن پیشوایان دودمان وَهُمْ أَئِمَّةً
يَهْتَدُونَ إِلَى النَّارِ زده کمر نفاق بر میان جان بستی شافعی از
غایت خجالت سر در زیر افکنده نه قوت جواب داشت و نه
مجال خطاب دیگر مرتبه حسینیه متوجه ابرهیم نظام شد و گفت
ابرهیم از روزی که ابوبکر بناحق متصدی امر خلافت شده تا غایت

بغیر از علی ابن ابی طالب و اصحاب کبار او به حجت و دلیل بکرات
و مرات الزام ان گروه بی ایمان نموده ایشان را در میانه خلایق
شرمنده و بی اعتبار می ساختند و ایشان از خجالت سرها در
زیر افکنده مجال جواب و یارای خطاب نداشتند و الحال از ان روز
تا امروز از کثرت اعدای دین و ظالمان پر کین کسی را از اهل ایمان
زهره و یارای ان نبود که اظهار مذهب حق اهل بیت نماید و الزام
اعدای ان [illegible] کند بدین روش که امروز بدولت خلیفه زمان
و نایب حجت امن و امان و امیر مومنان و برگزیده اولاد عم پیغمبر اخر
الزمان مرا میسر شده همه سرها در زیر افکنده و از افعال و کردار
ناشایسته مقتدایان خود شرمنده ابدای ابرهیم بکوی که پیغمبری
صوریست که ان را بچشم توان دید یا انکه معنی ایست در صورت
انسان که جز اهل کشف و عیان ان را مشاهده نتوانند کرد و بکوی
که پیغمبر فرستادن بر خدای تعالی چرا واجبست و هرگاه ان پیغمبر
از دنیا برود معنی نبوت که پیغمبری باشد هم چنین از وجود او برود
و غایب شود یا انکه روحی مناسب مقارب بروح رسول باید

که آن پیغمبر را نگاه دارد با پیغمبری بر بده شود تا وقتیکه
پیغمبر دیگر پیدا شود یا در میانه هیچ حاجت با مامی هست
که احیای دین پیغمبر کند یا نه ای ابرهیم بحق حق که جواب من بگوی
که هیچ شنیده که از صد و بیست و چهار هزار انبیاء و رسل
اولوالعزم بی آنکه وصی تعیین کرده باشد از دنیا رحلت کرده باشد ابرهیم
گفت وصی خود تعیین کردند حسینه گفت آیا تعیین وصی بحکم
الهی بود یا خود وصی و خلیفه تعیین مینمودند ابرهیم گفت تعیین
وصی بحکم الهی بود حسینه گفت ای ابرهیم چون روا دارید که پیغمبر ما
که افضل انبیا بوده باشد خدا تعالی برای او و برای حفظ دین
او وصی تعیین نکرده باشد و چون تواند بود که پیغمبر ما کرده
باشد امت را بوصیت و خود بی وصیت از عالم فنا بعالم بقا رحلت
کرده باشد و از برای حفظ دین و امت خود وصی تعیین نکرده
باشد زهی گمراهان جاهل که شمائید ای ابرهیم پیغمبر باید کسی باشد
که متحمل شود امانتی را که همه آسمانها و زمینها تحمل آن نتوانستند
کرد چنانکه خدای تعالی میفرماید إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ

وَالأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَها
الإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً یا آنکه پیغمبر باید که خطا
کوید و غلط کند و هزال و سفیه و عاشق پیشه بود و دروغ
کوی باشد و روا بود که بمدعای نفس خود تکلیف بر مردم نهند
تا آنکه مردم بر او جمع شوند و کواهی دهند و بعد از آن هر چه
خواهند کنند یا آنکه پیغمبر را از خدا حجتی و دلیل میباید و میثاقی
که خدا تعالی از پیغمبر کرفته است چه چیز است و بچه چیز ایشان را
امر کرده و چکونه باشد عهد میانه خدا و پیغمبران و این معانی
که قرآن مملو است اعتباری دارد یا آنکه فسانه است بکوی تا ما نیز
این بارهای کران از دوش خود بیندازیم و آسایش کنیم و زحمت
خود ندهیم تا مردمان هر کرا خواهند امام و پیغمبر سازند و بکوی
که امامت چه چیز است و کدام است امامتی که ابرهیم مراد داده
بود إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً و جای دیکر فرموده که جَعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ
إِماماً و جای دیکر فرموده وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ بدانکه
بر دو قسم امامت ظاهر شده امامت متقیان کدام است و امامت

اهل دوزخ

اهل دوزخ ایا نشانهای امام متقیان کدام است وامامت از
پیغمبر بمثابه پیغمبری از خدایتعالی هست یا نه ایا وصی پیغمبر
وامام مسلمانان باید که از نسل ابرهیم خلیل باشد واباو
اجداد وی بزرگ وشریف باشند وهنر کوبت نپرستیده باشند
وباطهارة مولود ودرستی ایمان ونور علم وقوت نفس ومعرفت
اسرار اسمانی واحکام شرعی واداب واخلاق پسندیده ومعرفت
مبدء ومعاد وسیاست ملکی وزجر نمودن وحلم وزیدن
مداومت نمودن واعراض کردن از شبهات وباکرم وسخاوت
وعلم وشجاعت وعصمت وطهارت وحکمت وزهادت بودن
وبر کافران ومنافقان وظالمان وجباران بزرگ وگرامی
بودن وبامومنان ومتقیان بارفق ومدارا وخوشنودی
ودر راه خدا نفقه کردن باینهمه مالدار باشند واشکالات
قرانی وتحقیقات فرقانی را باید که نیکو دانند وبی واسطه با
مسکینان صحبت دارند واز چیزهای گذشته واینده خبر دهند
وخدا ورسول را دوست دارند وچندین از ایات قرانی در حق

او نازل شده باشد بزعم موافق ومخالف وچندین از احادیث
صحیح صریح پیغمبر ص در حق او فرموده باشد که مخالفان نا قل
ان باشند و در کتب ایشان مذکور و مسطور باشد و در جمیع
وقایع دفع کفر و زندقه لشکرهای عظیم کرده باشد و یکضربت
او را رسول خدا با اعمال جن و انس برابر کرده باشد و او را
نور دیده خود خوانده باشد باجماع امت ایا چنین کسی بامامت
اولی و انسب باشد یا انکه امام باید که بعد از چهل سال
بت پرستیده باشد و کوشت و پوست و خون او پرورده خمر
و کوشت خوک باشد و مدتی مدید طریق عبودیت لات و عزی
را طی کرده باشد اظهار ایمان نماید و در منبر از جواب زنی
عاجز اید و کوید کلکم افقه منی حتی المخدرات فی الحجرات و بکرات
مرات بقول موافق و مخالف در منبر اقیلونی بر زبان او جاری
شده باشد و باعتبار و اختیار عمر خطاب و ابو عبیده جراح و
سالم مولای ابو حذیفه و اسد ابن خضیره و بشیر ابن سعد و خالد
ابن ولید لعنة الله علیهم و چند فاسق دیکر که در سقیفه بنی

ساعده بدو بیعت کرده باشد امام شود وحال انکه از اراذل
امت باشد واکثر اوقات بکناس وجامه فروشی وخیاطی
اوقات کذرانیده باشد واو وپدرش هر روز در زمان جاهلیت
بر مائده عبد الله ابن جدعان منادی میکردند تا مردم جمع
شوند وطعام خورند ونیم خورده خود بایشان دهند ودر
ایام خلافت نیز خیاطی کردی ومردم انکار ومذمت وی
کردندی ای ابرهیم کی روا بود امت را که این چنین کسی را
بر معصومان خاندان مقدم دارند وبزعم چند فاسق او را
خلیفه رسول الله ص وقائم مقام وی دانند واکثر ثواب من عند الله
خوانند وبا وجود جمیع عدم استحقاق که ان سبب افضلیت باشد
ای ابرهیم بکوی از این دو امام که تعریف کردم کدام یک بوصایت
وامامت سزاوارترند ابرهیم کفت ای حسینه ما منکر وجاحد
فضایل اهل بیت رسول خدا نیستیم وانچه تو در فضایل مرتضی
علی ع میکویی بر ما ثابت است زیاده از انچه عقول بشر ادراک آن
تواند نمود ولیکن در خلافت ابابکر اجماع امت شده ورسول

فرموده لا يَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَاءِ يعني در هر امري كه امت
من جمع نمايند صواب خواهد بود حسينه گفت اي ابرهيم بپرس
خدايي كه افربد كار عالميانست كه راست بگوي كه در تفاسير
شما واقع است كه در حجة الوداع رسول خداي در غدير خم
بود
فرود امد بامر حضرت رب العالمين واين ايه بدو نازل شد
كه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وبعد ازان كه رسول خائف وترسان بود
از رسانيدن ايه وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ نازل شد وبعد ازان
دست علي ابن ابي طالب را بگرفت وبر منبري كه از جهاز شتر ساخته
بودند بر امد فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ
مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ
وَالْعَنْ مَنْ ظَلَمَهُمْ ظُلْمَة وبعد ازان اين ايه نازل شد كه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا بگوي
اي ابرهيم بخدا سوگند كه مكابره نكني وانچه واقع است بگوي
ابرهيم متوجه شافعي شد ومتوجه ابو يوسف وعلماي ديگر

شد وسر

شد و سر در زیر افکنده هیچ جواب نمیگفت حسنیه متوجه علما شد و گفت یا رسول الله ص و بتاج و تخت خلیفه که آنچه واقع است بگویید و آنچه شنیده اید بیان فرمایید چون علما بتاج و تخت خلیفه سوگند داد که مداهنه نتوانستند نمایند ابو یوسف گفت ای حسنیه اکثر از مفسران و صحابه تصریح فرموده اند و هیچ کس انکار روز غدیر نتواند کرد در آنکه این آیه در حق علی بن ابی طالب نازل شده و حدیث مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ نیز مشهور و معروفست حسنیه گفت ای ابو یوسف چگویی در باب اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلوٰةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوٰةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ بخدای که راست بگو که این آیه در حق که نازل شده ابو یوسف گفت در حق علی ع باجماع امت حسنیه گفت ای ابو یوسف چگویی در آیه مباهله که قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ ای ابو یوسف لعنت خدای بر تو اگر اخفای حق نمایی که در روز مباهله از مردان بغیر از علی بن ابی طالب ع

وحسن وحسین واززنان بغیر از فاطمه کسی دیگر با پیغمبر بود یا نه
ابو یوسف گفت نه حسینه گفت ای ابو یوسف خدا علی بن ابی طالب را
نفس رسول خوانده واین مخصوص ان حضرت هست یا نه ابو یوسف
گفت ای حسینه هیچ کس دراین خلاف نکرده وکسی که انکار این تواند
کرد حسینه متوجه هارون شد وگفت ای خلیفه زمان بحق محمد
رسول الله که گواه باش از زبان علمای مجلس عالی خود که لحمه دیگر
... شد واین سخن را بهارون سپرده باز متوجه علمای بغداد
شد وگفت یک سئوال دیگر میکنم بحق یگانگی معبود که راست
بگوئید در محلی رسول خدا در حالت نزع بود اشاره بجانب اصحاب
کرد که ایتونی بدوات وقرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوه بعدی یعنی
دوات وکاغذ بیاورید که بنویسم برای شما چیزی که بعد از من گمراه
نشوید آیا که بود از صحابه که مانع رسول خدا از وصیت کردن نگذاشت
که دوات وقلم وکاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت این از قضایای
مشهور است که عمر خطاب بود بواسطه انکه مبادا مرض انحضرت اشتداد
نماید بدان جهت مانع شد وگفت ان المرء لیهذی وحسبنا کتاب الله

حسینه بخندید وگفت ای ابرهیم وای ابو یوسف وسایر
علما احکام ونصوص الهی را معطل میکنانید وبیعت روز غدیر را
کان لم یکن می انکارید ومانع وصیت رسول خدا می شوید
وهذیان گفتن بر رسول خدا نسبت میکنید وایمان بکلام ملک و
علام ندارید که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ای ابرهیم
پیغمبر فرمود که انا اشفق بکم من الوالد علی ولده یعنی من مهربان
ترم بشما از پدر بر فرزند خود وشفقت آن حضرت بر امت به
حیثیتی بود که آداب استنجا بر امت تعلیم نمود وامامت ووصایت
وخلافت که از اهم مهمات دین واتم امور نبوت ورسالت بود
معطل گذاشت واهمال بچونین نمود وهر که بدین اعتقاد باشد
یقین که از شفاعت او بی نصیب وبی بهره خواهد بود ای ابرهیم
ازاین فضیحت نمی اندیشید وگویید که امت اجماع کردند در خلافت
ابابکر ای ابرهیم با من بگوی که هر گاه اجماع که مخالف نص بود منعقد
می شود یا نه گفت نه گفت پس چون مستند می شوی بر اجماع هارون
بخندید وابرهیم سر در زیر افکند حسینه گفت ای ابرهیم از نصر

قران درکذشتم وحکم الهی وفرمان حضرت رسالت پناهی را
بیکطرف نهادیم بکوی که در خلافت ابابکر اجماع جمیع امت
شده بود یا اجماع خواص امت ابرهیم متفکر ماند اکر میکفت اجماع
جمیع امت شد کذب وی ثابت میشد چرا که اهل یکشهر بلکه
یك محله اتفاق نکرده بودند الا چند فاسق مردود که بعداوت
اهل بیت مشهور بودند و در حال حیات پیغمبر طریق نفاق
می نمودند ابرهیم کفت ای حسینه خواص اهل حل وعقد باهم اتفاق
کردند که او بخلافت از دیکر اولی وانسب است حسینه کفت ای ابرهیم
وای ابو یوسف وای شافعی وای علمای بغداد که حاضرید از شما
سئوالی میکنم در حضور خلیفه زمان که راست بکوئید
که اعلم وافضل واعظم واقدم از جمیع صحابه کبار کیان بودند و
از خواص واصحاب رسول در فضایل ایشان احادیث فرموده چه
کسانند واز اهل بیت وبنی هاشم چه کسانند که افضلیت ایشان
بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع عالمیان ثابت بود کفتند مرتضی علی و عباس و
وحسن وحسین وطلحه وزبیر وعبد الله مسعود وسلمان فارسی

وابازر غفاری

وابا ذر غفاری ومقداد اسود وعمار یاسر وجابر بن عبد الله انصاری وباقی ایشان حسنیه گفت ای خلیفه زمان بحق آنکسی که بر جای او نشسته که سؤال کن از علمائی که حاضرند که علی وعباس وجمیع آنهائی که از اکابر بنی هاشم واصحابند با بوبکر بیعت کردند یا نه هرون بعلما گفت که اینخبر واقعست بگوئید همه بیکبار سر در زیر افکندند شافعی سر بر آورد که چرا متحیر شده از اخبار واثار اینخبر بشما رسیده بگوئید ابو یوسف گفت ظاهر اینست که در میان اصحاب واهل بیت مخالفت ومنازعت واقع شده بود حسنیه گفت اینخبر واقع شده بر من ظاهر است بگویم اگر تصدیق قول من نکنید بر من است که از احادیث واخبار وتفاسیر شما بر شما ثابت کنم هارون گفت بگوی حسنیه گفت بدانید که در حالتی که علی بن ابی طالب با فضل ابن عباس وجمعی از بنی هاشم وجماعتی از اصحاب کبار بر تجهیز وتکفین وتغسیل وتدفین جناب رسالت مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده نشستند وپیغمبر خود را گذاشته وبکفن ودفن ونماز جنازه انحضرت حاضر

شدند و از برای خلافت منازعه کردند چون خبر بانصار
رسید جمعی کثیر نیز از انصار متوجه شدند و سخن در میان
ایشان دراز کشید گاه ابوبکر به عمر میگفت دست دراز کن
که با تو بیعت کنیم و گاه عمر با و گفت که تو از ما مقدم و اسن
دست دراز کن که با تو بیعت کنیم و گاهی سالم مولای ابو حذیفه را
تکلیف کردندی و گاهی ابو عبیده را گفتندی و بعد از منازعه
بسیار انصار بان گفتند که مِنّا اَمیرٌ وَمِنکُم اَمیرٌ و سعد عباده را
که بزرگ انصار بود گفتند دست دراز کن که با تو بیعت کنیم سعد
مضایقه بسیار کرد و تحوبز خلافت نمیکرد تا انکه بعد از مبالغه
بسیار سعد راضی شد قیس بن سعد چون دید که پدرش بامر خلافت
راضی شد برخواست و شمشیر برهنه کرده بر سر پدر امد و گفت
چه حجت است ترا بعمر تخنو علی از انچه واقع شده در روز غدیر که
بحکم الهی حضرت رسالت پناهی دست وی بگرفت و بر شما امام
و حاکم ساخت و همه راضی شدید و با وی بیعت کردید و الحال
مخالفت می کنید امر خدا و پیغمبر را و امروز پیغمبر شما از میان

رفته است والله ای پدر ترک این معامله کن اگر نه سر ترا
از بدن جدا سازم چون سعد عباده از پسر خود این تهدید
بشنید پشیمان شد و استغفار نمود و انصار این دیگر را
تکلیف نمودند عمر برخاست و گفت لا یجتمع سیفان فی غمد واحد
این هرگز نشود که دو کس مرتکب خلافت شوند و این امر منقسم نشود
فی الحال شمشیر بکشید و بر سر ابو بکر رفت که سخن بسیار مگوی
و دست دراز کن که با تو بیعت کنیم فی الحال با ابو بکر بیعت کرد
و بعد از او ابو عبیده بیعت کرد و بعد از آن از اصحاب ضلالت
یک یک و دو دو می آمدند و بیعت میکردند تا آنکه قریب بیست
نفر از ملعونان بیعت کردند و بعد از آن عمر خطاب شمشیر کشید
و بر سر یک یک از صحابه رفتی جبراً و قهراً ایشان را بیاوردی تا
بیعت کردندی تا سه روز بر این منوال بود و بعد از سه روز متوجه
مسجد رسول خدای شدند و خواستند که پیغمبر را از قبر بیرون
آورند و بروی نماز کنند حضرت امیر المؤمنین ع چوبی که هر دو سر
او آهن بود بر دست مبارک گرفته بر سر قبر آنحضرت بایستاده

وسوگند یاد کرد که شما را نگذارم که پیغمبر را از قبر بیرون ارید
تا کشته نشوم و یا همه شما را بقتل رسانم معاویه با بابکر گفت
که ترك این معامله کنید که من از پیغمبر شنیده ام که روزی که برادرم
علی بن ابی طالب سرخ در سر بسته باشد و چوبی بدین صفت در دست
وی باشد که از مشرق تا مغرب لشکر باشد با وی محاربه کنند نتوانند
و او بر همه غالب اید و جمله را بقتل رساند چون این حکایت را از
معاویه شنیدند لرزه بر ایشان افتاد و ترك ان عمل شنیع کردند
و جمله بیامدند و در مسجد رسول نشستند و امیر المومنین با
اصحاب کبار و مومنان دین دار و جمعی کثیر از صحابه و بنی هاشم
که با انحضرت بودند از یکجانب نشستند و گفتگوی بسیار نمودند
در باب خلافت حضرت امیر بر ایشان حجتها گفت و ملامتها کرد
که پیغمبر و رسول خدا را بگذاشتید و بر تغسیل و تکفین و تجهیز
و تدفین وی حاضر نشدید و بر وی نماز نکردید و متوجه سقیفه
شدید و در امری که بحکم الهی و حضرت رسالت پناهی بمن متعلق
بود منازعت کردید و بمشورت چند مفسد خلیفه از برای رسول

تعیین

تعیین نمودید و در این حال عثمان ابن عفان با بنی امیه
و عبدالرحمن عوف با بنی زهره بیامدند و عمر و ابو عبیده بر
خواستند و گفتند ای بنی امیه و ای بنی زهره بیایید و با ابی بکر بیعت
کنید و ایشان بیامدند و بیعت کردند ایشان جماعتی بودند که
عداوت ایشان با امیر المومنین در حال حیوة حضرت رسول ص
تمام داشت عمر با جمعی کثیر بیامد و در سرای حضرت امیر المؤمنین
و بنی هاشم بایستاد و گفت بیایید و بیعت کنید ابا بکر را که اکثر
مردمان بیعت کردند زبیر برخواست و دست بقبضه شمشیر کرد و گفت
ویحک یا عمر بن الخطاب علی بن ابی طالب را که برادر و عمزاده رسول است
و عباس و عبدالله و رؤسای بنی هاشم و خواص اصحاب رسول را
به بیعت پسر ابی قحافه که از اراذل است دلالت میکنی ترا چه نسبت
با این امر با آنکه خویشان رسول حاضرند و جمیع شرایط امامت
و خلافت در ایشان موجود است زبیر قصد آن کرد که شمشیر بر سر
عمر شویر زند عمر فریاد بر آورد و سلام کلبی را فریاد رس طلبید که
علیکم الکلب فاکفونی شره سلم ابن سلم از عقب او در آمد و دست

بر دو شمشیر از وی دور بود عمر شمشیر از دست سلمه بستد و بشکست
بنی هاشم دست بر قبضه های شمشیر کرده بیکبار برخاستند
امیر المؤمنین ایشانرا منع کرد و اهسته بدیشان فرمود که حکم
الهی نیست که شمشیر از غلاف بیرون ارید و ما را به غیر از صبر علاج
نیست چون امیر المؤمنین دید که منافقان امت بعضی باختیار
و بعضی بقهر و اجبار بیعت کردند روی با بابکر و عمر و جمیع
خلایق کرد و فرمود ای یاران مخالفت پیغمبر خود کردید و حکم
الهی را معطل گذاشتید و من بدین کار سزاوارترم از ابی بکر و به جهة
انکه من برسول اولی ترم و من وصی و وزیر و موضع سر ویم
و بکتاب خدا و سنت رسول علم ترم و از جمیع شما اشجع و افصح
و اعلم و ازهدم این کار حق منست از خدای ترسید و از رسول
شرم دارید و حق مرا بمن گذارید عمر برپای خواست و گفت یا علی
اگر همه ما کشته شویم متابعت تو نکنیم و دست از تو باز نداریم تا بیعت
نکنی یا بالطوع والرغبة یا بالجبر والکراهة امیر المؤمنین ع فرمود
افٍ لك یا ابن ضحاك الحبشیة بخدا اگر تو و اتباع تو که اصحاب ضلالتند

باك ندارم وتراچون مكس مرده مى شمارم لولا سبقت وصيت
محمد ما تركت احدا على ظهر الارض كافرا بالله ومنافقا على
رسول الله وجاهلا بولايتى ولكن اشكوا بثى وحزنى الى الله يعنى
اكر نه آن بودى كه پيش كرفته وصيت رسول خداى يعنى امر الهى
شده كه شمشير از نيام بيرون نكنم مكر در سه موضع كه آن فاسقين
ومارقين وناكثين اند واكر نه چنين بودى نميكذاشتم كه متنفسى
از آدميان بر روى زمين باشند كافر بخدا ونميكذاشتم احدى
از اعداى رسول وانانكه منافق بودند بر رسول ونميكذاشتم يكى
از منكران ولايت خود را وهر آينه شكايت ميكنم غم واندوه خود را
بخداى يا بن ضحاك الحبشية اكر نه اين بودى با ندك زمانى متفرق
ميكردم جمع شمارا ونرم ميكردم كردن همكى را پس ابو بكر وابو
عبيده از جاى برخواستند وكفتند يا بن عم رسول الله ما قرابت
وفضايل ترا ضايع نميكنيم وليكن تو جوانى واز عمر مبارك سى وسه
سال كذشته ابو عبيده كفت يابن عم رسول الله ابا بكر پيراست و
از پيران تحمل بهتر توان كرد واكر خدا ترا عمر دهد اين كار را بتو كذارند

تو خاموش باش و فتنه را بیدار مکردان تو میدانی که دلهای
عربان و غیر ایشان با تو چگونه است امیر المؤمنین ع فرمود ای
مهاجر و انصار از خدای بترسید و عهدی که با پیغمبر خود
در ولایت من بسته اید فراموش مکنید و حقی که از اهل بیت
پیغمبر است از خاندان وی بیرون مبرید بخدا که شما میدانسته اید
که ما اهل بیت پیغمبریم و بدین کار اولی تریم و خدا ما را باین
کار مخصوص کردانیده درین حال بشیر ابن سعد انصاری گفت
یا علی اگر این سخنان را انصار شنیده بودندی پیش از آنکه ابا بکر
ملعون بیعت کردندی هیچکس با تو خلاف نکردی امیر المؤمنین ع
فرمود بخدای قسم که من پنداشتم که هیچ کس این نکند که شما
کردید و ندانم که روز قیامت پیش رسول خدای چه حجت آرید
بخدا سوگند می دهم کسی را که روز غدیر از رسول شنیده باشد که
مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ اَللّهُمَّ وَالِ مَن وَالاهُ وَعادِ مَن عاداهُ
برخیزد و گواهی دهد بر آنچه رسول ص در روز غدیر در حق من
کرد زید بن ارقم که از مخالفان است روایت کند که دوازده مرد

از جای برخواستند و کواهی دانند از انهائی که با ابوبکر بیعت
کرده بودند عمر ترسید که مبادا مردم با علی بیعت کنند مجلس را
برهم زد و خلایق را پراکنده کردانید روز دیکر دوازده کس
از اصحاب کبار با یکدیکر کفتند که چون ابوبکر بر منبر رسول
خدا او را بزیر کشیم و بعضی از ایشان کفتند که این نشاید کرد
تا بحضرت امیر المؤمنین مشورت نکنیم همه بیکبار بپیش وی رفتند
و کفتند یا امیر المؤمنین حق خود بکذاشتی و رسول فرموده
علی مع الحق والحق مع علی بدانکه ما قصد ان کرده ایم که ابوبکر را
از رسول بزیر آوریم بخدمت تو آمده ایم تا چه صواب می بینی
و چه میفرمائی و ایشان دوازده تن بودند سلمان فارسی و خالد
ابن سعد العاص و ابوذر غفاری و مقداد اسود و عمار یاسر
و بریده اسلمی و از انصار نیز شش نفر بودند ابو الهیثم تیهان و
سهل ابن حنیف و عثمان ابن حنیف و خزیمه ابن ثابت و ابی
ابن کعب و ابو ایوب انصاری حضرت امیر فرمود بخدا قسم
که اکر چنین کنند همه شمشیرها کشیده شود و جمله قصد شما کنند

بنی هاشم نیز بشما اتفاق کنند وچون چنین شود هر آینه مرا
دفع باید کرد و رسول خدا مرا خبر داده یا علی خدای ترا بصبر
فرموده وخبر داده است مرا که امت من بعد از من بر تو عذر
کنند وعهد بشکنند ای علی تو از من بمنزل هارونی از موسی
چنانکه بنی اسرائیل هارون را بگذاشتند وگوساله را اختیار کردند
هم چنین ترا بگذارند ودیگری را اختیار کنند گفتم یا رسول الله
مرا چه میفرمایید فرمود صبر کن وبا ایشان مجادله وجهاد مکن
واگر شمشیرها کشیده شود وبینی تخرج الحی من المیت بر طرف
شود اسلام نابدید شود زنهار که خود را نگه دار ودر خانه صبر
وقرار گیر که امر الهی چنین است تا آنکه مظلوم بمن رسی چون رسول
خدای برحمت ایزدی بپیوست بر شستن ودفن کردن وی مشغول
شدم وچون از آن پرداختم میان امت مخالفت دیدم وبر
جمیع ایشان حجت کردم هیچ کس اجابت نکرد مگر اندک مردم
تا سه نوبت بر جمیع مهاجر وانصار [illegible] ایشان را بر من حجتی نبود
شما نیز بروید وآنچه از رسول خدا شنیده اید با بی بکر واتباع وی

بگویید

بگوئید ایشان رفتند و گرد منبر رسول الله درامدند و ان روز
ادینه بود چون ابوبکر بر منبر رفت ان دوازده تن از اصحاب کبار
که شب و روز جلیس احمد مختار و حیدر کرار بودند هر یک فصلی
فرو خواندند و از فضایل امیر المومنین ع یاد کردند و ابوبکر را
ازان امر شنیع منع کردند و از خدای بترسانیدند و ابوبکر چون حجتهای
ایشان را شنید فرو ماند و هیچ جواب نگفت بغیر ازانکه
ولیّونی ولستُ بخیرکم اُقیلونی اقیلونی یعنی شما مرا والی کردانیدید
و من از شما بهتر نیستم مرا اقالت کنید چون عمر از ابوبکر این حکایت
بشنید گفت انزل یا لکع یعنی فرود ای از منبر ای خبیث لئیم چون
جواب انها نداری ابوبکر بخانه رفت و سه روز بیرون نیامد روز
چهارم خالد ابن ولید با سه هزار کس در رسید و سالم مولای
ابو حذیفه با سه هزار کس و هم چنین می امدند از منافقان عرب
انانکه دلهای ایشان از نفاق علی ع مملو بود و جمله از خوف تیغ او
اظهار اسلام نموده بودند تا انکه لشکر عظیم جمع کردید و شمشیرها
کشیده عمر در پیش ایشان افتاده متوجه مسجد رسول ص شدند

امیر با خواص اصحاب در مسجد رسول نشسته بودند عمر گفت والله
یا اصحاب علی اگر کسی از شما امروز سخن گوید سر او را بردارم و
شمشیرها کشیده شود خالد سعید بر پای خواست و گفت یا بن
صحاک الحبشیة ما را از شمشیرهای خود میترسانی و این لشکر منافق
که جمع کرده تهدید میدهی بخدای عز و جل که شمشیرهای ما از شما
تیزتر است اگرچه بعدد اندکیم ولی از شما بیشتریم از انکه حجت
خدای علی و علی با ماست و اگر نه آنست که طاعت امام بر ما
واجبست شمشیر میکشیدیم و با شما جهاد میکردیم علی فرمود بنشین
یا خالد که مقام تو معروفست و سعی تو مشکور پس نشست سلمان
فارسی بر پای خواست و گفت الله اکبر بخدای قسم که با این هر دو گوش
خودم شنیدم از رسول خدا اگر نه چنین باشد هر دو گوش من کر باد
که گفت بینما اخی وابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه یا تیه
جماعة من کلاب اهل النار یعنی پیغمبر ص فرمود وقتی باشد که برادر
وابن عم من نشسته باشد در مسجد من با جمعی اندک از یاران خود ناگاه
جمعی از سکان اهل جهنم بروی درایند و قصد قتل وی کنند

هیچ شك ندارم که سکان اهل جهنم شما اید عمر خطاب شمشیر
کشیده از جای خود جست وقصد سلمان کرد امیر المؤمنین علی
از جای برخواست وگریبان عمر را گرفت وپیش خود کشید و باز
پس انداخت چنانکه شمشیر از دستش بریده ودستار از سرش
افتاد ودر میان مردم خجل ومنفعل وشرمسار گشت ابابکر با بعضی
از اصحاب برخواستند وعمر را بنشانند امیر المؤمنین فرمود
یا بن ضحاك الحبشیه لولا کتاب من الله سبق وعهد من رسول الله
تقدم لرایت اینا اضعف ناصرا واقل عددا انکه امیر المؤمنین
علی برخواست با یاران خویش وگفت رحمت خدای بر شما باد
انکه عمر خطاب با لشکر بسیار در مدینه می گشت ویك یك
از ان مردمی که خلافت ابابکر را ابا میکردند جبرا وقهرا بیعت
میگرفتند وهر کجا جمعی که در خانها پنهان بودند ایشانرا بیرون
اورده بیعت میگرفت وبعضی را بقتل میرسانیدند تا مدت
سه ماه وچیزی غوغای خلافت ومنازعت بود در میان ایشان
تا اخر بطلب امیر المؤمنین رفته قضیه حضرت سیدة النساء صلوات

علیها واقع شده لکد بر در زد عمر خطاب وایذا او را رسیدهٔ
النساء بر همه کس ظاهر است و مخالفت سعد ابن عباده با ده هزار
کس از بنی خزرج با ایشان وقیس ابن سعد و مالك ابن نویره با ده
هزار کس از قبیلهٔ خود با ایشان بیعت نکرده اند تا انکه خالد
ابن ولید پلید را فرستادند و در محل نماز بر سران مؤمنان
ریختند و ایشان را با ده هزار مؤمن بقتل رسانیدند و اموال
ایشان را غارت نمودند و زنان و فرزندان ایشان را باسیری
بردند ای ابرهیم پس چگونه اجماع خواص امت شده باشد از خدا
بترسید و باز گردید از این کردار باطل و اعتقاد فاسد خود و با خدا
و رسول دلیری مکنید اگر اجماع را اعتبار بود در خلافت ابا بکر
چرا یزید و باقی بنی امیه که مفسدان دین و کافران لعینند امام
نباشند که اتفاق مردمان که با ایشان بیعت کردند و متابعت
نمودند صد بار برابر انان بودند که ابو بکر و عمر بیعت نمودند
پس باین تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و
هیچ کس را شك نبوده در کفر انکس که امامش انان باشند که سر

فرزند

فرزند رسول خدا برا برهنه باشند و عیال و اولاد اورا
بر شترهای برهنه نشانده باشند و با سیری برده و مدت
مدید سب اهل بیت رسول الله کرده باشند ای ابرهیم
بدانکه اجماع منعقد شد در میان اهل اسلام که در قتل
عثمان ابن عفان که از خواص و عوام امت که از جمیع شهرهای
اسلام کتابتها نوشتند و مردم را ترغیب و تحریص نمودند بر
قتل وی و از شهر مصر قرب پنجهزار که از ظلم او شکایت آمده
بودند و یکبار جمله اتفاق نمودند تا وی بقتل رسانیدند
با قبح وجوه مدت چند روز در ریسمان بر پای نجس آن ملعون
بسته چون سگ مرده در کوچهای مدینه می کشیدند و کروه
کروه از مسلمانان میرسیدند و لگد بر سر وی می زدند و از ظلم
وی شکایت میکردند ای ابرهیم کسی بحکم الهی و نصوص خدای
و حدیث حضرت رسالت پناهی عمل ننمود و او را خلیفه الله
و خلیفه الرسول نگویند و باز در کتب اعتقادیه خود می نویسند
که خدای و رسول او را تعیین نکردند و لیکن عمر ابوبکر را خلیفه

کرد و از کمال بی شرمی او را خلیفة الله و خلیفة الرسول میگوید
و می نویسید پس بایستی که او را خلیفه عمر گفتندی و نوشتندی
ای ابرهیم با انکه عمر ابن الخطاب و خالد بن ولید پلید و جمعی
از منافقان بنی امیه را با مرتضی علی عداوة فطری بوده باشد
و این همه فساد کرده باشند و چندین هزار مومن را بظلم و تعدی
بقتل رسانیده باشند و چندین هزار خلق را از طریق حق دور
افکنده و باسفل السافلین فرستاده ای ابرهیم هیچ امتی در
دین پیغمبر خود این فساد کردند و با اهل بیت پیغمبر خود این ظلم
روا داشتند ایا روا بود که برای تسلی نفس خود گاهی سعد ابن
عباده و گاه ابوبکر و گاه عثمان را خلیفه سازند و انچه موافق
اغراض ایشان باشد چنان کنند ای ابرهیم بدانکه دو گروهند
که ضدیت و مخالفت و محاربت و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر
ثابت است بر جمیع امت طایفهٔ اول علی بن ابی طالب ع و امام حسن ع
و امام حسین ع و حضرت سیدة النساء فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها
و سلمان فارسی و عباس و عبد الله عباس و عبد الله مسعود

واباذر غفاری ومقداد اسود وعمار یاسر وعثمان بن مظعون
ومحمد ابن ابابکر وحذیفه یمانی وابی ابن کعب وخالد بن سعید
العاص وجابر بن عبد الله انصاری وابو دجانه انصاری و
سعد ابن عباده انصاری وقیس بن سعد انصاری وابو لبابه
وابو الهیثم ومیثم تمار ومالک اشتر نخعی وفضل اب[illegible]باس
وابو الولید وابو سعید خدری وسلیمان ابن نعمر وسهل ابن
حنیف وعدی ابن حاتم اینها کسانند که از اول اسلام تا آخر
عمر در خدمت حضرت رسول صلعم وملازمت آنحضرت بودند در
خلوت وغیر خلوة با او بسر می بردند وبر طریق رسول در اطاعت
وفرمان برداری آنحضرت بودند وبر اقوال وافعال واعمال او
بهتر از دیگران اطلاع داشتند وپیغمبر در حق هر یک از ایشان
احادیث فرموده بعضی را از اهل بیت خود خوانده وبعضی را
فرموده پوست دو چشم منند ودر باب هر یک منقبتها فرموده
واینها که اهل بیت وپیند خدا بر طهارت وعصمت ایشان گواهی
داده وهم چنین محبت ایشان را بر مردمان فرض کرده که قل لا

اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و بحکم الهی قول ایشان
صادق و کلام ایشان نص قاطع است ای ابراهیم انچه گویند
از طریق رسول و عبادات انحضرت از فرایض و نوافل و اخبار
و احکام بقول ایشان صادق و کلام ایشان عمل نمودن
اولی و انسب است و اعتبار ایشان نزد خدا و رسول بیشتر است
یا انکه تصدیق نمودن و اعتبار کردن قول ابابکر و عمر و عثمان
و عایشه و حفصه و انس ابن مالک و سعد و سعید و عمرو عاص
و ابو عبیده و براین غالب و خالد ابن ولید و سالم مولای خذیفه
و سعد ابن ابی وقاص و طلحه ابن عبدالله و عبدالله ابن عامر
و معاویه و یزید پلید و عمر سعد و عبیدالله زیاد سلک و
مردان حکم و باقی بنی امیه که امامان شمایند اباپی روی
نمودن این طایفه اولیست یا ان گروه که اول ذکر شد اعتماد
بر قول این جماعت بیشتر است یا ان قوم که اسامی ایشان را در
اول ذکر کردیم ای ابرهیم چون مخالفت این دو طایفه بر جمیع امت
ظاهر است و از روز وفات حضرت رسالت الی یومنا هذا

قلع و قمع

تلع وقمع يكديكر كرده اند واعمال وافعال وعبادات واعتقادات
ومخالفت اين طايفه ثابت است بكوي كه ازان دو طايفه كدام
برحق بودند وكدام باطل ابرهيم خالد مانند حمار كه در كرداب
وغرقاب افتاده باشد متحير وپريشان نه طاقت سكوت داشت
ونه قوت جواب هرون براشفت وكفت اي ابرهيم چرا جواب
نميكوني ظاهر اكه تو تا امروز بردين رسول نبوده امروز تو
خودرا افضل واعلم علماي اسلام ميداني كنيزي را الزام نتواني
كرد با چندين از علما واهل فضل كه با تو متفقند در همه چيز
ابرهيم مضطرب مانده بود چرا اكر ميكفت كه طريق اهل بدعت
رسول الله ومعصومان خاندان واصحاب كبار باطل است كفروي
ثابت مي شد ومخالفت قران وحديث مباست كردن وبيم ان نيز
بود كه خلايق ويرا در مجلس هرون در زير لكد هلاك كنند و
اكر ميكفت كه طريق ابوبكر وعمر وعثمان واتباع ايشان باطل است
تضيع اعتقاد وابطال مذهب خود ميكرد وبيم كشته شدن نيز
بود وهرون چون ابرهيم را بدان حال مشاهده كرد روي بحسينيه

کرد وکفت ای حسینه استاد تو در علم که بود بکوی حسینه کفت
ای خلیفه زمان وای دافع ظلم وطغیان پوشیده نماند که چون
از حادثه زمان سن من به پنج سالکی رسید خواجه من مرا به خرید
وبحرم محترم حضرت امام بحق ناطق بحر حقایق جعفر ابن محمد
صادق فرستاد تا در خدمت ملازمان وبندکان عتبه علیه
باشم وشرایط طهارت وقواعد عبادت را از اهالی ان دودمان
عالی نشان بیاموزم چون مدتی دران حرم محترم بلوازم
خدمتکاری اقدام نمودم وبر نهج طهارت وتقوی ونماز و
روزه اطلاع یافتم وبدان مواضبت نمودم تا انکه مدت هفت سال
از عمر من بکذشت یکروز حضرت امام بحرم محترم درامد و
اب وضو طلب نمود اتفاقا انکس که این خدمت مخصوص او بود
ودر عهده او کرده بودند حاضر نبود کنیزه دلیری نموده فی الحال
دویدم ومطهره اب را برداشته بخدمت امام بردم چون چشم
مبارک انحضرت برمن افتاد از من سئوال کرد که تو چه کسی عرض
کردم که تعلق بفلان خواجه بازرکان دارم ومدتی شد که دراین

حرم محترم طریق خدمت بتقدیم می رسانم بجهة تحصیل
واجبات ضروری دینیه امام فرمود که نماز میگذاری گفتم
بلی فدای توشوم گفت اداب وضو وطهارت میدانی گفتم اری
واز هر چه حضرت سئوال فرمود جواب موافق بعرض اشرف
رسانیدم انحضرت واشکفتکی بسیار روی نمود وحال مرا
از کماشتکان عتبه علیه تحقیق نمود کیفیت را بعرض رسانیدند
پس درساعت کس فرستاد وخواجه مرا که اینجا حاضر است طلب نمود
فرمود که این کنیز تو بسیار عاقله وزیرکست اورا بمن فروش خواجه
من عرض کرد یابن رسول الله هزار جان من فدای شما باد کنیز
من در ملازمت شما خواهد بود ومن نیز از جمله ملازمان
وچاکران توام از انروز خدمت خاص انحضرت بمن مقرر شد
وچون اثر رشد در من ملاحضه فرمود انحضرت پیوسته مرا تعلیم
درتعلم علم نمود وگاهی که نسبت بانحضرت دلیری نمیتوانستم نمود
بخدمت اولاد امجاد او که هر یک انجمن بلاغت وفصاحت را شاهی
واسمان علوم وفضایل را ماهی بودند مطالعه علوم می نمودم

چندان به برکت توجه آنحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شد
واکثر از کتب وتفاسیر واحادیث مطالعه کردم واکثر از مسائل
مشکله که علمای اسلام در تحقیق آن عاجز بودند حقیقت آنرا
از آن حضرت سؤال می نمودم وتا غایت اجتهاد واهتمام کردم
که امروز در مجلس عالی مرتبت خلیفه زمان حقیقت مذاهب ائمه
طاهره را بر موافق ومخالف ثابت کردم ومنقطع نشدم هرون گفت
ای حسنیه انچه از امام ناطق وبحر حقایق جعفر بن محمد الصادق
در باب معامله رؤیت حق سبحانه وتعالی شنیده بی واسطه
بیان کن که ببینم آنحضرت درین باب چه فرموده حسنیه گفت
ای خلیفه زمان به تحقیق که شنیده ام از آن مولی که لا تدرکه
الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر ابو هیم خالد
گفت ای حسنیه چون دیدن خدای تعالی محالست پس چرا موسی علی
نبینا وعلیه السلام که پیغمبر اولوا العزم بود استدعای طلب رؤیت
کرد که رب ارنی انظر الیک ای حسنیه این طلب محال از روی جهل
بود یا از روی سهو واین هردو محال مذهب تو است حسنیه

کفت طلب رؤیت موسی ع نه از روی جهل بوده نه از روی سهو
بدانکه موسی ع دراستدعای طلب رؤیت مقهور و مجبور بود جهة
انکه در وقتی که بطور میرفت بمناجات کردن هفتاد کس از بنی
اسرائیل اختیار کرد و با خود ببرد چنانچه قران مجید بدان ناطقست
واختار موسی قومه سبعين رجلا لميقاتنا بدانکه چون موسی ع
انجماعت را همراه ببرد با موسی کفتند که ما از تو استدعا داریم که دعا
کنی و از حضرت سمیع علیم مسئلت نمایی که سخن خود را بکوش ما
رساند در محلی که تو با حق مناجات کنی بنابر تکلیف قوم خود التماس
نمود که پروردکار صدای کلام عالی انتظام خود را بسمع این قوم رسان
حضرت واهب العطایا اجابت نمود چون موسی از مناجات فارغ شد
بایشان کفت شنیدید کلام پروردکار خود را ایشان کفتند ما کلام
شنیدیم اما نمیدانیم کلام خدا بود یا از شیطان ما باور نداریم و
قبول نکنیم تا اشکارا نه بینیم حقتعالی چنانکه در قران فرموده که قالوا
لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی کفتند
قوم موسی که ما ایمان نمی اوریم بتو تا خدای را اشکارا نه بینیم پس

از این مخالفت صاعقه گرفت ایشان را و بسوختند بظلمی که کردند
ایشان یعنی طلب دیدار خدای نمودند پس موسی گفت چنانکه
قرآن بدان ناطق است که اتهلکنا بما فعل السفهاء یعنی خداوندا
ما را هلاک میکنی بانچه سفهای ما کردند یعنی طلب دیدار
پس ای ابرهیم اگر قوم موسی در طلب رؤیت مصیبت میبودند
و رؤیت ممکن بودی خدای بصاعقه ایشانرا هلاک نکردی
و اگر موسی در طلب رؤیت با ایشان شریک و اعتقاد برؤیت
داشتی باز عم خود طلب برؤیت کردی پس بایستی که موسی نیز
بصاعقه هلاک شدی ای ابرهیم ابرهیم گفت ای حسنیه بعد از انکه
موسی بالتماس قوم طلب دیدار کرد بعد از سوختن قوم چرا گفت
تبت الیک حسنیه گفت ای ابرهیم موسی سؤال پیش از دستوری
کرد و اولی ان بود که دستوری خواستی و بعد از ان سؤال کردی ان
عدم دستوری نه کبیره بود و نه صغیره از انجا که رفعت و منزلت
رسل است جهة ترک ادب استغفار کنند چرا که ایشان معصومان
و بوگزیدگانند ای ابرهیم میان من و تو بحث رؤیت بود و من مستدل

بر عدم رؤیت انظر الیک در بیان رؤیت دلیل من است وشاهد
بر مدعای من ای ابرهیم بدانکه خدایتعالی باموسی فرمود لن ترانی
یعنی هرگز مرا نمی بینی نه در دنیا و نه در اخرت چراکه لن از
برای نفی ابد است خدا را که موسی با وجود تقرب و اولوالعزمی
و مکالمت نتوانست دیدن پس غیر نبی و کلیم چگونه تواند دیدن
ای ابرهیم صحت دیدن مشروط است بسه شرط اول سلامتی حاسه
بصره دویم صحت رؤیت مرئی سیم عدم حجاب وام وازین همه شرایط
حاصل است اگر دیدنی بودی بایستی که در دنیا مرئی شدی چون
مرئی نمیشود دلیل است که رؤیت او محالست و نیز اگر رؤیت الله تعالی
جایز بودی جسم یا جوهر یا عرض بودی و محالست که او جسم یا
جوهر یا عرض باشد جهة انکه اشیاء حادث شد و او قدیم است ای
ابرهیم ناچار است هرچیزی که مرئی می شود او را با کیفیت توان
دیدن و ذات الکیف محدث باشد و نیز هرچه او را ببیند باید
که در برابر بیننده باشد و هرچه چنین باشد در مکان و در جهة
باشد و واجب الوجود در مکان و در جهت نیست پس دیدن او محال

بود ابرهیم کفت ای حسنیه چکوئی در ایه وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ
إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ حسنیه کفت ای ابرهیم بدانکه این ایه ازما
دلالتست إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی الی نعمت رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی بنعمت
خدای ورحمت او شکر نکوده باشند بدانکه این مضاف محذوفست
ومثل این درقران بسیار است بدانکه نظر کردایند نصد قبر باشد
بجهة مرئی واین بر خدایتعالی روا نیست چراکه جسم وجسمانی
نیست دیکر بدانکه هر کجا نظر باشد رویت که دیدار است لازم
نباشد چنانکه عرب کوید الی الهلال ولم اره یعنی بماه نکاه
کردم وندیدم اکر نظر بمعنی رویت بودی سخن متناقض بودی
ابراهیم کفت ای حسنیه چکویی در معنی ایه فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ
رَبِّهِ حسنیه کفت بدانکه لقا دیدنی بود در مقابله وبنزدیک شما
که خصمید دیدن در مقابله بر خدا روا نیست دیکر انکه اکر لقا
بمعنی دیدار بودی خدایتعالی لقا بر منافقان ثابت نکردی فَأَعْقَبَهُمْ
نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ یعنی نفاق در دلهای ایشان خواهد
بود تا روزی که ایشان بخدا رسند وباتفاق جمیع مذاهب

منافقان از دیدار حق نخواهند بود پس معلوم شد که هرکجا در
قران ذکر لقاست مراد از ان دیدار نیست اگر نسبت بمومنان است
ثواب خدا و رحمت وی است و اگر در حق منافقان و کافران است
مراد ازان خشم خدا و عذاب ویست چنانکه میفرماید وَاِنَّ کَثِیرًا
مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِم لَکَافِرُونَ در این ایه بمعنی رحمت است و
این ایه شاهد انست که فَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا لِقَاءِ
الاٰخِرَةِ فَاُولٰئِکَ فِی العَذَابِ مُحضَرُونَ و اینجا غرض از لقای اخرت
ثواب اخرتست ای ابرهیم بدانکه اگر رویت در دنیا ممکن نبودی
و در اخرت ممکن بودی حق تعالی در جواب موسی و قوم او
فرمودی که لَن تَرَانِی فِی الدُّنیَا یعنی مرا نه بینی در دنیا و لکن در
اخرت به بینی بدانکه این معنی نفی مطلق است یعنی مرا هرگز نه بینی
و نتوانی دید چون حسنیه سخن بد اینجا رسانید هرون او را منقطع
کرده گفت ای حسنیه مولای تو امام جعفر بن محمد باقر ع بچه دلیل
مردمانرا ترغیب کرد به متعه و امر نمود بان حسنیه گفت بنا
بر نص جلی کلام ملک علام که فرموده فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ فَاٰتُوهُنَّ

اجُورَهُنَّ فَرِیضَةً یعنی انکه متعه کنید شما بان چیز از زنان و بدهید مهرهای ایشان را و بر خلیفه زمان واضح باشد که جمیع مفسران و فقها متفقند که مراد از نکاح متعه است ابرهیم گفت این ایه منسوخ است و در میان اهل سنت و جماعت خلاف است بعضی میگویند که در بدایت اسلام مدتی حلال بود بعد از ان حرام شد و بعضی گفته اند که بعد از فتح مکه حرام شد حسنیه گفت ای ابرهیم بدان اینکه میگوئی از کمال تعصب است چرا که علمای شما در این باب اخبار مختلف و مضطرب روایت کرده اند متفاوت اللفظ و المعنی که ینقض بعضه بعضًا بدان ای ابرهیم که در قران هر ایتی که منسوخ شده ناسخ دارد و اگر کسی از شما سؤال کند که ناسخ ایه متعه کدام ایه است چه میگوئی ابراهیم عاجز شد گفت که منع عمر ما را مستند است که اگر این ایه منسوخ بنوی و رسول انرا منع نکرده بودی عمر منع نکردی حسنیه گفت ای ابرهیم دلیل روشن و برهان متین بر حلیت متعه و عدم نسخ ان منع عمر است چرا که اگر متعه من عند الله و عند الرسول منسوخ و حرام میشد

البته روزی که عمر از ان منع می نمود متمسك بان ایه باید نه
حدیث می شد وانرا سند می ساخت ومیگفت که خدای تعا
در تحریم متعه چنین فرموده یا رسول خدا بدین حدیث منع
نموده ونگفتی که مُتعتان کانَتا مُحلّلتَین علی عهدِ رسولِ الله
انا احرّمهما واعاقب علیهما متعة الحج ومتعة النساء یعنی دو
متعه در زمان رسول خدا حلال بود من حرام میکنم انرا وبدان
عقوبت میکنم یکی حج دویم متعة النساء واین منع عمر بدین عبارت
شاهد است بدانکه متعه از جانب خدا ورسول ممنوع نبود بلکه
مامور بودیم بکردن ان ودر ناکردنش حکمی واقع نشده و هیچکس
نقل نکرده بلکه بر کردنش ثواب عظیم مترتبست وانچه از احادیث
بطریق اهل البیت واقع شده بی نهایتست از انجمله انست که حضرت
امیر المؤمنین علی فرمود لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقیا
والا سقی نیز خوانده اند ای ابرهیم انچه از احادیث واخبار در
طریق شما واقع است واصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان
کنیم روایتیست از عمر حصین که گفت انزلت ایة المتعة فی کتاب الله

تعالی وفعلناه مع النبی و لم ینزل القرآن بحرمتها ولم ینهی
النبی عنه حتی مات یعنی این متعه نازل شد در کتاب خدای
وما کردیم با نبی این کار را وهیچ چیز از قرآن نازل نشد در حرمت
ان و پیغمبر منع نکرد ما را ازان تا انکه از دنیا برفت وهم چنین
روایت کند عبد الله مسعود بدین عبارت که قال کنا نغزو
مع رسول الله ولیس معنا نساء فقلنا الا نستخصی النساء فنهانا
عن ذلک ورخص لنا ان تنکح المرءة بالثوب الی اجل ثم قرء
عبد الله یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله
لکم یعنی عبد الله مسعود روایت کند که غزا میکردیم با رسول الله
وزنان ما نبودند با ما پس گفتیم یا رسول الله ایا حاضر نکنیم زنان
خود را رسول نهی کرد و منع فرمود ما را از حاضر کردن زنان خود
پس رخصت داد ما را که عقد و نکاح متعه کنیم زنان را بجامه تا وقت
معین پس عبد الله مسعود این ایه بر خواند که ای انها ای که ایمان
اورده اید بخدا و رسول حرام مکردانید بر خود طیبات را که بر شما
حلال کردانیده اند وهم چنین از عبد الله ابن عمر بدین عبارت

که سئل عن متعة

سئل عن عبد الله عمر رجل من اهل الشام عن متعة النساء قال
هي حلال فقال ان اباك قد نهی عنها فقال ابن عمر رایت انکان ابی
قد نهی عنها وضعها رسول الله ما نترك السنة وتتبع قول ابی یعنی
شخصی از اهل شام پرسید از عبد الله عمر از متعه زنان که حلالست
یا حرام ابن عمر گفت حلالست ان شخص گفت که پدر تو نهی کرد
ومنع نمود ازان عبد الله عمر گفت که اگر پدر من نهی کرد خدا ورسول
امر کردند بکردن ان حاشا که ما ترك کنیم انرا و متابعت پدر کنیم
بدان ای ابرهیم که اصل در جمیع اشیا اباحتست تا وارد شود منعی
وایراد منع محتاج است بدلیل وهرجا دلیل نیست منع نیست اگر گوئی
که مانع عمر است چنانکه مذکور شد میگوییم از دو حال بیرون نیست
یکی انکه مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد اگر دلیل باشد مسلم
اما این خود ظاهر است که هیچ دلیل نیست نه سمعی ونه عقلی که مستند
منع او باشد واگر منع او از روی اجتهاد باشد لا نسلم از برای انکه
اجتهادی که در مقابل نص الهی وحدیث حضرت رسالت پناهی
بود باطل باشد ودلیل قول امیر المؤمنین ع است وفتوی واقوال او

دردین حجت است از جهت عصمتش واجماع اهل البیت وعبدالله
عباس وعبدالله مسعود وسعید بن جبیر وجابر ابن عبدالله
دلیل واضح است بر حلیت ان دیگر بدان ای ابرهیم روایت کند
ابی رباح که از فقهای تابعین است از صفوان بن معلی که از پدرش
که او گفت سبب انکه عمر از متعهٔ زنان منع کردان بود که عمر ابن
حریث زنی را متعه کرد عمر از او پرسید که زمان متعه کردن که
حاضر بوده در حضور که کردی گفت مادر او ومادر من عمر گفت
که انهی عنهما واخشی ان یکون ذلک دغالا ای فسادا یعنی من از متعه
کردن منع میکنم ومی ترسم که ان فسادی باشد وهمین سخن که مذکور
شد مستند منع خود ساخت ودر همان روز منع نمود وروایت دیگر
انست که عمر خطاب بخانهٔ خواهرش امد دید که وی بغسل کردن مشغولست
گفت شوهر نداری وایام حیض نیست غسل چرا میکنی گفت متعه
شده بودم بنابراین عمر اعراض نموده منع نمود که نکاح متعه منسوخ
باشد ای ابرهیم بمجرد انکه کسی ترسد که عقدی از عقود شرعیه و احکام
بلیه ادخال فسادی شود جایز باشد تحریم ان عقد ونهی نمودن از ان

وجایز باشد تحریم وابطال جمیع عقود شرعیه از برای انکه ممکن است
که در جمیع امور شرعیه واحکام ملیه اخلال فساد شود ای ابراهیم
اگر کسی بموجب قول خدای ورسول مخالفت عمر نماید واز ابد
دائما انکس را رافضی میکوئید وتکفیر میکنید وبقتلش میرسانند زهی
عناد وتعصب دکر اهی دیکر بدان ای ابرهیم که در نقل صحیح
واقع شده که روزی عبدالله عباس متوجه بود بجانبی چون بدر
مسجد الحرام رسید ملازمان باوی کفتند که عبدالله زبیر دعوی
خلافت کردی در مکه وعبدالله عباس در اخر عمر مکفوف شده
بود ودر ساعت فرود امد ومتوجه مسجد شد چون چشم عبدالله
زبیر بروی افتاد متوجه او شده در مقام تعرض کفت جاء نا
اعمی الله قلبه یحل المتعه وهی زنا المحض یعنی امد ما را کوری که خدای
تعالی کور کردانید دل او را حلال میداند متعه را وحال انکه از زنای
محض است عبدالله عباس رضی الله عنه چون سخن وی را بشنید و بنشست
جمله تعظیم وی کردند کفت ان الله سلب ابصارنا وسلب بصائرکم
یعنی خدا یتعالی چشمهای مرا بسته وعقلهای شما را والله لقد انزلت

المتعه فی کتاب الله وعمل بها علی عهد رسول الله ولم ينه
عنها ولم يأت بعده رسول يحرمها والدليل على ذلك قول
عمر متعتان كانتا على عهد رسول الله محللتين انا احرمهما
واعاقب عليهما فقبلنا شهادته ولم تقبل تحريمه يا عبد الله
وانك متعة فاسئل امك عن بردی عوسجه مضمون کلام عبد الله
عباس رع این است که بخدای که نازل شد متعه در کتاب خدای تع
ازان منع نکرد وبعد از محمد رسول ع دیگر نیامد که حرام کند
متعه را ودلیل براین قول عمر است که گفت دو متعه در زمان
رسول ع حلال بود ومن حرام میکنم برشما وعقاب خواهم کرد
بکردنان پس گواهی عمر را قبول کردیم فاما تحریم از اقبول نمیکنیم
وای عبد الله زبیر بدان که تو از متعه حاصل شده پس بپرس از
مادر خود کیفیت دو برد عوسجه را چون عبد الله زبیر از عبد الله
عباس این بشنید بغایت متغیر شده منفعل گشت چون ایام
حکومت او بود از شرمنده گی از مجلس برخواسته متوجه حرم شد
وشمشیر کشیده واز روی غضب بر سر مادر رفت وبرسید

که اخبرنی

که اخبرنی عن بردی عوسجه یعنی مرا خبر ده مرا از دو برد عوسجه
فی الحال مادرش گفت ان اباک کان مع رسول الله وقد اهدی
رجل یقال له عوسجه بردی فاعطا فمتعتنی بها فعلقت بک
وانک من متعه یعنی پدر تو با رسول خدای بود و مردی عوسجه
نام دو برد یمانی برای رسول الله آورد رسول آن هر دو را به پدر تو
بخشید و پدرت بآن دو برد یمانی مرا متعه کرد و من بتو آبستن
شدم و تو از متعه چون حسینه سخن بدینجا رسانید هرون را بسیار
خوش آمد چرا که عبد الله عباس جد وی بود بانک بر یحیی ابن
خالد زد و گفت ما تا غایت مانع امر متعه بودیم الحال رخصت
ده مردمان را بنکاح متعه بیحو بفرمود تا منادی کردند که مردمان
بنکاح متعه رغبت کنند و بعد از آن در آخر عهد هرون متعه
شایع شد و تا مدتی آنرا منع نکردند و در زمان مامون الرشید
نیز معمول بود تا آنکه زمان مستعصم شد آن ملعون آنرا منع کرد
پس حسینه گفت ای ابرهیم سخن دراز کشید و خلیفه زمان را و
سلاطین و ارکان دولت را از این مباحثه و مجادله ملال گرفت

از تو یک سئوال دیگر میکنم و خاتمهٔ مبالغه و مناحثه در این سئوال
خواهد بود راست بگوی که این حدیث نزد شما ثابت است
که پیغمبر در حق فاطمه صلوات الله علیها فرموده که فاطمه بضعة
منّی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذا الله یعنی فاطمه
پاره ایست از من هر که اورا برنجاند است و هر که مرا برنجاند
خدا را رنجانیده باشد ابرهیم گفت صحیح است این حدیث و جمیع
امت متفقند که این قول پیغمبر است براستی و درستی و هیچ کس
انکار این نتواند کرد حسنیه گفت بدان خدائی که خالق همه اشیاست
که راست بگوی که ای ابوبکر و عمر فدک را از حضرت سیدة النساء
سلام الله علیها بظلم باز گرفتند یا نه ابرهیم گفت بلی فدک را
بغصب و تعدی از و گرفتند بنابر حدیث رسول که ابوبکر نقل
کرد که نحن معاشر الانبیاء لا نورث وما خلفناه فهو صدقة یعنی
ما معاشر انبیائیم مارا میراث نباشد هر چه از ما بماند صدقه است
حسنیه گفت ای ابرهیم بدانکه ابوسعید خدری که از اصحاب
حدیث شماست روایت میکند که چون آیهٔ وآت ذا القربی حقه

نازل شد

نازل شد رسول حضرت فاطمه سلام الله علیها را طلبید و گفت
خدا میداند که پدر تو در زیر آسمان ملکی بغیر از باغ فدک ندارد و
انروز باغ مذکور را بحضرت سیدة النسا بخشید که در حیات
و بعد از ان کسی را دران دعوی نباشد و سه سال در زمان حضرت
رسول عامل حضرت فاطمه دران باغ بود حاصل فدک روز بروز
بان علیا حضرت می رسید و بعضی برانند که پنج سال بعد از
رسول ابو بکر لعین باغ فدک را ازان سیدهٔ عالمیان گرفت و
چون حضرت فاطمه دعوی کرد که فدک حق و ملک من است ابو بکر
گواه طلبید امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و ام ایمن و
قنبر گواهی دادند که پیغمبر فدک را بحضرت فاطمه بخشید و حضرت
مرتضی علی حسب الالتماس حضرت فاطمه رفت و گواهی داد گفتند
هذا بعلك يجره الى نفسه فلا نحكم فيها بشهادته یعنی این شوهر
تو است جر منفعت از برای خود میکند حکم نمیکنم بگواهی وی و
هم چنین گواهی امام حسن و امام حسین را نشنیدند که شما جر نفع
خود میکنید و حال انکه این حدیث نزد شما و ایشان نیز ثابت است

که پیغمبر فرمود علی مع الحق والحق مع علی با وجود گواهی ان
سرور را نشنیدند که جز نفع از برای خود میکنند و حال انکه
جز نفع ان کافر زندیق از برای خود میکرد که حدیث نحن معاشر
الانبیا را وضع کرد و مثل اینچنین ظلم با اهل بیت رسول خدا نمود
و گواهی ام ایمن را نشنیدند که حکم نمیتوان کرد بگواهی زنی و انچه
از رسول خدا مانده بود از بساطین و ارضین تصرف کردند و فدک را
انتزاع نمودند و گفتند که فدک مال رسول بود و بر سبیل مدد
معاش در تصرف فاطمه بود ای ابرهیم بر تقدیری که بر سبیل طعمه
بوده باشد چنانکه ایشان گفتند کسی که دعوی اسلام میکند چگونه
جایز بود چیزی که رسول در حال حیوة بر سبیل مدد معاش بجگر
گوشه خود داده باشد بعد از وفات از او باز گیرند و این حدیث
نحن معاشر الانبیاء ابی بکر از پیغمبر نقل کرده که مال پیغمبران را
میراث نباشد و هیچکس دیگر از اصحاب این حدیث را نشنیده و روایت
نکرده الا ابوبکر و دخترش عایشه و هیچ کس از عرب و هیچ یک از اهل
البیت و صحابه را نگفته بود که ورثه و اهل بیت من از من میراث نبرند

ای ابرهیم

ای ابرهیم ابوبکر کاذب وغادر وظالم بنودی بایستی که
اهل بیت وجمیع صحابه براین سخن اطلاع داشتندی وپیغمبر
برایشان ظاهر نبودی که هرچه از من بماند صدقه است تا اهل
بیت او بعد از او طلب چیزی که برایشان حرام بودی نکردندی
ومیان حرام وحلال تمیز کردندی جهت آنکه اتفاق امت است
که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از سخن ابوبکر لازم اید که
اهل بیت طلب حرام میکردند ودیگر از سخن او لازم می اید
که رسول ص کما ینبغی ادای رسالت نکرده باشد وآیه اکملت لکم دینکم
غیر واقع باشد چراکه رسول ص مبعوث بود بر عالمیان عموما وبر
اهل بیت واقارب وعشایر خود خصوصا وبمقتضای آیه وانذر
عشیرتک الاقربین مامور بود که عشایر واقارب خود را بترساند
اگر سخن ابابکر راست بودی بلاشک رسول الله تقصیر کرده باشد
یا در ادای رسالت وبر اهل بیت خود ظلم کرده که ایشان را اعلام
نکرده باشد که شرعا جایز نیست که شما از من میراث برید وآنچه از من
بماند صدقه است وبر شما حرام است ای ابرهیم چرا جواب نمیگوئی

خدا روا دارد از این زندقه که شما بر خود راست کرده اید از
برای صحت کلام ابی بکر تقصیر و ظلم بر پیغمبر خود که اشرف کاینات است
لازم داریدای ابو هریره اگر گوئی که پیغمبر با عشیرت و اهل بیت
خود فرموده که مرا میراث نباشد و هر چه از من بماند صدقه
است و بر شما حرام است و ایشان سخن نشنیده و قبول نکردند
این از اهل عصیان بلکه از اهل کفر ایشان است و حال آنکه خدا تعالی
جل شانه در عصمت و طهارت و پاکی مولود ایشان خبر داده
که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و
باتفاق عالمیان از موافق و مخالف ایشان از اهل بهشتند بنص
خدا و رسول بلکه قاسم بهشت و دوزخند و ساقی حوض کوثر بقول شما
که روایت میکنند پس چون شما را هیچ جواب شافی نیست پس ثابت شد
که ابو بکر حدیث دروغ وضع کرده است و کذب علی الله و علی الرسول
باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین ظلم او نسبت بحضرت
سیدة النساء عالمیان و تکذیب شهادت امیر المؤمنین و امام حسن
و امام حسین ع کفر است و بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که مثل

این افعال واعمال نسبت به پیغمبر خود واهل بیت او کفر صریح است و ظلم
قبیح ابرهیم وابویوسف وشافعی وجمیع علما که حاضر بودند هیچ یک را
مجال جواب نمانده وهرون نیز از افعال شنیعه خود شرمنده بود
وبر سر انصاف آمده دیگر باره حسینیه گفت ای ابرهیم در حالتی
که حضرة سیدة النساء دعوی فدک نمود وگفت که پیغمبر در حال
حیوة خود فدک را بمن داده وتملیک فرموده ابابکر گواه طلبید
آیا بشرع پیغمبر عمل نمود یا برخلاف رفت ابرهیم از ترس آنکه مبادا
سخنی گوید که موجب الزام وفضیحت او شود زیاده از آنچه رسوائی
بدو رسیده بود اصلا هیچ نمیگفت حسینیه گفت ای ابرهیم حضرت
فاطمه صاحب ید بود وابابکر مدعی خبر نحن معاشر الانبیاء و
بموجب حکم صاحب شریعت که البیّنة علی المدّعی والیمین علی المنکر
پس آنکه ولی حضرت فاطمه که صاحب ید بوده گواه طلبید از روی جهل
بود یا ظلم ای ابرهیم بحق خدای که جواب بگوی یا از کرسی زرین
مرصع فرود آی یا نجود اما متشرکن ابرهیم وشافعی وابویوسف بمراد
خود راضی شدند وجمیع حضار مجلس بر ایشان میخندیدند و از

وازترس هرون الرشید هیچ نمیکفتند راویان اخبار چنین
روایت کنند که هرون الرشید پسرعمی بود بحسن صورة وسیرت
اراسته وبغایت صاحب کمال نام او خالد بن عیسی ودر محبت
اهل بیت شهرت تمام داشت وهرکز تقیه نکرده بود وبر هرون
نیز ظاهر بود وهرون بدو محبت بسیار داشت واو هرچه
خواستی در عهد هرون کردی وکفتی وهیچکس رایارای ان
نبود که متعرض او نشود کویند که دران مجلس نه نزدیک
حسنیه نشسته بود ودر هر مسئله که حسنیه الزام ابرهیم وعلمای
منافقین کردی یک کف از زر سرخ بر سر حسنیه نثار کردی
وتحسین وی نمودی وبر ابرهیم خندیدی وتمسخر کردی و
هیچ ملتفت هرون ومنع او نشدی ودست بر قبضه شمشیر نهاده
در حفظ ان عاقله مکرمه کوشیدی که مبادا کسی در مقام ایذا
وازار او شود هر لحظه حسنیه را دلداری دادی وتحریص نمودی
در بحث کردن انکاه حسنیه روی بهارون وعلما کرد وکفت بدانید
که دران روز حضرت امیر المؤمنین علی ع در باب فدک کواهی داد

وابابکر امتناع نمود انحضرت فرمود که ای ابابکر دو کس اکر
به پیش تو ایند ویکی از ایشان دعوی کند بر دیکری که فلان
ملک محدود معین که در تصرف اوست ملک من است واو به
غیر حق متصرف وغاصب است بمجرد دعوی پیش از انکه ظلم مدعی
الیه ثابت شود ومعلوم کنی که غاصب است چرا ازوی می ستانی
وبمدعی تسلیم میکنی ابوبکر کفت نه امیر المؤمنین پرسید که کواه
از مدعی میطلبی یا مدعی الیه ابوبکر کفت کواه از مدعی طلب
میکنم که رسول فرموده اَلْبَیِّنَةُ عَلَی الْمُدَّعِی وَالْیَمِینُ عَلَی الْمُنْکِر
مرتضی علی فرمود پس چرا بر فرزندان من ونور دیده وبضعه
رسول الله بخلاف قول خدا ورسول عمل کردی ابابکر کفت
یا اَبَا الْحَسَن صریح تر بفرما امیر المؤمنین فرمود که جهت انکه
فاطمه زهرا مدعی علیها بود وصاحب ذات ید است ومتصرف فدک
وانکس که دعوی نحن معاشر الانبیاء براوست که اقامت بینه نماید
بر طبق مدعای خود بتقدیری که پیغمبر در حال حیات بسیده
النساء نداده باشد بحکم اسلام باید که در دست ورثه رسول

باشد تا زمانی که مدعی حدیث اقامت بینه عادله نماید بر طبق مدعای خود و باید که گواه کسی باشد که صدقه بروی حرام باشد و شرعاً از صدقه حصه نبرد و آن گروه بنی هاشمند که صدقه بر ایشان حرام است و سوای بنی هاشم جمیع مسلمانان در صدقه شریک و از آن حصه می برند پس جمیع اهالی که در صدقه شریک باشند گواهی ایشان در باب فدک نتوان شنید مگر گواهی بنی هاشم پس آنکس که مدعی فدک باشد و از گواه عاجز باشد غایت ما فی الباب سوگندی متوجه فاطمه شود بزعم کسی که اعتقاد به عصمت اهل البیت نداشته باشد ای ابو بکر فاطمه معصوم است بحکم خدا چگونه تواند بود که معصوم مرتکب کبائر شود و دعوی باطل کند ابو بکر خجل شد و سر در زیر افکند چنانکه تو ای ابرهیم سر در زیر افکنده نه جوابی که موافق بود توانی گفت و نه بر گمراهی و ضلالت خود معترف توانی شد ای ابرهیم بدانکه سخن ابا بکر باطل است و حدیث نحن معاشر الانبیاء موضوع از جهت آنکه مخالف نص کلام است که یوصیکم الله فی

اولادکم

اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین اول کسی که مخالفت باین خطا
حضرت رسول است واین حکم عام است ودیگر در قرآن بسیار آیتست
از اخبار که انبیا را میراث بوده است چنانکه فرموده که ورث
سلیمان داود وهم چنین در قرآنست که زکریا دعا کرد واز خدا
طلب فرزند کرد که از او آل یعقوب میراث برد واین صریح آیتست
که فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله
رب رضیا پس بموجب نص قرآن معلوم شد که انبیا را میراث
بوده است وبحدیث نحن معاشر الانبیاء تکذیب قرآن میکند
ومعلوم می شود که واضع این حدیث قرآن نمیدانسته اگر دانستی
چنین روایت نکردی که قرآن بکذب ومخالف آن بودی ای اهم
اگر حدیث را ابوبکر چنین می بست که انا من بین الانبیاء لا
اورث وما انزل یکون صدقة علی المسلمین باری بهر طریق کذب
وبطلان آن مفتری به شهادت قرآن معلوم نمی شد اما حق سبحانه
وتعالی بجهت هدایت قرآن دل آنکافر مفتری را که واضع این
حدیث است کور کردانیده تا بر اهل معرفت کذب وبطلان

او ظاهر شود بکواهی حقتعالی یکی از علمای بغداد که از تلامذهٔ
ابو حنیفه بود دید که ابرهیم هیچ نمیکوید کفت ای حسینیه بدانکه
سلیمان پیغمبر از داود نبی علم و نبوت بمیراث کرفت نه مال و جاه
وضیاع و عقار حسینیه کفت این سخنی است که قبل از تو کمراهان
دیکر کفته اند و این از قلت عقل و کثرت جهل و تعقب و عناد
ایشان است چرا که سلیمان در حال حیات داود عالم بود و پیغمبر
شده بود و نص قرانست که داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث
اذ نفشت فیه غنم القوم وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها
سلیمان کلا و اتینا حکما و علما بدانکه میراث را اطلاق بر چیزی
میکنند که بعد از میت میان ورثه او قسمت کنند و منقسم
می شود و نبوت قابل قسمت نیست و اکر چنین بودی بایستی
که اولاد ادم جمله بشرکت نبی بودند تا انقراض عالم و حال انکه
درمیان اولاد همین شیث ع بود پس نبوت بمیراث نباشد بلکه
نبوت بوحی باشد و عصمت و استحقاق و همچنین اکر کویی که زکریا
وارث نبوت از الله تع مسئلت نمود نه وارث مال و اسباب

دنیوی از سخن تو قطع نبوت زکریا لازم می آید نعوذ بالله بلکه
معصیت وکفر حاشا من ذلک ابرهیم گفت از چه جهت حسینه گفت
ازان جهت که زکریا در دعا گفت که وانی خفت الموالی من ورائی
وکانت امراتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا ویرث من ال یعقوب
واجعله رب رضیا بدانکه اجماع اهل تفسیر است که مراد از موالی
اینجا پسران عمند اگر مطلوب وارث نبوة بوده باشد از الله تعالی
استدعا کرده باشد که وارث نبوت بمن ده یعنی مرا پسر ده که پسران
عم من نبی نباشند این دلالت کند که زکریا بقضای الهی راضی نبوده
و بر پسر عمان حسد می برده واین دلیل باشد بر معصیت زکریا
بلکه بکفر او نعوذ بالله من هذه الاعتقاد با وجود آنکه در آخر
دعا گفتی که واجعله رب رضیا بلاشک و شبهه نبی راضی باشد اگر
مراد در آیه مذکور نبوت بودی که واجعله رب رضیا نگفتی و
گفتن این بی فایده بودی پس ثابت شد که انبیا را میراث بود
بدلایل و براهین عقلی ونقلی [illegible]یث نحن معاشر الانبیاء موضوع
وابوبکر کاذب وغادر وظالم بوده باشد چرا که حدیث مخالف

قرآنست و در محلی که اِنَّکَ مَیِّتٌ وَاِنَّهُم مَیِّتُونَ نازل شد
پیغمبر بر منبر رفت و فرمود ای یاران بدانید که بعد از من
اصحاب غرض از من دروغ بسیار نقل کنند و هر کس بر حسب
مدعای خود حدیث وضع خواهد نمود و بمن منسوب خواهند
ساخت بدانید که هر که حدیث که از من روایت کند و موافق
قرآن نباشد اعتبار مکنید و هرچه موافق قرآن نباشد اعتبار
مکنید و هرچه موافق قرآن باشد اعتبار کنید و حدیث این است
که فَاِذَا جَاءَکُم الحَدِیث فَاعرِضُوهُ عَلَی کِتَابِ اللهِ فما وافق کتاب الله
فخذوه وما خالف کتاب الله فاترکوه دیکر بدان ای برهیم که
چون حضرت رسالت پناه از دار فنا بدار البقاء رحلت نمود
استر و شمشیر و ناقه و عمامه و دیکر چیزها از ان حضرت مانده
بود امیر المؤمنین ع انها را متصرف شده و زره حضرت پیغمبر ص
مرهون بود و چون انحضرت رحلت نمود حضرت مرتضی علی
انرا از رهن بیرون اورد و متصرف شد که از جمله مواریث انحضرت
بود و هیچ کس با وی منازعت نکرد و این در کتب شما مذکور است

و هیچ نکفتی

وهیچ کس نگفته که رسول ص را میراث نیست چرا مخلفات آن حضرت را
صاحب میشوی پس بایستی که انها را از آن حضرت میگرفتند و
اگر گویند ایشان طلبیدند وامیر غلبه کرد و تسلیم ایشان نکرد حاشا
که امیر المؤمنین ظلم کرده باشد و چیزی که او را شرعاً در آن تصرف
نتوان کرد وی تصرف نماید و آن چیز بر وی حرام باشد نعوذ بالله
بکفر نزدیک بود اگر گویند که رسول ع در حال حیوة آن مخلفات را
تملیک مرتضی علی ع کرده بود باطل و دروغ بود چرا که اگر چنین
بودی حدیث مجمع الیه ومتفق فیه در این باب وارد گشته بودی
که رسول در حال حیوة مخلفات خود را تملیک علی کرده بود پس
معلوم شد که بارث بدان حضرت متعلق و منتقل شده بود و
ابوبکر کاذبست چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هرون گفت ای
ابرهیم وای علما که حاضرید چون جواب حسنیه ندارید و او تضییع
وابطال مذهب شما نمود ساکت شدید وسکوت علامت رضاست
پس چرا مذهب وی اختیار نمیکنید و همه سرها در زیر افکندند
پس دیگر مرتبه حسنیه گفت ای ابرهیم وای علما که حاضرید بدانید

که در جمیع تواریخ شما مذکور است واتفاق امت است که چون

ابابکر رد شهادت شهود کرد و گواهی گواهان حضرت سیدة

النساء را نشنید حضرت فاطمه فرمود ای ابوبکر تو از پدر خود

میراث بری و من از پدر خود میراث نبرم و براو حجت تمام

کرفت والزام نمود ولعنت بدیشان کرد خشمناک و رنجیده مهاجرت

نمود و بکو نیست و سوکند یاد کرد که در قیامت پیش حضرت

رسالت پناه از ایشان شکوه نمایم در وقتی که از دار فنا بدار

بقا رحلت می نمود وصیت فرمود بحضرت مرتضی علی ع که مرا در شب

دفن کن و مکذار ابوبکر و عمر وا تباع ایشان بر جنازه من نماز کنند

پس شاه مردان بنا بوصیت ان سیده را در شب دفن کردند

و در میانه قبر و منبر حضرت رسول ص بحکم حدیث ما بین قبری

و منبری روضة من ریاض الجنة موضع قبر انحضرت را پنهان

ساختند و هموار نمودند روز دیکر ابوبکر و عمر با جمیع اعوان و

انصار خود بدر خانه امیر المؤمنین رفتند وان حضرت را تعزیت

کفتند واز حال انحضرت و کفن و دفن وی سؤال کردند امیر ع فرمود

انحضرت را

آن حضرت را بشب دفن کردیم ابو بکر و عمر سبب شب دفن نمودنرا
پرسیدند امیر فرمود چنین فرموده بودند نخواستم که مخالفت
وصیت آن حضرت کنم جهت آنکه مخالفت وصیت او نوعی از
ایذاست و شما مکرر از حضرت رسول شنیدند که فاطمه
بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله پس چگونه
باشد مرا که ایذای خدا و رسول خدا نمایم عمر بغایت شرمنده
شد و گفت برویم و او را از قبر بیرون آریم و بروی نماز کنیم
و هر چند قبر آنحضرت را طلبیدند نیافتند ای ابرهیم این حکایت
که بدین طریق بیان کردم اجماع امت است و هیچ کس را در این
انکاری نیست پس رنجانیدن حضرت فاطمه و غضب او و محروم
شدن مهاجر و انصار از نماز وی دلیل بر کمال قهر و غضب سیدة
النساء است از جهت ظلمی که بر او و بر شوهر او کردند و از غضب امامت بر
فرزندان او و از ناشنیدن شهادت ایشان و مجموع ایشان
از مهاجر و انصار در روایت این حدیث متفقند که حضرت رسالت
پناه فرمود که ان الله یغضب بغضبک و یرضی لرضاک یعنی ای

فاطمه خدای غضب میفرماید غضب تو وخوشنود می شود بخوشنودی
تو پس بموجب این حدیث غضب حضرت فاطمه غضب الله
تعالی باشد وبحکم حدیث اوّل که فاطمه بضعة منّی هر که برنجانند
او را خدا را رنجانیده باشد وخدای تعالی میفرماید که انّ الّذین
یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدّنیا والآخرة پس بلا شبهه
ابوبکر وعمر واتباع ایشان کافر وغادر وظالم باشند ولعنت
خدای ورسول وملائکه وغضب الهی متوجه ایشان باد چون
حسنیه سخن بدانجا رسانید ابرهیم وابویوسف وشافعی وجمیع
علما یکبار برخواستند وقصد قتل حسنیه کردند ودر مقام
جفا وآزار او شدند واو نیز بقدر قوّه سعی مینمود وریش ابرهیم را
گرفته نمیگذاشت وهرون مشاهده می کرد چون یحیی وزبر
هجوم ایشان را بدید نزد هرون آمد وگفت تو امروز بر جای
رسول خدا نشسته این کنیز نیست عاجزه جمیع علمای زمان ترا
الزام نموده وجمله را عاجز کرده انصاف از امی باید داد دیگر جای
آنکه ایشان بظلم وتعدّی در مجلس تو قصد قتل وی وایذای

او نمایند

او نمایند و هر یک از امرا و ارکان دولت حکایت از جانب حسنیه
بعرض رسانیدند هارون متعرض علما شد و ابن عم هارون خالد
ابن عیسی که از یک جهتان و محبان اهل بیت ع بود شمشیر
کشیده متوجه ابرهیم و علما شد ایشان چون چنان دیدند همه
بیکبار دست از حسنیه باز کرفتند و بجای خود نشستند هرون بانک
بر ابرهیم زد و کفت از خدا شرم ندارید که جمیع شما که حاضرید
خود را اعلم و افضل اهل زمان میدانید و از جواب کنیزی عاجز
شده اید و مردمان بر شما تمسخر میکنند با وجود این شرمنده نیستید
و مع هذا قصد قتل وی کردید چون خلایق این سخنان از هرون
شنیدند امرا و سلاطین و اعیان همه بیکبار ملامت آغاز کردند
ابرهیم و جمیع علما را مذمت و تشنیع نمودند با وجود آن حسنیه از
هجوم ایشان خایف و ترسان نبود سکوت نورزیده دیکر مرتبه سخن
آغاز نموده کفت ای معاندان کمراه و ای دشمنان خاندان رسول
از خدای بترسید و از روز قیامت یاد نمایید از برای جاه دنیا
و حیات پنج روزه کمر عداوه مصطفی ص و مرتضی و اهل البیت در میان

استوار مکنید و بمزخرفات که از قبیل افسانه و فسون است چشم
کوته نظران را میپوشانید که فلان باتفاق ملازمان خلیفه شد
و فلان از پی فلان امیر شد پس افضل باشد و امثال این حکایات
واهیه در روایات لا غیر را در علم رسالت و نبوة امامت و عصمت
و طهارة و اسرار ملائکه و تحقیق حقایق حجت ساخته اید
و در زبان خلایق انداخته اخر از قیامت و حشر و نشر و عذاب
ابدی و از عقاب الهی بترسید و از خدای شرم دارید و مردمان را
صد هزار درجه از شناختن خدا و رسول و امامان دور
انداخته اید و در ظلمات بعضها فوق بعض گذاشته اید و اکثر
از حکایات و روایات و احادیث موضوعه شما نقل از ظالمان
حق اهل بیت و فاسقان و منافقان مثل زنان و کودکان
گنجشک باز است که از قبیل افسانه و خواب و خیال است و بدان
ماند که شخصی افسانه میگوید و جمعی از زنان و کودکان استماع می نماید
و بعضی خواب میکنند چون افسانه باتمام رسید نامهای کودکان
گنجشک باز و نام زنان و فاسقان را در سلک روایت و حدیث

واخبار نویسند که قال فلان و روی فلان و در افواه عام می‌اندازند
که فلان حدیث را فلان شیخ خوانده و روایت از فلان شیخ دارد
و فلان شیخ جولاه محدث است و فلان شیخ حجام مفسر قران است و فلان
جاهل بی بصیرت در فلان زاویه صاحب چند اربعین است و از
اولیاء کبار و مقتدای روزگار است و فلان شیخ در خواب چنین
دیده و از پیغمبر چنین شنیده و پیغمبر چنین فرموده و علی هذا القیاس
جاهلان بی بصیرت و ابلهان بی معرفت است و کوران زاویهٔ
جهالت و غولان بادیهٔ ضلالت از اطراف و جوانب و بلاد و امصار
از یمین و یسار پیش روند و تبرک جویند و نقلی از شما کنند و
بنای معرفت و شریعت است و طریقت بر خواب و خیال و وهم و گمان
و بر نقل و در روایات شما نهند و ذوق این مهملات چنان در خیالات
خواطر عوام و اعیان ناتمام مستحکم ساخته اید که بمسمار قضا و قدر
از خاطر ایشان زایل نتوان کرد و ازین جهة جرح و تعدیل و طعن
و تکفیر در میان عوام بدید آمد و زمانها بر این بگذشت و اولاد
و اولاد و احفاد ایشان بر این شنیده در وجود آمدند و خواهند آمد

و بغض و عداوة اهل البیت و شیعیان ایشان را بمیراث
گرفتند و مخالفت ایشان و طریق ایشان نمودند و می نمایند و
ظالمان و فاسقان و اعدای خاندان رسول را که عمر خود به بت
پرستی و شراب گذرانیده بودند بر معصومان خاندان مقدم میدارند
و جولاهان و قصابان از یکدیگر روایت میکنند و حال بدان
رسیده که نقل در روایت و حدیث و آیه از امیر المؤمنین علی ع و امام
حسن و امام حسین ع و سایر ائمة الطاهرین ع که باتفاق همه عالمیان
معصوم و مطهرند قبول نکنند و قول چنین مقتدایان اعتبار
نکنند و حدیث و روایت از عایشه و انس بن مالک و ابو هریره
و عمرو عاص و معاویه را اعتبار کنند که هر یک از اینها بدترین
اهل روزگار و اخس جمیع کفارند و باعتقاد جمیع اهل ایمان
لعن این گروه از او جب عبادات و احسن سعادات است ای ابرهیم
مقتدایان شما بر رغم علی بن ابی طالب ع زرها دادند و حکایات
بی اصل وضع کرده و غزوات در حق رستم و اسفندیار و غیره ترتیب
دادند و در کوچها و بازارها خوندند که شاید شجاعت شاه

مردان رد شود و دیگر مردم ذکر شجاعت انحضرت نکنند و
اندک فراموش شود با وجود اینها میگوئید که ما محبت اهل بیت
و محبت داریم ای ابرهیم وای شافعی از صدیق اکبر ثان و فاروق
اعظم ثان چه فضیلت دارید بیاورید تا بشنوم کدام صدیق
و چه راستی و کدام علم و فضیلت و زهادت و کدام تقوی
و عبادت و کدام مروت و سخاوت و دلیری و جنگهای بسیار
و لشکر بی شمار که شکسته اند و کدام مشکل که حل کرده اند کدام
معجز و کرامت که نموده اند ای ابرهیم افضلیت را معنی بگو که به چه
چیز حاصل می شود بگو که اکثر ثوابا من عند الله چه معنی دارد
و ان ثواب از چه رهگذر است و بر هیچکس از عالمیان این ثابت نیست
و نشنیده است و در قرآن و حدیث و اخبار واقع نشده ای ابرهیم
وای علمای بغداد شرم از خدای بدارید و ترک این مهملات کنید
و بدانید که از اول زمان خلافت تا غایت بنای مذهب و ملت
شما بر تعصب و ظلم و تعدی بوده و هرگز هیچ یک از سادات و اهل
بیت و علمای طریق حق و شیعیان و مومنان را که پیروان رسول الله

واهل بیت اویند و در هیچ زمانی مجال بحث و جدل نداده اند
و نگذاشته اند که اظهار مذهب اهل بیت نمایند و فتوی
بر قتل ایشان داده اند و عوام را بر قتل ایشان ترغیب و تحریص
نموده اید و گفته اید که اینها مانند کفارند و بصد خواری ایشانرا
بقتل رسانیده اند از خوف انکه شما را فضیحت نکنند و ابطال
مذهب شما ننمایند و کفر و ظلم و فسق امامان و پیشوایان شما که
اعدای رسول الله و اهل بیت اویند بر شما ثابت نکنند چنانچه
من ثابت کردم بر شما بدولت خلیفه زمان ای ابرهیم بر جمیع
عقلا ثابت است که شما اعدای اهل بیت رسول الله اید و
امامان شما قاتلان اهل بیت اویند و عداوتی که با رسول خدا
داشتند و نفاقی که با حضرت می ورزیدند و اظهار نمیتوانستند
کرد خدای تعالی با رسول خود از ان خبر داده بودند و در باطن
طریق کفر را می پیمودند تا انکه بعد از رسول خدای انتقام خود
از اهل بیت او کشیدند و شما نیز پیروی می نمائید و از آل
او و شیعیان او و متابعان و پیروان او در عالم نگذاشتید و

ونسلهای ایشانرا منقطع کردید وباز دعوی مسلمانی واسلام
میکنید ومیگوئید که ما بر دین محمد رسول الله ایم والله که محمد
از شما بیزار است علمای بغداد بیکبار گفتند که ما نیز بیزاریم
از اعدای اهل بیت ع وانکه با ایشان در مقام عداوة باشند
حسنیه گفت بخدای که دروغ میگوئید ودلهای شما پر است
از عداوت اهل بیت وپیروان ایشان ومن در حضور خلیفهٔ
زمان بر شما ثابت کنم که چنین است که من میگویم اول روز
عید قربان که علما ومشایخ وارباب دانش وخوانندگان وسایر
عوام وخواص شما در پای منبر حاضر می شوید چون خطیب منافق
بر منبر میرود وقصهٔ حضرت ابرهیم واسمعیل علی نبینا وعلیهم السلام
وقربانی او را یاد میکنید شما گریستن اغاز میکنید وبهای های
میگوئید وهر وقت که می شنوید که ابرهیم ع کارد بر گلو نهاد و
قصد کشتن اسمعیل کرد فریاد میکنید ودستارها بر زمین می
اندازید واشکها فرو میریزید وچشمها سرخ میکنید وحال
انکه هیچ جراحت باسمعیل نرسیده ودردی نیافته عاقبت گوسفندی

کشته شد که روزی از ان گوسفند صد هزاران در اطراف
واکناف عالم بکشند چون عاقبت الامر برخیزند وهمه گریه
وفریاد وزاری وبیقراری شما برای گوسفندی باشد که چهار
هزار سال از ان گذشته ودر هر شهری ودیاری که شیعه ومؤمن
ودوستداری به بینند که ازبرای نور دیده رسول الله وجگر
گوشه امیر المؤمنین وفرزند ارجمند سیدة النساء وبرادر با
جان برابر امام حسن مجتبی سید الشهداء وسید شباب اهل
الجنة امام حسین مظلوم شهید در روز عاشورا یا در غیر
ان وقت گریه کنند که نه جدی چون جد وی ونه پدری
چون پدر وی ونه مادر وی ونه پدری ونه برادر چون
برادر وی ونه فرزندی چون فرزند وی در افرینش بوده که
جمعی که از کافران وظالمان امت ومنافقان بی حمیت با او
غدر کردند و وی را بظلم شهید کردند وسر مبارک او بر نیزه
کردند وحرم او را غارت نمودند وهفتاد و دو تن از برادران
وفرزندان وبنی اعمام وی را شهید کردند وبدنهای مبارک

ایشان را بخاک بیند اختند اکر مؤمنی از برای ایشان دلتنکی
نماید و ماتم دارد باک و بر کند کویند که این رافضی است
و اهل بدعتست چه معنی داشته باشد که از چیزی که دویست
سال یا سیصد سال کذشته یاد آورند و کریه کنند ای براهیم
چکونه شاید که از برای کوسفندی بعد از چهار یا پنج
هزار سال توان کریست و دست بر سر توان زد و فراموش نتوان
کرد و نشاید که از برای قرة العین رسول و جکر کوشهٔ بتول
بعد از دویست یا زیاده بکریند و ماتم دارند چون حسینه سخن
بدانجا رسانید دست بر زد و مقنعه از سر کشید و نوحه و زاری
آغاز کرده و میکفت حسینی که بر کردن رسول خدای سوار میشد
و پایهای خود را بر بان حضرت می زد که زودتر راه رود و
حضرت رسول بدان افتخار میکرد و میفرمود نیکو سوارانند
شما و نیکو مرکبی است مرکب شما و پدر شما بهتر است از شما و حلق
مبارک او که بوسه کاه سید کاینات و سرور موجودات بود
بتیغ بریدند و اسب بر سینهٔ مبارک وی تاختند همه انها امامان

و پیشوایان شما اند حسینیه دست بر سر میزد و فریاد میکرد
چنانکه هرون و جملهٔ خلایق گریه و شیون بعیوق رسانیدند
هرون بترسید که مبادا فتنه بالا گیرد و خلایق بر وی شورش
نمایند و غوغای عام شود بفرمود تا خلعتهای و چندین
بدره زر سرخ از برای حسینیه بیاوردند و بحث حسینیه را
قطع کرده حسینیه گفت ای خلیفه زمان مرا چندان مهلت ده
که یک سؤال دیگر بکنم و سخن را بدان ختم کنم هرون گفت سؤال
کن حسینیه گفت ای ابرهیم و ای شافعی و ای ابو یوسف و ای
علمای بغداد و ای خلایق دیگر حاضرید بحق آن خدای که معبود
جمیع عالمیانست که راست بگویید که در هیچ جا یافته اید که پیغمبر
که در حال حیات هیچکس را بر علی مقدم داشته و امیر گردانیده
باشد جمیع علما گفتند نه حسینیه گفت پس چون خدا و رسول
کسی را بر او امیر نکردند چون روا دارید که بعضی از جاهلان امت
کسی را بر او مقدم و مهتر و امیر گردانند که از مردودان عالم
پس ترین بنی آدم و دیگر ای ابرهیم در محلی که رسول الله سوره برآءة را

بابي بكر داد واو را با خلقي عظيم فرستاد كه اين سوره را بمكه
برد وبر كفار مكه بخواند نه حكم الهي شد كه او نرود وعلي ابن ابي
طالب برود وحكم الهي را بر كفار مكه بخواند چنانكه ميفرمايد لا
يوديها عنك الا انت ورجل منك وحضرت رسول ص امير
المؤمنين را تنها فرستاد كه سوره برائت را از ابو بكر بگرفت
واو را باز گردانيد با لشكري كه با او بودند وابو بكر از شرمندگي
نتوانست كه متوجه مدينه شود از امير المؤمنين استدعا كرد كه كسي
بفرست بخدمت حضرت رسول ص واز براي من رخصت حج حاصل كن
كه من مراجعت نكنم ودر خدمت شما باشم شاه مردان بر امتثال
حكم الهي تنها رفت وآيه برائت بر كفار مكه بخواند كه فاذا انسلخ
الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم فخذوهم واحصروهم
وهم چنين شرطي چند كه مقرر شده بود وبعضي از احكام الهي را
بديشان رسانيد وهيچ كس از امت در اين خلافت نكرده اند اي
ابرهيم كسي را كه لياقت آن نباشد كه آيه از آيات قرآن را تمكن
برد واو را بامر الهي از راه بر گردانند چگونه صلاحيت امامت

وخلافت ووصايت بهترين كاينات وخلاصه موجودات را
داشته باشد واين نكته ايست بس دقيق كه چون جبرئيل سورة
برائة را اورد وبرسول نگفت كه ايات را بر مكه برد وبر كفار (كدام از اصحاب)
خواند خداوند جل وعلا را در اين امر مصلحتي عظيم بود كه در اول
حكم نفرمود براي انكه رسول خدا روانه كند ابا بكر را براي اين امر جليل
وبعد از ان حكم وفرمان نازل شود كه بفرست علي را واو باز كرداند
انكسي را كه فرستاده كه او ليافت وصلاحيت اين كار ندارد و
پروردگار جل وعلا نخواست الا كشف حال ابو بكر وفضيحت او را
واين مذلت وخواري به ابو بكر رسيد بن حجتي است عظيم واز شرمندگي
روي مراجعت نداشته بخدمت رسول اي ابرهيم اين در كتب شما
مسطور است يا نه ابرهيم گفت بلي كسي انكار اين نتواند كرد حسينيه
گفت اي ابرهيم در محلي كه حضرت رسالت پناه در حالت نزع
بود اسامة ابن زيد را كه سردار لشكر بود لعن الله من تخلف عن (فرمود)
جيش اسامة الا علي ابن ابي طالب وفضل بن عباس يعني لعنت
خداي بر انكس باد كه از لشكر اسامه باز ايستد وباوي نرود ودر تحت

وایت او نباشد الا علی بن ابی طالب و فضل بن عباس و پیغمبر این
این سخن را تکرار میکرد و ابوبکر و عمر ناشنیده می انگاشتند از
خوف آنکه اگر ایشان بروند حضرت رسول شاه مردان را قایم مقام
خود بکرداند بنا بر حکم حضرت رسالت پناه اسامه کس فرستاد
بطلب ایشان و رسول خدا لعنت بر ایشان میکرد تا آنکه متوجه
عالم بقا شد و ایشان پیغمبر خود را گذاشتند و به سقیفه بنی
ساعده رفتند و بجهة خلافت منازعت کردند تا آنکه خبر
رسیده باسامه ابن زید کس بطلب ایشان که شما نوکر و تابع منید شمارا فرستاده
بامر خلافت چکار و باتفاق جمیع امت است که بعد از مفارقت رسول
خدای ایشان نوکر و تابع اسامه بودند و اگر ایشان را لیاقت خلافت
و وصایت می بود می بایست که اسامه در تحت رایت ایشان باشد
چون رسول خدای در وقت رحلت تا نفس اخر با جماع امت بر ایشان
لعنت کرد و این در جمیع کتب شما مذکور است و انکار این نتوانند
کرد و ابوبکر و عمر نوکر اسامه بودند و با وی نرفتند و مخالفت رسول الله
کردند و رسول خدا بر ایشان لعنت کرد و هر که را رسول لعنت کرده

باشد بلاشك در لعنت خداي باشد وكساني كه پيروي نمايند
ايشان نيز كرفتار خواهند بود وعذاب بد متوجه ايشان
خواهد شد ابرهيم وجميع علما از خجالت سرها در زير افكنده
بودند حسنيه كفت الحمد لله والمنه كه بدولت خليفه زمان
اين ضعيفه شكسته ناتوان از فضايل ومناقب اهل بيت ع وكفر
وزندقه وظلم ومخالفت اعداي ايشان انچه در خاطر داشتم
بعلانيه بي خوف ووحشتي ظاهر نمودم والزام اعدا به حجت
ودليل نمودم وهيچ كس از محبان خاندان را اين دولت موفق
نشده بود كه اين كنيز حقير را واكر خليفه زمان را ملال نشود
بخداي كه منقطع نشوم واقامت دليل نمايم بر حقيت مذهب
اهل بيت ع از فضايل ايشان چندان بكويم كه مستمعان را قوة
احصاي ان نباشد يحيى برمكي روي بابرهيم كرد وكفت هيچ تقصيري
نكرديد وحقيقت مذهب رانيكو ثابت كرديد انكه يحيى وزير
وجميع امرا وسلاطين از موافق ومخالف از ممالك محروسه كه دران
مجلس بودند حسنيه را دعا كردند وتحسين فرمودند وافرين كفتند

ودران

گفتند و دران روز چهارصد کس تغیر مذهب خود نموده
طریق اهل بیت را اختیار کردند هرون بعد ازان دیگر بر
سادات اهل بیت نکرد و متعرض شیعیان اهل بیت نشد و
نهج عدل و داد پیش گرفت پس هرون حسینه را و خواجه او را
خلعتهای فاخر بداد و صد هزار مثقال طلا از زر خلیفتی
که شرط کرده بودند به حسینه و خواجه وی بدادند و نوازش
بسیار نمودند انگاه هرون حسینه را پیش خود طلبیده اهسته
باوی گفت که از این شهر برو که مبادا این جماعت تراضایع کنند
حسینه با تفاق خواجه خود پیش هرون امده پای بوس کردند
و ازان مجلس شگفته و خوشحال بیرون امدند و پیوعم هرون که
از جمله غلامان و محبان اهل بیت بوده با جمیع انها که محبت
اهل بیت داشتند به حسینه انعامها کردند ابرهیم و شرمنده و
روسیاه از کرسی زرین بزیر امده ابو یوسف و شافعی و دوسیاهان
دیگر که افسار تقلید در گردن کرده راه عداوة اهل بیت می پیمودند
ازان مجلس خاین و خاسر بیرون امده خلایق بر ایشان می خندیدند

و پسر عم هرون ایشانرا تسخر می نمودند حسینه با خواجه خود
و جمعیت بسیار از شهر بغداد بیرون امده متوجه مدینه
رسول خدا شدند و خود را بخدمت امام رضا و سادات
اهل بیت رسانیدند والحمد لله علی ولایت اهل البیت
الذین هم شموس الهدایة وبدر الدجی وعلی البرائة من اعدائهم
اللئام الملعونین فی الاولی والاخری مامول از الطاف عمیمه
و اعطاف جسیمه شیعیان با صدق و یقین و محبان و موالیان
خاندان طیبین و طاهرین انکه این کمترین حقیر راکه مترجم
این رساله شریفه نامه است بفاتحه یاد نمایند مقصود از این
کلمات نه اظهار فضیلت و شهرت و اعتبار است بلکه غرض استدعای
فاتحه و دعاء و استغفارات تمته

الرسالة الشریفة علی

بد اقل خلیقة بل لا شیء
فی الحقیقة وکثرت الغموم اللهم فرج
بحق محمد و اله المعصوم
۱۲۶۲

رشید

یوم ... شهر صفر المظفر ۱۲۶۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا الى توحيده بصفوته محمد المفضل على عبيده
وعترته الأكرمين المخصوصين بلطفه قديمه وحديثه عليه و
عليهم من الصلوة والتحيات ما يليق بلطفه ومزيده قاصر
از نيل معالي ومفاخر ابن الواصل الى رحمة الله وغفرانه محمد تقي
محمد باقر صانه الله عن المعاثر بر الواح ضماير خجسته سراير برادران
ايماني مي نگارد كه چون حديث شريفي كه در اثبات صانع قدير
وتوحيد وساير صفات كماليه او جل شانه وتعالى سلطانه و
عظم برهانه شيخ جليل مفضل ابن عمر جعفي كه از خواص واخيار
اصحاب ومحرمان اسرار جناب سيد اخيار وسلاله اطهار امام
المغارب والمشارق ابي عبد الله جعفر ابن محمد الصادق ع صلوات

وپسر عم هرون ایشانرا تمسخر می نمودند حسینیه با خواجه خود
وجمعیت بسیار از شهر بغداد بیرون آمده متوجه مدینه
رسول خدا شدند وخود را بخدمت امام رضا و سادات
اهل بیت رسانیدند والحمد لله علی ولایت اهل البیت
الذین هم شموس الهدایة وبدور الدجی وعلی البرائة من اعدائهم
اللئام الملعونین فی الاولی والاخری مامول از الطاف عمیمه
واعطاف جسیمه شیعیان با صدق ویقین ومحبان وموالیان
خاندان طیبین وطاهرین آنکه این کمترین حقیر که مترجم
این رسالهٔ شریفه نامیده است بفاتحه یاد نمایند مقصود از این
کلمات نه اظهار فضیلت وشهرت واعتبار است بلکه غرض استدعای
فاتحه ودعا واستغفارات تمت

الرسالة الشریفة علی ید اقل خلیقة بل لا شیء
فی الحقیقة وکثرت الغموم اللهم فرج
١٢٦٢
بحق محمد وآله المعصوم

فی یوم الاحد ۲۰ شهر صفر المظفر ۱۲۶۲

ع رشید سنه ۱۲۶۲